



زیباترین داستان جهان

مادر

امام زمان عجل الله فرجه

سید محمد باقر موسوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# زیباترین داستان جهان

تألیف

سید محمد باقر موسوی

# شناسنامه کتاب



نام کتاب: ..... زیباترین داستان جهان

مؤلف: ..... سید محمد باقر موسوی

ناشر: ..... ایران نگین

لیتوگراف: ..... کوثر

چاپ: ..... نگین

نوبت چاپ: ..... اول

تیراژ: ..... ۳۰۰۰ جلد

تاریخ انتشار: ..... تابستان ۱۳۸۴

شابک: ..... ۹۶۴-۷۵۸۰-۴۰-۱

قیمت: ..... ۱۵۰۰ تومان

تلفن مراکز پخش:

۰۹۱۲ ۱۵۱ ۹۹۲۹

۰۲۵۱ ۷۷۳۷۱۰۲

﴿ حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف ﴾

بسمه تعالی

مقدمه چاپ دوم

در اصل متن این کتاب شریف از روایات معتبری بهره برداری شده که با دو سند در کتابهای معتبری مانند کتاب: «غیبت شیخ طوسی رحمته الله» و کتاب کافی به نقل کتاب کمال الدین، جلد دوم، صفحه هشتاد و نه و کتاب بحار الانوار و... نقل شده و روایات دیگری از جمله روایت محمد بن عبد الجبار از حضرت امام عسگری علیه السلام - منتخب الاثر صفحه ۳۴۶ ح ۲۱ - نیز بطور اجمال مؤید می باشند و با در نظر گرفتن و نگاه جامع و همه جانبه به احادیث فراوان معتبر که در شأن اولیاء معصوم علیهم السلام و مادران آن بزرگواران از خود خاندان وحی و رسالت به ما رسیده و اساس اعتقادات و بینش صحیح و واقع بینانه شیعه را بوجود آورده و یا از قرائن و نکته های که متن اصل روایت از زبان مبارک حضرت نرجس علیها السلام بازگو شده و احادیث دیگری که در متن کتاب آمده به اضافه بهره گیری از زیارت نامه خاتم بانوان شایسته جهان حضرت نرجس علیها السلام این زیباترین داستان جهان در باره مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته شده است.

بهر حال آنچه را که در این کتاب می خوانید با روایات معتبر و با آنچه در واقع در پشت پرده ظاهر برای حضرت نرجس علیها السلام اتفاق افتاده منطبق می باشد.

چون بنابر پیشنهاد برادر گرامی جناب آقای ناصر محمدی دام عزّه که تصمیم بر چاپ این کتاب گرفتند و با نبودن فرصت کافی این چند خط نگارش یافت.

## اهداء

این «زیباترین داستان جهان» را گرچه با قلم ناتوان و بی بضاعت نگاشته شده اما چون انوار ولایت ولی الله حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و عشق به او در وجود نازنین قهرمان داستان درین نوشته متجلی است.

اهداء می‌نمایم به پیشگاه اقدس مقام عصمت کبری یگانه بانوی بانوان هر دو جهان حضرت فاطمه زهراء ام ابیها و ام الائمه الاطهار علیهم السلام و به پیشگاه مبارک خاتم بانوان شایسته جهان حضرت نرجس مادر والا گهر امام عصر علیه السلام.



### ۱ (زیباترین داستان جهان)

ستایش و سپاس خداوند رحمن و رحیم را که از غایت لطف و کرم به انسان در سر لوحهٔ درسهای سازندگی و کمالات، درس محبت و عشق به خود را آموخت. و جمله زیبای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در تابلو و اوّل همهٔ سوره و آیات کتاب آسمانی خود، نازل فرمود. و درود بی پایان و نامحدود بر یگانه مرد بی نظیر و نخستین نور آفریدهٔ خدا که قلب مبارک او تجلیگاه و محلّ نزول قرآن کتاب انسان‌ساز و رحمت، برای عالمیان برگزیده شده است و نیز درود نامحدود بر انوار پاک و معصوم اهل بیت و عترت او که با او از یک نور و از یک حقیقت آفریده شده‌اند و ادامه دهندگان راه مستقیم اویند مخصوصاً درود و ثنای بی‌نهایت، نثار مقدم پاک آخرین جانشین او امام عصر و زمان، حضرت حجت ابن الحسن العسکری یگانه مصلح کل و جان جانان و امید انسان و دست توانای رحمان علیه آلاف التحية والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

مَنْت خدا را که به این ناچیز نگارنده از سنین جوانی علاقه به ولی عصر و امام زمان علیه السلام را عطا فرمود و از این جهت شدیداً علاقمند بودم در احوال علیا مخدّره و به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (سیدة الاماء) مطالعه و تحقیق داشته باشم و درباره شخصیت والا و ممتاز این خانم بانوان شایسته بشری، معرفت و شناخت بیشتر داشته باشم اکنون که خداوند به این مقدار که در این (زیباترین داستان جهان) نگاشته شده توفیق شناخت و معرفت به مقام بلند و با عظمت (مادر والا گهر مصلح جهانی) حضرت مهدی علیه و علیه السلام را عنایت و لطف فرموده است و این نوشته را که نشان دهنده مقداری از نور افشانی ولایت و هدایت آن بانوی بزرگ و تجلی گوشه‌ای از شخصیت والا مقام او است، در اختیار خوانندگان عزیز که منتظر مقدم پاک فرزند برومند او و عاشقان دلسوخته و بی‌قرار و مبتلا به درد هجران آقا امام زمان علیه السلام می‌باشند قرار دادم. باشد که با خواندن این نوشته‌ها شناخت بیشتری نسبت به مادر مصلح جهانی حاصل گردیده و شاید مقدار ناچیزی از حق بسیار عظیم آن علیا مخدّره علیه السلام را که به فرزندان اسلام بخصوص و به همه فرزندان بشر دارد ادا کرده باشیم.

## ۲ (توضیح مختصر از نگارش این داستان)

روش نگارش «زیباترین داستان جهان» براساس الهام و اقتباس از مضامین و یا ظاهر و یا لازم معنا و مفاد امور و مدارک به این شرح می‌باشد:

۱ - در متن داستان، ظاهر صریح و محتوای دو روایت معتبر، رعایت شده است که یکی از طریق محمد بن بحر بن سهل الشیبانی از بشر بن سلیمان النخّاس است و شیخ طوسی رحمته الله در کتاب نفیس خود «غیبت» نقل فرموده و مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۵۱، صفحه ۶، کتاب بحار الانوار، ۱۰ روایت ۱۲ ذکر نموده است.

و روایت دیگر از طریق محمد بن یحیی الشیبانی از بشر بن سلیمان النخّاس می باشد که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» نقل کرده و در بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۰، روایت ۱۳ ذکر شده و در کتاب مهدی موعود، صفحه ۱۹۸ این روایت را به کتاب کافی نسبت داده است، ظاهر و محتوای این دو روایت، در نقل اصل داستان کاملاً رعایت گردیده.

۲ - نگارنده مطابق ذوق و سلیقه خود به شکلی داستان را پرورانده ام که با مفاد من حیث المجموع روایات ابواب ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام و روایات ابواب خلقت نورشان و روایات مربوط به ملائکه الله که در ابواب مختلف مدارک دینی ذکر آنها شده و نیز با روایات محبت به ائمه علیهم السلام در حدّ اعلاّی محبت، سازش داشته و از روح آن روایات الهام گرفته است و در عین حال نشان دهنده عشق به خدا و جمال الهی که در منتهی الیه عشق به ولی الله قرار دارد، نیز می باشد و آیات یا روایاتی که بخصوص مؤید مطلب بوده است، در متن یا در پاورقی اشاره به آنها شده و حتی المقدور رعایت اختصار در داستان و پاورقیهای آن گردیده است.

در کنار داستان، اشاره تلویحی به سیر و سلوک معنوی و معرفت



نورانی که در سبک و روش داستان بکار رفته نیز شده است و یا گاهی تصریح به آن گردیده است.

۳ - عمده‌ترین هدف: نشان دادن بزرگی و شخصیت قهرمان داستان جناب «نرجس خاتون» و ترسیمی از سیمای معنوی و روحانی او است و نشان دادن این معنا که مکتب قرآن و عترت در انسانسازی اعجاز می‌آفریند که فوق آن متصور نخواهد بود.

و بعبارت دیگر: شناخت از چهره درخشان نرجس خاتون، مادر بزرگوار امام عصر علیه السلام عین شناخت از نمونه پرورده مکتب قرآن و عترت است و نمونه شناخت از چهره اسلام ناب حضرت محمدی صلی الله علیه و آله در قلمرو ولایت حضرات علوی امامان معصوم شیعه علیهم السلام می‌باشد.

در پایان این توضیح، اقرار و اعتراف می‌کنم که نگارنده با این قلم و بیان، حق داستان را ادا نتوانسته بکند و معایب و نقایص زیادی دارد. همه آنها را به گل روی زیباترین داستان جهان نادیده بگیرید.

«علی الله فی کل الامور توکلی. وبالخمس اصحاب الکساء  
واولادهم المعصومین علیهم السلام سیما بقیه الله علیه السلام تو سلی.»

قم - سید محمد باقر موسوی

پس‌نجم جماد الاول ۱۴۱۶

مصادف با میلاد عقيله بنی هاشم

حضرت زینب کبری علیها السلام

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقائق تاریخی مربوط به تمام ابعاد زندگی شاهدخت روم، مادر مصلح جهانی، حضرت مهدی علیه السلام جناب «سوسن» که معروف به «نرجس خاتون» است، را کسی نمی تواند تحقیقاً مشخص و بیان کند که مستند به مدارک قطعی تاریخی یا روایات متواتر و مدارک یقینی باشد، زیرا که این بانوی اسرار آمیز، وجودش و حتی نام مبارکش برای قدرتمندان دنیا طلب، ترساننده و اضطراب آور بوده و هست و خواهد بود.

خداوند در وجود او رمزی را قرار داده که قدرتمندان و ریاست طلبان دنیا پرست با پی بردن به وجود او و از شنیدن نام او، نابودی خودشان را احساس می نمایند، وحشت و اضطراب سراسر وجود شومشان را فرا می گیرد؛ از این جهت خداوند او را همانند مادر موسی بن عمران از چشم بداندیشان و فرعون صفتان، مجهول و بدور نگاه داشته تا آن روز که فرزند برومند او را آشکار نماید و خدا خواسته که همواره اضطراب و نگرانی بر دلهای از خدا بی خبران حکمفرما باشد. و این عذاب درونی و فکری پیش از فرا رسیدن عذاب سخت آخرت، ستمگران را شکنجه بدهد.

اما خوشبختانه از طرف خاندان وحی و رسالت که حامل اسرار

الهی و کائنات می‌باشند به اختصار فرازهایی از چگونگی زندگی و شخصیت والا مقام او را برای دوستان و پیروان صمیمی خودشان بیان فرموده‌اند. یک پژوهشگر محقق و عارف، بخوبی می‌تواند ترسیم صحیح و واقع بینانه را از زندگی مادی و شخصیت اجتماعی، سیاسی و معنوی او نشان بدهد و با وضوح و روشنی می‌تواند تا حدودی پی به کمالات و نبوغ او برد.

به اضافه شرح مختصر و جامع و تعبیرات زیبا و پرمحتوا که از خاندان نبوت در باره او رسیده است، قرائن و شواهد غیر قابل انکار تاریخی و روایاتی نیز وجود دارد که دلالت بر عظمت مقام و شخصیت کم نظیر او می‌نماید. این ناچیز از سالها پیش علاقه مفراط داشتم که راجع به زندگی و شخصیت این بانوی محترمه و بزرگوار، شناخت نسبتاً کامل و معرفت تفصیلی حتی المقدور داشته باشم و بدین منظور تا آنجا که برایم ممکن بود، در حد مقدور خودم به کتابهای تاریخی و منابع اخبار و احادیث معتبره که در دسترس این عاجز و ناتوان بود به جستجو پرداختم، گرچه از جهت کثرت گرفتاریها و احیاناً اشتغالات تحصیلی و عدم بضاعت، به آنچه مقصودم بود توفیق کامل نیافتم، مع الوصف همین اندازه که برایم میسر بود بصورت یادداشتهایی در حدود و توان فکر قاصر خودم تنظیم کردم.

### ۳ (سوسن پاک)

شاهدخت روم، مادر مصلح جهانی جناب سوسن علیه السلام که معروف به «نرجس خاتون» است، از جهت تحقیق تاریخی بسیار مشکل است و نمی‌توان دقیق مشخص و بیان کرد که در چه زمان و با چه وضع و شرایطی و در خاندان کدامیک از قیصرهای روم، چشم به دنیا گشوده است. اما آنچه را که در این مورد می‌توان با اتکاء به روایات و عقیده صحیح مذهبی بیان کرد، دو چیز است:

اول اینکه: این بانوی نابغه و بزرگ، در خاندان سلطنتی و اشرافی از سلسله قیصرهای روم به دنیا آمده و در محیط پر از ناز و نعمت پرورش یافته و در مهد سیاست و افکار روشن آن روزگار و با کمال، ادب و علم تربیت شده است و به این مطلب صریح، روایات دلالت دارد که بعداً به آن خواهیم رسید.

دوم اینکه: به عقیده مذهبی شیعه که آن هم متکی به روایات متواتر و صحیح و زیارتنامه‌ها می‌باشد، باید این بانوی بزرگوار در یک وضع و شرایطی بوجود آمده و رشد کرده باشد که از زمان انعقاد نطفه او تا آخرین مرحله تولد و بعد از آن، از هر گونه آلودگی و ناپاکی جاهلیت دور و منزّه بوده باشد؛ زیرا خداوند صدف وجود او را برای پرورش و تکوّن گوهر پاک و معصوم، ولیّ خود، آخرین حجّت، مصلح کل، امید همه انبیا و اولیا و هدف خلقت آفریده و استعداد این قابلیت را در خور وجود او قرار داده است و از ابتدا باید با وضع و شرایط مخصوص بوجود آمده و پرورش و تربیت شده باشد. و به تعبیر جمله رسای زیارت نامه:

«اشهد أنّك كنت نوراً في الاصلاب الشامخة والارحام

المطهّرة.»

در زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام و زیارت مخصوص عیدین و چندین روایت جمله: «والارحام المطهّرة» آمده به اضافه مؤیدات و قرائن و روایات دیگر که دلالت بر این مطلب دارند و در این مختصر جای بحث آن نیست.

منظورم اثبات عصمت برای مادر امامان نیست و نمی‌گوییم، بلکه مقصود طهارت دامن و خصوصیات ویژه اخلاقی و صفاتهای برجسته و استعداد فوق‌العاده آنها است تا صدف واقع بشوند برای پرورش چنین گوهرهای معصوم و پاک و منزّه از هر رجس را.

اما درباره قیصر روم که این بانو در خاندان او چشم به جهان گشوده است، گرچه دقیقاً نمی‌توان مشخص و معین کرد که اسم آن قیصر چه بوده و کدام قیصر از قیصرهای روم بوده است. لکن با مراجعه به تاریخ سلسله‌های پادشاهان روم که به عنوان قیصر لقب داشتند و تاریخ‌نگاران از جمله مسعودی در «مروج الذهب» ذکر کرده‌اند، تقریباً می‌شود گفت که: جدّ «ریحانه» یا «سوسن» شاید به نام «توفیل» یا «میخائیل بن توفیل» بوده که اوّلی در زمان خلافت معتصم عباسی پادشاه روم بوده و در زمان او معتصم فتح عموریه نمود و یا توفیل بن میخائیل بوده چنانکه محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۲۲۳ در جنگی که بین معتصم و او واقع گردید ذکر نموده و در وقایع سال ۲۴۵ معاصر زمان متوکل عباسی نیز میخائیل بن توفیل را ملک روم ذکر نموده.

و بنا به نوشته مسعودی در زمان معتصم توفیل قیصر روم بوده، بعد از او میخائیل بن توفیل در زمان خلافت واثق و متوکل و منتصر و مستعین و بعد از او توفیل بن میخائیل بن توفیل در زمان معتز و مهتدی و معتمد از خلفای بنی عباس، قیصرهای روم بوده‌اند.<sup>۱</sup>

#### ۴ (نوزاد نابغه)

«نرجس» یا «ریحانه» یا «سوسن» یا «ملیکه» یا نام دیگری که او به این نامها خوانده شده است و علت اختلاف در نام او را در خاتمه داستان می‌خوانید، او در یک خانواده سلطنتی و قیصری چشم به جهان گشود.

قدم این نوزاد مبارک موجب شور و شادی و هیجان در خاندان قیصر روم گردید و برخلاف نوزادان دیگر که در این خاندان متولد می‌شدند، او از هنگام تولد از یک محبوبیت ویژه در دل قیصر و سایر افراد خاندان او برخوردار بود؛ زیرا سیمای درخشنده و چشمان نافذ و جذاب و اندام موزون او، حکایت از یک نبوغ و استعداد فوق العاده می‌کرد که بعدها آثار آن بروز نمود و به همین جهت قیصر روم برای تربیت و پرورش او اهتمام زیاد داشت. و در روایتی که بعداً از زبان خود ریحانه نقل می‌گردد شاهد بر این مطلب می‌باشد. و این اهتمام قیصر به تربیت و پرورش او بدان جهت بود که گاهی بعضی از نوابغ

۱- به کتاب مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱۱ از ص ۱۲۳۶ و بعد از آن

زنان در خاندانهای سلطنتی روم زمام امور کشورداری را به دست گرفته و سلطنت می‌کردند. چنانکه مسعودی در «مروج الذهب» در ذکر ملوک روم بعد از ظهور اسلام و پیش از آن نام چند تن از زنان را که گاهی مستقلاً به سلطنت رسیدند و گاهی شریک سلطنت بودند بیان می‌کند. و شاید بعضی از زنان که به سلطنت رسیدند در روم از سلسلهٔ اجداد همین نوزاد باشند.

و چون آثار بزرگی و نبوغ در سیمای این نوزاد دیده می‌شد قیصر به او امیدوار بود و همین معنا موجب توجه مخصوص قیصر به این نوزاد گردید. و حدس و تفرّس قیصر دربارهٔ نبوغ و بزرگی ریحانه درست و مطابق با واقع از آب در آمد. و آنچه را که قیصر از این نوزاد انتظار داشت به مراتب افزونتر و عالیتراز کار در آمد و قیصر نمی‌توانست آن روز شخصیت فوق‌العادهٔ ریحانه را که در این جهان بعدها جلوه کرد آنگونه که باید تصوّر نماید و آن مقام والا را که ریحانه به آن رسید و ستارهٔ فروزان در آسمان افتخارات زنان بشریت درخشیدن گرفت. و به نام مقدّس مادر مصلح کل و عنوان بهترین زنان (و کنیزان) به زبان مبارک حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام معرفی شد و تا ابد دل‌های جهانیان را متوجهٔ مقام والای خود نمود و عقلها را در برابر عظمت خود به تحیّر و اعجاب قرار داد.

برای جدش قیصر و هیچ کس باور کردنی و قابل تصوّر نبود. این دست توانای آفریدگار حکیم بود که ریحانه را مرحله به مرحله رشد داده و بسوی یک سعادت جاودانی و افتخارات همیشگی بر مبنای استعداد و قابلیت خاص او رهبری می‌کرد.

### ۵ (نقش عامل مذهب)

گرچه سوسن از ابتدا که چشم به جهان گشود تا هنگام اسارت ظاهری با انواع احترامات و لذایذ مادی و نعمتهای گوناگون و تجملات خیره‌کننده دربار سلطنتی روم سر و کار داشت و از همه گونه عزتها برخوردار بود و یک دوشیزه عزیز و نور چشمی بود، کنیزها و خدمتگذارها و احياناً تملقها که از دیگران نسبت به او و سایر خاندان قیصر انجام می‌گرفت، اما از آنجا که نبوغ و استعداد خارق‌العاده در او وجود داشت، هیچگاه تحت تأثیر تملقات و نعمت زدگی و مادیت‌گرایی قرار نگرفت و لذت طلبی او را بسوی خود نتوانست بکشاند. و ارزش انسانی خود را دریافته، توجه به تربیت و پرورش فکری و روحی داشت و خود را در افق، بالاتر از لذایذ مادی و تجمل‌گرایی می‌دید و مشغول شخصیت‌سازی در ابعاد معنوی و فکری و انسانی بود.

و شاید یکی از مؤثرترین عامل که او را بسوی هدفهای پاک معنوی و علمی و انسانی و نورانی می‌کشانید، نیروی عقاید مذهبی بود، زیرا بعد از ظهور دین حضرت مسیح که در اکثریت مردم کشور روم نفوذ پیدا کرده بود و خاندانهای سلطنتی حاکم در روم به حکم تشخیص خط مشی سیاسی و حفظ مقام و موقعیت و ریاست خود و یا از جهت ایمان قلبی و اینکه یکی از سرسلسله قیصرهای مسیحی مذهب در جنگی نزدیک بود شکست بخورد، خوابی دید و در آن خواب شکل صلیبهایی را دید و به او آموختند در خواب که چگونه با دشمن بجنگد تا پیروز گردد. و بعد از بیدار شدن تحقیق و جستجو



کرد و به کیش نصرانیت راهنمایی شد و مسیحی مذهب شدند که داستان آن را مسعودی در «مروج الذهب» آورده است. و به قوانین دینی منسوب به حضرت عیسی مسیح احترام می‌گذارند و از آن دین حمایت و پشتیبانی می‌کردند.

و از طرف دیگر: چنانکه از سخنان و حکایت خود سوسن در روایت استفاده می‌شود، او نسبت نسبی هم از جانب مادر به یکی از حواریون و جانشینان حضرت مسیح به نام «شمعون الصفا» می‌رساند. و این خود موجب احترام بیشتر بر عقاید مذهبی گردیده بود و همین عامل مذهب و تربیتهای صحیح، مانع از آن بود که سوسن مسایل معنوی و ماورای لذایذ مادی را نادیده بگیرد. و در مرحله تجملات و تن پروری و ماده‌گرایی سقوط کند و او را بسوی مقام یک بانوی افتخار آفرین و شایستگی پیدا کردن مقام والای مادر مصلح کل راهنمایی می‌کرد.<sup>۱</sup>

### ۶ (شاهدخت قیصر روم)

ریحانه در اولین برخورد با «بشر بن سلیمان» پیرمرد برده فروش و باتقوی که از طرف امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی علیه السلام

۱ - عامل مذهب و ایمان و اعتقاد صحیح فکر و روح انسان را بسوی آسمان فضایل انسانی اوج داده و از سقوط در سرحد حیوانیت و پایینتر از آن نگهداشته و افق دید انسان را از حدود جهان طبیعت و مظاهر فریبنده آن توسعه داده و او را با فضای بی‌نهایت وسیع معنویت آشنا می‌گرداند. عامل مذهب و ایمان، ضامن رشد فکری و کمالات معنوی در بشر است و موجب شکوفا شدن استعدادهای انسانی و معنوی می‌گردد.

وکیل بود، برای خریدن او، خود را چنین معرف نمود:

«ای مرد مؤمن عرب زبان! از اینکه من با زبان عربی سخن می‌گویم و شما را در شگفتی واداشته است، چون می‌دانی که من ظاهراً در لباس یک کنیز رومی می‌باشم. بدان که: من! آری من را! که در لباس اسیری مشاهده می‌کنی و در نظر شما برده‌ای بیش نیستم و به چند درهم معدود مورد خرید و فروش واقع گردیدم، روزگارانی سلطان زاده و شاهدخت کشور روم و ملیکه شهر بیزانس (شاید پایتخت ترکیه فعلی) بودم.

پدرم شاهزاده «یشوعا» پسر امپراطور و فرمانروای مقتدر روم است. مادرم از فرزندان و نوادگان «شمعون بن حمون بن الصفا» جانشین حضرت عیسی مسیح<sup>۱</sup> می‌باشد.»

شاید سوسن با این بیان می‌خواهد به «بشر بن سلیمان» بفهماند که من گوهر تابناکی هستم و در پشت پرده عفت مستور و به دور از انظار گوهرشناسان دون همت بودم، ولی حوادث روزگار روی یک سلسله علل و عوامل در جریان فراز و نشیبها، به حساب حکمتها و مصالحی که خداوند قرار داده و آفریدگار توانا و حکیم تقدیر فرموده ما را به این جاکشانده است. آن خداوند قادر که از حکمت بالغه‌اش چرخ هستی را به گردش در آورده و تمام پدیده‌ها و جریانات امور را به مقتضای مصالحی ایجاد می‌نماید، باشد تا سختیها و تلخیهای روزگار و نشیب و فراز زندگی را نبینم، بر فراز آسمان سعادت و نیک

نامی و بزرگی نتوانم قدم بگذارم.

شاید در این اسارت، راه رسیدن به عزت و کمال باشد زیرا در پی هر سختی آسانی وجود خواهد داشت.<sup>۱</sup>

یوسف پیغمبر نیز بزرگ زاده و پیغمبر زاده بود. برادران حسود و سود جو، او را به چند درهم معدود و ناچیز فروختند. و در نشیب پر از خوف و خطر روزگار قدم به بازار بردگی و برده فروشی گذارد. و در سختیهای زندان و شکنجه‌های روحی آزمایش گردید. و مشکلات را در راه حفظ پاکی و پارسایی تحمل نمود. تا بالاخره بر تخت عزت و فرمانروایی مصر تکیه زد و بر جهانیان ثابت کرد که در تمام مراحل زندگی می‌توان شرف انسانیت خود را لگه‌دار ساخت و اصالت و نجابت را حفظ کرد.

اوه که این جریان روزگار، چقدر حساس و دقیق است و چقدر ماهرانه در نشیب و فرازهای خود، خوبی‌ان را از بدان، مردمان اصیل را از غیر اصیل، پاکان را از ناپاکان، آزادگان را از فرومایگان و نجیبان را از هرزگان و نانجیبان جدا می‌کند. و گاهی ریزه کاریهایی از زندگی افراد را در صفحات تاریخ خود ضبط می‌کند و رازهای پشت پرده را افشا می‌کند تا عبرت آیندگان گردد. و متوجه خود باشند و بدانند که در جریان رویدادهای زندگی اگر از حدود شرف و تقوی و نجابت پا را فراتر نهادند رسوای روزگار می‌شوند.

۱ - سورة الم نشرح، آیه ۵ - ۶.

### ۷ (تربیت خانوادگی)

جدم قیصر به من علاقه مخصوص داشت، از کودکی برای تربیت و فراگرفتن کمالات برای من معلم و آموزگار قرار داد. مخصوصاً برای فراگرفتن زبان عربی و زبانهای معمول دیگر، سعی و کوشش نمود؛ از جمله زبان عربی را خوب فراگرفتم. آداب و رسوم معاشرت صحیح که در خورشان یک شاهدخت و بزرگ زادگان باشد به من تعلیم نمود و به موازات کمالات جسمی به کمالات معنوی و اخلاقی من افزوده می‌گردید.

جدم قیصر، اهتمام زیاد به تربیت و تعلیم من داشت. حدود سیزده سال از عمر من گذشت<sup>۱</sup> مطابق خواسته و آرزوی قیصر یک شاهدخت آراسته با تمام کمالات و فضایل اخلاقی در میان ناز و نعمت و نوکر و کلفت و انواع تجملات زندگی می‌کردم. آنچه می‌خواستم برایم فراهم بود و در پشت پرده‌های زرین همواره بر بالش ناز و عزت و قدرت تکیه می‌زدم.<sup>۲</sup>

۱ - مهدی موعود، ص ۱۹۱.

۲ - آری! باید دست قدرت پرورگار در دامن روزگار چنین صدف پاک و درخشان را در پشت پرده عفت پروراند تا گوهر تابناک هستی و خلاصه وجود و مصلح جهانی را در رحم پاک و مطهر او پرورش دهد و برای رهبری و به سعادت رساندن جامعه بشری آماده و میها سازد و از چنین مادری باید فرزندی به دنیا آید که دنیای کهنه پر از فساد و تباهی را اصلاح کرده و جهان نوین براساس عدالت و فضیلت بسازد.

### ۸ (جشن عقد)

آفتاب عمر او سیزدهمین سال را پشت سر گذارده و در کمال درخشندگی و صفا بسوی چهاردهمین سال زندگی رو نموده بود. در این سنین از عمر، برای دختران و دوشیزگان مخصوصاً آنهایی که در ناز و نعمت پرورش یافته‌اند، مظاهر طبیعت، جلوه‌های زیبا و جالبی دارد. از اعماق جانیشان وجد و سرور و عشق و صفا موج می‌زند و در بیداری و خواب، با افکار و تخیلات شیرین و مسرت بخش سر و کار دارند. همه چیز و همه کس را خوب و پاک و بی‌آلایش می‌پندارند و جز محبت و صفا در صفحه روشن و نورانی دلشان چیز دیگر وجود ندارد. دنیا در نظرشان شیرین و لذت بخش و خواستنی می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱ - آری! دختران جوان بر اثر همین صفای دل است که همچون آهوان بیگناه گاهی به چنگال خون آشام درندگان وحشی گرفتار می‌شوند. عده‌ای از شیطان سیرنان سنگدل و بی‌رحم که همواره در صدد اشباع غرایز و رسیدن به لذایذ جسمی هستند و شب و روز با افکار شیطانی سر و کار دارند و به فرموده قرآن کریم، این عده از حیوانات درنده وحشی بدتر و گمراه‌ترند **«اولئک کالانعام بل هم اضل...»** با نقشه‌ها و دامها می‌خواهند آن فرشتگان معصوم را آلوده نموده و از مسیر عفت و پاکی منحرف نمایند.

در مرحله اول پدران و مادران و در ثانی مربیان توجه به تربیتهای دینی و اخلاقی آنها داشته و وسایل پرورش صحیح را که ضامن حفظ عفت و نجابت و رشد افکار آنها باشد فراهم سازند. و نگذارند این بیگناهان طعمه درندگان گردند و به آنها باید فهماند که صدها شیطان صفت حیل‌گر و غارتگران گوهر ایمان و عفت و پاکی و راهزنان تزویرکننده و چاپلوس، در کمین آنان و به فکر ربودن گوهر عصمت و فضیلت و آبروی آنها می‌باشند. این فرشتگان بیگناه و کانونهای محبت

←

سوسن در قصر و کاخ مخصوص خود، غرق در نعمت و ناز بود و بر سریر عزت تکیه زده فکرش به آسمان صفا و محبت پرواز کرده و از محیط پر آشوب کاخ پادشاهی پر و بال گشوده به همراه فرشتگان بسوی فضای زیبایی و جمال و بسوی ستارگان نورانی سیر می نمود. و با تخیلات شیرین و مسرت بخش سروکار داشت. ناگهان صدای به هم خوردن درب اطاق توأم با صدای لیوان شربت که روی پیش دستی بلورین و سینی گذارده بود به دست کنیزک ماهروی که نام او را باید «فرشته» گذاشت، او را به خود آورد و لبخند نمکین فرشته که دندانهای سفیدش را نمودار می ساخت با آداب و رسم معمول تعارف شربت، به سوسن لذت دیگری بخشید. و بعد از صرف شربت، فرشته، با علامت احترام و تعظیم صحبت خود را چنین آغاز کرد:

«ولی نعمت خودم! سوسن زیبا! شاهدخت امپراطور جهانگشای کشور روم! همواره به سلامت و کامیاب و شاد باشد. به دستور و فرمان قیصر، بشارت می دهم شما را که امشب جشن عقد عروسی شما با نامزد مبارک شاهزاده پسر عم گرامی برگزار می شود و برای زینت و آرایش شما بعنوان یک عروس خوشبخت و زیبا در اطاعت دستور و فرمان شمایم.»

سوسن که هنوز زائقه اش شیرینی شربت را فراموش نکرده بود، آهنگ دلنواز فرشته با کلمات زیبا، همانند آهنگ یک موسیقی

→ و صفا باید مادران آینده فرزندان پاک و با فضیلت باشند. و انحراف و آلودگی اینها به هسته مرکزی و اصلی خانواده ها و اجتماع، ضربه خواهد زد و نقصان جبران ناپذیر ایجاد خواهد نمود.

طرب‌انگیز در حس شنوایی او لذت عجیبی بخشید. لحن زیبای فرشته در لابلای کلمات لذت‌بخش خود آرزو و هدف زندگی او را همراه داشت. هدفی که هر دوشیزه و بانوی جوان در بیداری و خواب به آرزوی رسیدن به آن است.

### ۹ (شادی و اضطراب به هم آمیخته)

سوسن می‌دانست که فرشته، پیک سعادت و خوشبختی است. صحبت‌های شیرین او با آهنگ مخصوص و دلنواز می‌باشد. اما در اعماق جان خود احساس نگرانی و اضطراب می‌کرد. روحش با نامزدی که فرشته برایش معرفی کرد، آشنایی و انس نداشت. از شنیدن آن کلمات و اصل موضوع ازدواج لذت می‌برد، اما از شنیدن اسم نامزدی که در بین کلمات فرشته تذکر داده می‌شد روحش فراری بود و گویا بدش می‌آمد. می‌گویند که: روح آدمی پیش از آنکه در این جهان طبیعت و عالم خاک اسیر طبیعت و جسم انسان گردد، در عالم نور و روشنی در عالم عشق و ملکوت که عالم ارواحش می‌نامند با هر کس در آن عالم آشنایی و انس داشته باشد، پس از آنکه در این عالم خاک آمد با همان کسان آشنایی و انس خواهد داشت و با هر کس در آنجا بیگانه و نامأنوس باشد، در این عالم نیز از او بیگانه و متنفر است.<sup>۱</sup>

۱ - قال النبی ﷺ: «الارواح جنود مجنّدة ما تعارف منها ایتلف وما تناكر منها اختلف.»

سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۷.

آری! روح پاک و روحی که از هر گونه آلودگی و گناه بدور است، با عالم حقیقت و ملکوت رابطه دارد.<sup>۱</sup> و می تواند خیر و صلاح یا فساد حوادث آینده را تا اندازه ای درک کرده و در اعماق جان انسان همانند زنگ خطر و یا فرشته الهام بخش احساسهایی را بوجود آورد.

۱ - موضوع انتخاب همسر و امر ازدواج، از امور بسیار بااهمیت و شایان توجه و دقت است. این مسئله، در حقیقت شالوده و زیر بنای ساختمان اجتماع و هسته مرکزی مجتمع بشری است، زیرا چگونگی انتخاب همسر و چگونگی اخلاق و افکار و روحیات طرفین ازدواج، سرچشمه فضایل یا رذائل برای فرزندان و در نتیجه اجتماع آینده می گردد.

همسر، شریک زندگی و به منزله لباس تن آدمی بشمار می رود. ممکن است انسان لباسی را برای خود انتخاب کند که از حیث مواد اولیه و کیفیت رنگ آمیزی و استحکام و ظرافت و سایر شرایط و خصوصیات تفاوت زیادی با لباسهای دیگر داشته باشد و از جهت حوادث و عوارض مثل شستن و در مقابل آفتاب و غیره قابل تغییر یا عدم تغییر باشد و از نظر حفظ صحت و سلامتی و بهداشت ممکن است مضر یا مفید باشد و در عین حال چگونگی لباس از نظر مواد اولیه و رنگ و تنگی و وسعت و فراخی و چگونگی مدل و دوخت و سایر جهات در چگونگی حالات و امور روانی و معاشرتهای اجتماعی و زیبایی و زشتی قیافه و اندام و نشان دادن چگونگی شخصیت فردی و اجتماعی و سایر چیزها بسیار قابل اهمیت می باشد.

قرآن کریم که در تعبیرها و مثلها و بیان مطالب اعجاز دارد، در بیان این مطلب هم اعجاز فرموده و زن و مرد طرفین ازدواج را به منزله لباس یکدیگر بیان فرموده است. (\*) [سوره بقره، آیه ۱۸۷]. و با این بیان کوتاه حقایق و نکته های زیادی را خاطر نشان ساخته است. و درسهای عجیبی که موجب سعادت خانواده و اجتماع و بقای نسل صحیح و صالح بشر می گردد و خوشبختی آخرتی را نیز شامل می شود به انسانها آموخته است.

چون این داستان بیش از این گنجایش شرح و توضیح ندارد و با اختصار و هیئت و شکل داستان نیز منافات دارد. به همین مقدار اکتفا می شود.



روح سوسن هم گویا در عالم پیش از این که بنام عالم ارواح نامیده می‌شود، با پسر عموی خودش مأنوس و آشنا نبوده، لذا سخت تحت فشار و شکنجه روح قرار گرفت از وصلت با او ناراحت و مضطرب و نگران بود، شاید برای آرامش روح و رفع اضطراب درونی با خود می‌گفت: «باشد، با هر کس که پدر بزرگم قیصر، رضایت دهد صلاح من در همان است، زیرا او مرد تدبیر و سیاست و صاحب عقل و خرد قوی و فرمانروای کشور روم است، افراد بالیاقت، صلاح را بهتر می‌شناسند.»

با این جمله‌ها و مانند آن در ظاهر از اضطراب و نگرانی خود کاسته و در عالم تخیلات قرار گرفت و برای نجات از چنگ خیالات ناراحت کننده، فکرش بسوی آسمان عشق و صفا، بال و پر گشود و با تخیلات شیرین سر و کار پیدا نمود.

### ۱۰ (مجلس جشن عقد با گلهای زیبا و فضای معطر)

تالار بسیار وسیع را در قصر سلطنتی برای برگزاری جشن عقد ریحانه زینت کردند. این تالار مخصوص برگزاری مراسم تشریفاتی و جشنهای باشکوه ملی و مذهبی و سیاسی بود. نقاشیهای زیبا و کاشی کاریهای ظریف و ستونهای مرمرین و مجسمه‌های طلایی و غیرطلایی در این تالار بزرگ همه از قدرت هنری و دست و پنجه و ذوق سرشار و توانای هنرمندان و استادان و ذوق اعجاب برانگیز معماران آن زمان حکایت می‌کرد و چشم هر بیننده را به تماشای خود مشغول می‌کرد و هر تازه‌واردی را بسوی خود جذب می‌نمود،

به اضافه تزئینات جالب که به مناسبت جشن عقد بر آن افزوده بودند. و در قسمت طرف داخل حیاط جلو این تالار، ایوان بزرگ و مزین و منقش به انواع زینتها و نقش و نگارها بود که بواسطه درب مهندسیهای متعدد به داخل تالار ارتباط پیدا می کرد. صحن حیاط قصر که شاید چند هزار متر مساحت آن بود، با گل کاریها و باغچه ها و درختان مختلف صنوبر، کاج، شمشاد و ... و گلهای زیبا به رنگهای مختلف، و جویبارهای مفروش از سنگ و خیابان بندیهای بین باغچه ها و تزئینات دیگر، بر شکوه و لطافت مجلس افزوده بود.

آب نماهای بسیار جالب و زیبا که از سنگ مرمرهای ظریف و خوشرنگ و قیمتی و در بعضی قسمتها با کاشیهای آبی رنگ که در آنها بکار رفته بود و توسط فواره های نوک طلایی آب را مانند دانه های مروارید درشت در داخل حوضچه های بالا ریزش می داد و از آنجا از روی کاشیها بسوی حوضهای بزرگتر سرازیر می گشت و مجسمه های به شکل فرشتگان خیالی و پرندگان از سنگ مرمرهای سفید و فلزات به رنگهای دیگر.

در اطراف حوضچه ها و قسمتهای حساس دیگر حیاط پر و بال گشوده دیده می شدند. فاصله میان مجسمه ها را در اطراف حوضها با گلدانهای پر از گل به رنگها و انواع مختلف گل زینت داده بودند. فاصله های بین باغچه ها را خیابانهای مفروش از سنگ مرمر و کنار خیابانها را جویهایی از آب صاف و روان تشکیل می داد و در اطراف در بزرگ ورودی قصر و بعضی از قسمتهای آن جایگاه مأمورین و نگهبانان و حافظین مقام سلطنتی دیده می شد.

سالن و ایوان جلو آن را از فرشهای قیمتی حریری و زربافت که مخصوص دربار قیصر بود فرش کرده و پرده‌های قیمتی که به انواع جواهرات و زینتهای دیگر تزیین شده بودند بر پنجره‌ها و بالای دربهای مهندسی و در جاهای مخصوص به آن آویخته بودند. کرسیها و مبلمان تزیین شده که بعضی با جواهرات زینت یافته بودند با تشریفات و نظم و برنامه مخصوص در بین سالن و ایوان گذارده بودند و از گلدانهای طلایی و نقره‌ای و بعضی از گلدانهای چینی پر از گل و مجمرهای طلایی برای سوزانیدن عود و عنبر و عطریات دیگر و شمعدانهای طلایی و چهل چراغها که با بهترین سلیقه هنری قلم زنی شده بودند بین سالن و زیر ایوان را مزین کردند. زمین پر از گل و تجمّلات و فضا معطر و نور باران بود.

در صدر مجلس، دو تخت جواهر نشان و مزین به انواع زینتها را نصب کردند: یکی از آن دو تخت، مخصوص شخص قیصر و دیگری برای داماد بود، اما تخت داماد را بر روی چهل پایه<sup>۱</sup> قرار دادند تا از این جهت ممتاز باشد، دو مجسمه طلایی یکی از حضرت مسیح و دیگری از حضرت مریم روی یک میز بزرگ که با قلم زنی مخصوص زینت شده بود در پیش روی تخت داماد و قیصر دیده می‌شد و صلیبها را در اطراف تخت داماد نصب کردند. انجیل مقدس را در میان صندوق طلایی مزین به جواهرات و گوهرهای گرانبها روی چهار پایه بلند که شاید از جنس عاج بود، مشرف بر تخت داماد و بالای سر

او قرار دادند. نزدیک تخت قیصر در صدر مجلس اختصاص به روحانیون و پاپ و اسقف و قسّسین داشت که با علامات مخصوص مشخص شده بود. مجموع زینتها و اوضاع تالار و ایوان و صحن حیاط قصر منظره‌ای را بوجود آورده بودند که شباهت به منظره بهشت داشت و همانند آن را در نظر مدعوین مجسم می‌ساخت و تداعی می‌نمود.

### ۱۱ (دعوت شدگان به مجلس جشن عقد)

قبلاً در ضمن یک دعوت نامه رسمی که با مهر دفتر مخصوص دربار علامت‌گذاری شده و مهر گردیده بود، از عموم طبقات روحانیون و لشکری و کشوری تقریباً به این عبارات دعوت به عمل آمد بود:

«قیصر محبوب و جهانگشای کشور روم تصمیم دارد که به میمنت و مبارکی علیاحضرت شاهدخت سوسن را به عقد ازدواج شاهزاده عموزاده گرامی او درآورد، لذا بدین وسیله از شما دعوت می‌شود که در این جشن فرخنده که در سالن عمومی قصر تشکیل می‌شود، شرکت نمایید.» «مهر قیصر روم»

شاید از دو یا سه ساعت به غروب آفتاب بود که دعوت شدگان لباسهای فاخر پوشیده و غرق در تجملات آهسته آهسته قدم زنان و بامتانت بسوی قصر و دربار سلطنتی رو آوردند و شخصیتهای بانفوذ و چهره‌های مشهور مقداری از طلا و جواهرات و چیزهای دیگر همراه آورده بودند تا بعد از اجرای عقد بر سر داماد نثار کنند و بدین

سبب موجبات رضایت و خشنودی قیصر را فراهم سازند تا در موقع مناسب برای ترفیع مقام و یا رسیدگی به حوایج خود از آن بهره‌برداری و استفاده نمایند.

مهمانان را از درب بزرگ ورودی که مقابل سالن و ایوان بود اجازه ورود دادند. واردین از خیابانهای بین باغچه‌ها در ضمن عبور از چراغانی باشکوه و گلها و وسایل زینت و تجمّلات و حوضچه‌های آب و فواره‌ها دیدن می‌کردند و از تماشای آن منظره‌های زیبا و عالی، احساس شادمانی، وجد و سرور می‌نمودند و از فضای معطر آن لذّت می‌بردند. و بعد از وارد شدن به محوطه ایوان و تالار اوّل در مقابل مجسمه مسیح و مریم به علامت تعظیم سر فرود می‌آوردند. پس از آن هر یک به تناسب مقام و موقعیت خود روی کرسی قرار می‌گرفتند. ردیف اوّل روحانیون، ردیف دوم وزرا و صاحب منصبان بزرگ و به همین ترتیب سایر شخصیت‌های لشکری و کشوری، هر کدام در جای خود قرار گرفتند.

تعداد دعوت شدگان را در روایتی که از خود ریحانه نقل کرده بالغ بر پنج هزار نفر بیان فرموده، بدین شرح که سیصد نفر از رهبانان و قسّسین نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم علیه السلام، هفتصد نفر از اعیان و اشراف و چهار هزار نفر از امرا و فرماندهان و سران لشکر و بزرگان مملکت.<sup>۱</sup>

شاید عده دیگری که از چهره‌های معروف و سرشناس نبودند

و غالباً در این گونه جشنها و مواقع تماشاچی بوده یا بر سیاهی لشکر می‌افزایند. و یا دوست دارند خودشان را جزو افراد شناخته شده و سرشناس و بزرگان قلمداد کنند و این عده نیز تعدادشان کم نیست، در این روایت به حساب نیامده باشد و اگر این عده را اضافه کنیم. تعداد دعوت شدگان و طفیلیها خیلی بیش از پنج هزار نفر خواهد شد. و از این جا به ابهت و شکوه و عظمت و اهمیت این جشن پی می‌بریم و هم نشاندهنده عظمت مقام و شخصیت و محبوبیت سوسن است که در بین افراد خاندان قیصر از موقعیت والایی برخوردار بوده است.

## ۱۲ (ورود قیصر به مجلس جشن)

دعوت شدگان و تماشاچیان همه جمع بودند. و هر کدام در جای خود قرار گرفته، خدمت گذاران مجلس سرگرم پذیرایی و انجام وظیفه مهمانداری و هر یک مشغول کار معین بودند. عده‌ای شربت می‌دادند و عده‌ای دیگر مأمور شیرینی و میوه و بعضی دیگر مأمور تنظیم مجلس و اصلاح شمعها و چراغها و غیره بودند و شاید عده دیگر مراقب اوضاع سیاسی مجلس و ناظر کارهای مردم بودند. همه مأمورین و خدمت‌گذاران سعی و کوشش داشتند تا از هر جهت شکوه و نظم و زینت و آرامش مجلس را حفظ کنند تا کوچکترین نقایص و خللی در آن بزم شاهانه و باشکوه وارد نیاید. اما مهمانان، عده‌ای محو تماشای زینتهای خیره‌کننده و تجمّلات پرشکوه آن محفل بودند و عده‌ای دیگر پیاله‌هایی از نوشیدنیها را سر

می‌کشیدند و شاید مخمور و مست چشم به درها و دیوارها و چراغانی و تشکیلات صحن حیاط قصر و یا مجسمه حضرت مسیح و حضرت مریم و صلیبها و تختهای جواهرنشان داماد و قیصر به راه افتاده و گاهی به فکر چگونگی ورود قیصر به مجلس و اینکه چگونه ادای احترام نمایند تا توجه او را بسوی خود جلب نمایند و اینکه در چه ساعتی و با چه تشریفاتی وارد مجلس می‌شود، فرو می‌رفتند.

خلاصه همه غرق در افکار و تماشا و عیش و نوش بودند. مأمورین مراقب و خبرگزاران هر لحظه وضع مجلس و جزئیات و خصوصیات اوضاع را به حضور قیصر گزارش می‌دادند. افسر نگهبان و افراد گارد و محافظین قیصر دستورات انضباط و آماده باش به مأمورین خود می‌دادند.

در این هنگام افسر نگهبان مخصوص قیصر از حرمسرا بیرون آمده یک نگاه عمیق و همه جانبه بر سرتاسر سالن و ایوان نموده، وضع مجلس و مأمورین را بررسی کرده، برگشت. هر لحظه بر شدت انتظار مدعوین افزوده می‌گشت. چیزی نگذشت که قیصر با عده و سران درجه اول مملکت و وزیر دربار که اطراف او را داشتند با عظمت و جلال آرام آرام قدم برمی‌داشت.

مأمورین دو طرف صف کشیدند و با علامت احترام دست بلند کرده، ادای احترام نمودند. مقارن این حال صدای کف زدن اهل مجلس توأم با صدای: جاوید باد قیصر با قدرت و محبوب کشور روم! و فرخنده باد جشن عقد و عروسی شاهزادگان! فضای سالن و ایوان را پر کرد و به لرزه درآورد.

قیصر که در جواب احساسات پرشور مردم دست تکان می داد، آرام و بامتانت از بین جمعیت عبور کرده روی تخت خود قرار گرفت. داماد هم روی تخت مخصوص خود نشست، تماشاچیان مجلس هم گردنها کشیدند. بعضی روی پنجه پا ایستاده، صدر مجلس و قیصر و داماد را تماشا می کردند. کم کم مجلس آرامشی پیدا کرده و با کوشش مأمورین نظم و سکوت برقرار گردید. به دستور پاپ، اسقفها و کشیشان سرود و اوراد مذهبی را آغاز کردند و به دستور قیصر، شروع به خواندن مقدمات عقد نمودند.<sup>۱</sup>

۱ - سرود و اورادی که اربابان کلیسا برای مواقع عبادت و مراسم مذهبی و تشریفات دینی می خواندند، یک اوراد اختراعی و به اصطلاح من درآوردی است که صرفاً برای بدست آوردن منافع و جلب توجه عوام الناس جعل کرده اند. و گاهی اتفاق افتاده که برای جعل دعا و اوراد و بر سر یک جمله یا کلمه کم و زیاد آن بین سران مذهبی دین مسیح و اربابان کلیسا و طرفداران متعصب آنها اختلاف پیش آمده و یا کار به نزاع و جنگها و خونریزیهای عجیب کشیده و اختلافات خانمانسوز را موجب گشته است، مثلاً اورادی را که در کلیسای کشیشان و روحانیون مسیحی مذهب روم شرقی خوانده می شد با اوراد کلیسا و کشیشان و روحانیون روم غربی فرق داشت. و تفاوت آن فقط بر سر یک جمله یا دو کلمه خلاصه می شد و برای خاطر همین یک جمله اضافه تر و کمتر با هم سالها در نزاع و جنگ و خونریزی بودند و فتنه ها پیا کردند و یکدیگر را تکفیر نمودند که داستانهای بسیار موحد و عجیب دارد. اورادی که به عقیده کشیشان روم شرقی در اطراف بارگاه جلال خداوند همه فرشتگان دمام می سرایند چنین است: «مقدس! مقدس! مقدس باد! خداوند گروهها».

اما کشیشان روم غربی عقیده داشتند که اوراد مذکور باید چنین خوانده شود: «مقدس! مقدس! مقدس! مقدس! خداوند گروهها که برای ما مصلوب گردیده».



### ۱۳ (حادثه شگفت انگیز)

پس از خواندن سرود مذهبی، مجلس در یک سکوت و خاموشی عمیق فرو رفت. جز صدای به هم خوردن بعضی از وسایل پذیرایی و جریان نفسها و گاهی صدای سرفه بعضی از سالخوردگان و معتادین به مواد الکلی و مواد مخدر، صدایی دیگر، شنیده نمی شد. اما اعماق جان حضار مجلس، پر از هیجان و نشاط بودند. با ذوق و شوق سرشار در انتظار فرمان و دستور قیصر بودند، ناگاه صدای صحبت قیصر، سکوت مجلس را شکست و شاید جمله‌هایی را که قیصر شمرده شمرده با لحن آمرانه و گیرا با کشیشان بیان داشت، چنین بود:

«من اراده کرده‌ام که سوسن، دختر شاهزاده یسوعا را به عقد

→ ملاحظه کنید که تفاوت دو اوراد در یک جمله کوتاه می باشد: «که برای ما مصلوب گردیده.» و این یک جمله به عقیده کشیشان روم غربی باید اضافه گردد.

و برای زیاد و کم شدن همین یک جمله، خون هزاران انسان را ریخته و جنایات زیاد و موحش را انجام داده‌اند و سالها موجب جنگ و اختلافات خانمان سوز گشته است.

روزی در شهر قسطنطنیه در کلیسای بزرگ، دو گروه موافق و مخالف به خواندن سرود خاص خود شروع کرده و هر دسته، دسته دیگری را لعن و تکفیر و به بدعت گذاری نسبت داده و بالاخره به جان هم افتادند و کشت و کشتار فراوان به راه انداختند و بر اثر همین موضوع اختلاف نظر بین قیصر و بطریق قسطنطنیه پدید آمد و به تحریک به طریق مردم به کوچه و بازار ریختند. فریاد: «مسیحیان! امروز روز شهادت است. مرده باد قیصر نالایق بی دین ملحد!» راه انداختند. بار دیگر کشت و کشتار و دسته بندیها صورت گرفت و به همین قسم در موضوعات بی اساس و کوچک دیگر که مجعول اربابان کلیسا بود و بر مردم تحمیل می کردند و غوغا و کشتار و جنایات زیادی به وقوع پیوسته است. (\*) [ عقاید و آراء بشری، باب اول. ]

و ازدواج عموزاده او در آورم. از شما روحانیون محترم می خواهم که در حضور محترمین و شخصیت‌های برجسته مملکت، خطبه عقد را بخوانید و این مراسم مذهبی را اجرا نمایید.»

فرمان قیصر، گویا روح و جان تازه‌ای در کالبد مجلس دمید و موجهایی از احساسات درونی مردم، مجلس بصورت شعارهای پرشور به فضای مجلس طنین انداز گردید. دوباره پس از شعار و مختصر مهمه‌ای مجلس در سکوت فرو رفت و کشیشان روبروی داماد، انجیلها را گشودند. و شروع به خواندن آیاتی چند از کتاب انجیل نمودند و کم کم مشغول انجام مراسم عقد شدند.

هنوز خواندن انجیل و انجام مراسم به اتمام نرسیده بود که حادثه شگفت‌انگیزی اتفاق افتاد و طوفانی سهمگین، مانند زمین لرزه شدید ایجاد شد. تمام تشکیلات را به هم ریخت، صلیبها واژگون گردیده و فرو ریختند، چراغها خاموش شد، پایه‌های تخت داماد شکست و تخت به همراه داماد واژگون گردید و داماد از تخت به زمین افتاد و بیهوش گردید. رنگ از صورت کشیشان و حاضرین پرید. ترس و وحشت همه حاضرین و افراد را فرا گرفت.

قیصر هم وحشت زده و با ناراحتی تمام به فکر عمیق فرو رفت. پاپ، رئیس کشیشان، رو به قیصر کرد و گفت: «قیصر به سلامت باشد! ما را از مشاهده این اوضاع منحوس که نشان دهنده زوال کیش مسیحیت و علامت انقراض سلسله قیصری است، ترس فرا گرفته است. تقاضا می شود که قیصر از انجام این مراسم و این عقد صرف نظر فرماید.»

## ۱۴ (برادر دیگر و حادثه وحشتناکتر)

قیصر که خود نیز از مشاهده حادثه، سخت ناراحت و نگران بود و آن اوضاع را به فال بد گرفت. در عین حال تدبیر دیگر به نظرش آمد و خواست چاره‌ای برای رفع نحوست آن حادثه کرده باشد. و توجیه موجه برای ناامیدی و یأس مردم بنماید. تا در پشتیبانی مردم از قیصر، خلل وارد نگردد. رو به کشیشان کرد و چنین دستور داد، فرمود: «پایه‌های تخت را استوار کنید و صلیبها را دوباره نصب نمایید و برادر دیگر را بیاورید، هر طور هست این دختر را به او تزویج کنیم، باشد که به این وصلت بامیمنت و مبارک، نحوست آن برطرف گردد.»

به فرمان قیصر، بار دوم تخت و صلیب را نصب کردند. و خدمتگذاران مجلس را به حال اول برگرداندند و برادر دیگر را به جای برادر اول بر تخت نشاندند.

حاضرین دعا و نیایش زیاد کردند تا حادثه دیگری پیش نیاید. کشیشان انجیلها را گشودند. با توجه و اخلاص بیشتر، شروع به خواندن آیات کتاب مقدس نمودند.

هنوز خواندن آیات به اتمام نرسیده بود که همانند حادثه اول، با شدت بیشتری تکرار گردید. تمام حاضرین وحشت زده در حالیکه بدنهایشان از ترس می لرزید پا به فرار گذاردند. کشیشان با رنگهای پریده و لبهای خشک شده، از قیصر تقاضای مرخصی کردند. قیصر هم با ترس و ناراحتی به حرمسرای خود رفت.

سرتاسر سالن و ایوان و حیاط قصر در تاریکی وحشتناکی فرو

رفت. تخت سرنگون شده، کرسیها واژگون گردیده و اشیای دیگر در بین سالن و ایوان بصورت شبجهای هولناک دیده می شدند. خدمتگذاران و مأمورین هم جرأت نداشتند قدم به میان سالن بگذارند. ترس و وحشت، همه را فرا گرفته بود. کسانی که با شوق و ذوق تمام، در آن جشن باشکوه شرکت کرده بودند با نگرانی و ترس زائد الوصفی آن شب را بسر بردند.

هر دو برادر نامزد دامادی با بدنهای خون آلوده، مجروح و غمگین در بستر حسرت آرمیدند. خود قیصر نیز با یک دنیا حزن و اندوه و نگرانی فکری سر به بالش پریشانی گذارد. همه شرکت کنندگان در آن جشن از کشیشان تا ارکان دولت و بزرگان مملکت و امرای لشکر و فرماندهان، در حقیقت سرتاسر مملکت و کشور روم نگران حادثه‌ها و عواقب ناخوشانید آن بودند.

از آن حوادث، کشور تکان خورد و سایه وحشت، سرتاسر کشور و همه افراد و ارکان مملکت را فرا گرفت. اما با همه این اوضاع و احوال و نگرانیها، در همان شب هنگام سحر، ستاره اقبال و سعادت سوسن بدرخشید.

### ۱۵ (ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد)

سوسن گرچه از شنیدن آن حوادث ظاهراً نگران و غمگین گردید، اما در اعماق وجود خود احساس شادی و سرور مرموزانه می کرد. شادی و سروری که هر چه فکر می کرد سبب و علت آن معلوم نبود. بعد از ساعاتی که با افکار مختلف سروکار داشت و خیالات و اوهام،

به شدت اعصاب او را شکنجه و آزار می داد. در میان همان خیالات به همان حالت که سر به روی بالش گذارده بود و از پهلو به پهلو می‌گردید، خوابش برد. در عالم خواب دید: «در همان تالار، مجلس بسیار باشکوه تر تشکیل یافت. بقدری این مجلس با عظمت و نورانی بود که با مجلس قیصر قابل مقایسه نبود. دید تختی از نور بجای تخت داماد گذاردند که از رفعت، سر به آسمان کشیده بود. حضرت عیسی مسیح و شمعون الصفا وصی او، با عده‌ای دیگر از حواریون وارد مجلس گردیدند.

چیزی نگذشت دید مردی که نور جمالش مثل آفتاب چشم را می‌زد با عده‌ای یازده نفری که همه مانند ماه تابان و ستارگان درخشان نورافشان بودند، وارد مجلس شدند. عیسی مسیح، شمعون الصفا و حواریون همه از جا برخواستند و به استقبال آن بزرگواران شتافتند. آن مرد نورانی با جلال و شکوه بی‌مانندی روی تخت نور نشست و آن یازده نفر دیگر اطراف تخت ایستادند. حضرت عیسی علیه السلام روبروی تخت با حواریون خود نشستند. سوسن از دیدن آن منظره هیجان‌انگیز و آن مردان نورانی، در شگفت شد. نگاهی به اطراف خود کرد شاید کسی باشد و از او سؤال نماید؛ ناگاه دید هیکل لطیف و نورانی در کنارش ایستاده، لکن بصورت فرشته خادمه‌اش اما فرشته خادمه‌اش نبود.

این جسم نورانی از زیبایی و عقل آفریده شده بود، سوسن خیال می‌کرد که او فرشته خادمه‌اش می‌باشد؛ گفت: «فرشته جان! تویی که در کنارم ایستاده‌ای؟ من تو را دوست می‌دارم، چون در تو زیبایی،

وفا و صمیمیت جمع شده. فرشته جان! چقدر زیبا و نورانی شده‌ای؟  
خدا هرگز مرا از تو جدا نکند. تو اینقدر باوفایی که در همه جا از من  
غفلت نداری و در مواقع ناراحتی و شادی انیس و مونس منی؟»  
شاید آن هیکل نورانی در جواب سوسن با زبان شیرین و بیان  
جذاب و روحبخش گفت: «سوسن جان! من فرشته‌ام! اما نه آن فرشته  
که تو گمان می‌بری، من فرشته آسمانم! من از عالم نورم! تربیت شده  
عالم ملکوت و عشق و محبتم! خداوند به من مأموریت داده است که  
بعد از این در خدمت شما و با شما باشم، به تو کمک کنم و مونس تو  
باشم.

سوسن جان! ستاره اقبال به تو رو آورده است، در سعادت و  
خوشبختی به روی تو گشوده شده. فرشتگان آسمان بعد از این تو را  
خدمت گذارند.»

سوسن که از صحبت‌های فرشته لذت می‌برد، سرپا گوش و به گفتار  
او توجه داشت. چون سخنان فرشته به پایان رسید، سوسن گفت:  
«بخدا! من همیشه آرزو داشتم که با فرشتگان آسمان<sup>۱</sup> در ارتباط  
باشم، شوق دیدار آنها همواره در دل من بود، خدا را سپاسگزارم که

۱ - در این داستان درباره فرشتگان، از مضمون آیات از جمله آیه ۸۰ سوره زخرف و از  
روایات زیادی استفاده شد، از جمله روایات ملائکه نویسندگان اعمال و موکلین حفظ انسان،  
بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۲۴، روایت ۱۲ و غیر آن.

و روایات باب زیارت کردن مؤمن برادر مؤمن را، بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۸، روایت ۹ و غیر آن.

و روایات دلالت کننده که ملائکه در خدمت آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، بحارالانوار، ج ۴۳،

باب مناقب و فضائل حضرت فاطمه علیها السلام و روایات دیگر، نیز اقتباس و استفاده گردید.

این توفیق نصیبم گردید و به آرزوی خودم رسیدم.

فرشته عزیزم! فرشته محبوبم! ای دوست تازه آشنایم! تو را بخدا جریان این محفل باشکوه و نورانی را برایم شرح بده! دلم آب شد، زودتر بگو و این مردان بزرگوار و با عظمت را برایم معرفی کن که برای چه امری این مجلس را برپا کرده‌اند.»

فرشته، اوّل حضرت مسیح عیسی بن مریم علیها السلام را با حواریون و شمعون الصفا که یکی از حواریون و وصی مسیح، جدّ مادری سوسن بود، برایش معرفی کرد، پس از آن گفت: «اما آن مرد نورانی که بر فراز تخت نور نشسته، خاتم پیغمبران و اوّل شخص عالم وجود و پیشوای مسلمین جهان است که خداوند همه موجودات را برای خاطر وجود او خلق فرموده است.<sup>۱</sup>»

و اما آن یازده نفر که مانند ستارگان فروزان اطراف تخت خاتم انبیاء ایستاده‌اند جانشینان و اوصیای او می‌باشند که پس از درگذشت او این یازده نفر یکی پس از دیگری آدمیزادگان را بسوی حقیقت و سعادت رهبری می‌نمایند.»

آنگاه فرشته هر یک را به نام برای سوسن معرفی کرد تا رسید به یازدهمین آنها که از همه جوانتر بود. فرشته امام حسن عسکری علیه السلام را برای سوسن معرفی کرد.

۱ - بحار الانوار، ج ۱۵، باب «بدء خلقه». روایات راجع به ابتدای خلقت نور

محمدی صلی الله علیه و آله به روشنی اثبات می‌کند که همه موجودات عالم برای خاطر وجود خاتم انبیاء و

عترت معصوم آن حضرت خلق شده‌اند و ج ۲۵ «بدء خلقهم ...»

سوسن گفت: «هنگامی که چشمم به جمال دل‌آرای امام حسن  
عسکری علیه السلام افتاد، یکباره دلم از شوق جمال او فرو ریخت و از خود  
بی خود شدم، دل به او باختم، خواستم خود را به پای او بیفکنم لکن  
حیا مانع شد.

آه که عشق او تا مغز استخوانم و در اعماق جانم اثر کرد و در نظرم  
چقدر زیبا و خواستنی و محبوب جلوه کرد که خودم را در چنگ  
عشق او بیچاره و مضطرب دیدم. دل در درون سینه من می‌طپید و از  
اعماق جانم فریادی برخواست که: بخدا! اگر او مرا نپذیرد از میان  
قفس سینه پرواز می‌کنم، می‌روم پر سر کوی او می‌نشینم و آنجا را  
برای خود آشیان می‌سازم و ناله‌ها و زاریهای عاشقانه سر می‌دهم تا  
دلش به ترحم آید و مرا در حریم حرمت خود راه دهد و یکی از  
خدمتگزاران او بشوم.»

فرشته مثل اینکه فریاد روح و جان سوسن را شنید و فهمید که دل  
از کف داده و مجذوب جمال امام حسن عسکری علیه السلام گردیده و  
نزدیک است از شوق و جاذبه محبت به آن حضرت روحش از قالب  
تنش پرواز کند، فرشته او را کمک نمود و آهسته گفت: «سوسن جان!  
آرام باش! بی‌تابی نکن و خویشتندار باش! بشارت می‌دهم تو را که  
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله آمده، می‌خواهد تو را برای همین جوان زیبا، امام  
حسن عسکری علیه السلام از جدت شمعون و حضرت عیسی مسیح،  
خواستگاری کند و عقد ازدواج شما را ببندد.»

از شنیدن این مژده، روح سوسن احساس آرامش کرد و از شوق و  
ذوق زائد الوصف پر و بال گشود و در فضای تالار دور سر آن مجلس



پروبال می‌زد و شبیه به این مضمون را با خود زمزمه می‌کرد:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد      دل رمیده ما را انیس و مونس شد

### ۱۶ (اجرای عقد در عالم نور)

حضرت خاتم انبیاء و اولین شخص ممکنات و عقل کل، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله لبهای مبارک گشود و به عیسی مسیح چنین فرمود: «یا روح الله! من به خواستگاری دختر وصی شما، شمعون آمده‌ام.

برای این فرزندم.» (اشاره به امام حسن عسکری علیه السلام فرمود).

حضرت عیسی علیه السلام رو به شمعون نموده، خطاب کرد: «ای شمعون! عزت و شرافت به شما روی آورده، این وصلت بامیمنت را بپذیر که باعث افتخار تو خواهد بود و چنین افتخاری نصیب هر کس نمی‌شود.»

شمعون با شوق و ذوق فراوان، اظهار رضایت کرد. آنگاه خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله با سخنان دلنشین و بیان شیرین، خطبه عقد را خواند و سوسن را به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد و حضرت مسیح و فرزندان رسول خدا، ائمه علیهم السلام و حواریون، همه شاهد و گواه بر آن عقد شدند، لکن صداق و مهریه سوسن، در این عقد تعیین نشده.

شاید علت عدم تعیین مهریه این باشد که این عروس زیبا و بافضیلت صداقش نامحدود است، شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد، آن روزی که فرزند مبارکش سلطان جهان خواهد شد و شرق و غرب عالم را تصرف کرده، در اختیار فرزندان پاک بشر خواهد گذارد.

خداوند اراده فرموده که بواسطه او و به دست توانای او درستکاران و پاکان را وارث روی زمین قرار دهد و زمین را از تصرف ناپاکان و جنایتکاران و ظالمان بیرون آورده و به آنان که مظلوم واقع شده‌اند و در حال ضعف قرار گرفته‌اند و حق مشروعشان را ظالمین به غصب گرفته‌اند و اگذار نموده و آنان را پیشوای جهان گرداند.<sup>۱</sup> و به فرعون صفتان و زورگویان ثابت می‌گردد که آنچه را نمی‌خواستند و از وجود حق و رهبران آسمانی کراهت داشتند و با آن به مبارزه و ستیز برخواسته بودند، برغم آنف آنها پیروز گردیده و بر دشمنان حق، غلبه نمودند، چون ستمکاران نافرمانی خدا را می‌کنند، حق حیات و زندگی در ملک خدا را ندادند و آنچه را که از حق ستمدیدگان خورده‌اند، یک روزی باید از حلقومشان بیرون آورده به خود مظلومین و اگذار نماید.

آری! سوسن چون خودش شخصیت جهانی داشت، صداق و مهرش نامحدود خواهد بود. مراسم عقد در عالم نور با تشریفات و باشکوه انجام گرفت. سوسن غرق در وجد و سرور بود از شوق و ذوق سرشار از خواب بیدار شد. بعد از آن همیشه به فکر آن رؤیا و عالم خواب بود و با خود آرزو می‌کرد: کاش همیشه در خواب بود و با آن رؤیا سروکار می‌داشت.

۱ - اقتباس از سوره قصص، آیه ۴.

### ۱۷ (تب عشق و درد هجران)

سوسن که از شوق و ذوق آن رؤیا، ناگهان از خواب پرید. چشمهای پرفروغ و خواب‌آلوده خود را گشود و نگاهی به اطراف خود کرد و با انگشتان ظریف و زیبای خود چشمهای شهلايش را مالید و نگاه تند و نافذ بسوی پنجره‌های اطاق نمود. بزودی متوجه شد که در بستر خواب است.

دید فرشته خدمتکار سر به پای تخت‌خواب او گذارده و به خواب عمیق فرو رفته و صدای تنفس او که در دماغش ایجاد ارتعاش و صدا می‌کرد در فضای اطاق طنین می‌اندازد. سوسن با خود گفت: «اوه! من در خواب بوده‌ام، ایکاش از این خواب شیرین هرگز بیدار نمی‌شدم و برای ابد از دیدار محبوب لذت می‌بردم.»

پس از آن در فکر عمیق فرو رفت و با خیالات مثبت و منفی سروکار داشت و هر لحظه آن جریان مجلس نورانی که در خواب دیده بود در نظرش مجسم می‌شد و با خود می‌اندیشید: «آیا این جریان خواب، تصویری از واقع داشت؟ آیا چنین واقعه در این دنیای پر از غوغا امکان وقوع خواهد داشت؟ آیا واقعاً آن جوان زیبا و نورانی از آدمیزادگان بود؟ اگر آدمیزاده بود پس چرا ساختمان بدن او از نور بود؟ بدن خاکی اینقدر نورانی و زیبا نیست.

پیغمبر خاتم کیست که مقامش از عیسی مسیح هم بالاتر است؟ آیا آن جوان ماهر و به نام حسن عسکری در کجای این دنیا و کدام سرزمین است؟ آیا من لیاقت آن را دارم که مورد توجه پیامبر خاتم

و عیسی مسیح قرار بگیرم؟ آیا لیاقت دارم که به وصال امام حسن عسکری علیه السلام برسم؟ نه! نه! چنین کسی در زیر این آسمان وجود ندارد. عالم خاک کجا و آن جوان نورانی کجا؟ شاید ملکی بود که در خوابم آمد و مرا مبتلا به عشق خود کرد. من لیاقت همسری او را ندارم.

ای خدا جانم! ای حضرت مسیح! ای مریم مقدّس! <sup>۱</sup> سرا پای وجودم از عشق او می سوزد. شاید این هم یکی دیگر از نشانه‌های بخت بد من است که در بیداری آن حوادث وجودم را بیازارد و در خواب، این منظره، جانم را بسوزاند. اگر من بخت خوبی می داشتم آن حادثهٔ اوّل در مجلس عقد و عروسی رخ نمی داد تا چه رسد به حادثهٔ دوّم. شاید وقوع این حوادث مرا در نزد قیصر، پدربزرگم، شخص منحوس و شوم معرفی کرده باشد و این نحوست به نام من، برای همیشه باقی بماند، دیگر کسی رغبت برای ازدواج با من نکند، زیرا من یک موجود منحوس معرفی شده‌ام.

ای وای بر من! ای خدا جان! ای فرزند مقدّس! ای مسیح! ای مادر مقدس، مریم! به من رحم کنید و مرا بدبخت روزگار قرار ندهید. ای وای بر من! ای خدا جان! اگر این رؤیا صادق نیست، پس چرا این اثر عمیق را در اعماق وجودم گذارده است؟ پس چرا آن مجلس هر لحظه در نظرم مجسم می شود؟ گویا او الآن در نظرم مجسم است.

۱ - البته زبان حال سوسن است در هنگامی که معتقد به مذهب منسوب به دین مسیح است

راجع به عقیدهٔ خرافاتی در دین مسیحی که مسیح پسر خدا و مریم مادر پسر خدا خوانده شده به

کتابهای مربوطه از جمله کتاب «آراء و عقائد بشری» مراجعه گردد.

آه! که عشق به او، مرا بیچاره و مضطرب می‌کند، کم کم مرا از پای در می‌آورد. آه که تا مغز استخوانهایم احساس سوزش و تب می‌کنم. خدا جان! نکند از عشق او دیوانه شوم سر به بیابان بگذارم؟ و یا اینکه با حرفها و حرکات نامعقول رسواگردم؟ جدم قیصر پیش مردم مملکت سرافکنده گردد؟ خاندانم رسوا شوند؟ و این لگه ننگ بماند؟ و تا ابد این رسوایی به نام من بماند؟ چه کنم ای حضرت مسیح! ای مریم مقدس! کمک کنید! مرا یاری دهید! نمی‌توانم بر اعصابم مسلط بشوم. تمام وجودم پر از عشق او شده و دارم می‌سوزم.

پناه می‌برم به خدا و حضرت مسیح و مریم مقدس، ان شاء الله این رؤیا صادق است. به دلیل اینکه پیغمبر خاتم، حضرت مسیح و اولیا خدا را در خواب دیدم. این رؤیا شیطانی نیست چون شیطان به شکل پیامبران و اولیا پروردگار نمی‌تواند درآید.<sup>۱</sup> اگر این رؤیا درست باشد او خودش مرا یاری می‌کند و از خطرهای نجات می‌بخشد، آن جوان نورانی به یقین از اولیا خداست، نمی‌گذارد من دیوانه گردم، نمی‌گذارد رسوا شوم.

خدا جان! او به من محبت نمود، راضی شد به عقد و ازدواج با من، بعد از عقد بصورت من لبخند زد، لبخندی که تا اعماق جان من نفوذ کرد، تمام وجود مرا شیفته خود نمود. جسمش از نور بود اما دلش از مهر و محبت بود، رحم و عطوفت داشت، محترم و باوقار

۱ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۹۸. النبوی ﷺ: «من رأنی فقد رأنی ...»

بود. با قدرت و فرمانروا بود، خودم دیدم که عیسی مسیح، فرزند مقدّس خدا در برابر او اظهار احترام و تواضع می‌کرد، مسلّم او می‌تواند مرا از این تب عشق و سوزش جان نجات بدهد.»

سوسن بعد از صحبتها و خیالات که با خود داشت یک مرتبه با صدای بلند که شبیه به فریاد بود گفت: «فرشته! فرشته! بر خیز!»

فرشته خادمه که از صدای فریاد سوسن از خواب پرید و قلبش در طپش و اضطراب بود. گفت: «بله! بله! سوسن جان! مرا صدا زدی؟ عزیزم! چه شده؟ آیا این فریاد از تو بود؟ قربانت بشوم چرا ناراحتی؟ خدا تو را در ناراحتی قرار ندهد. عزیزم! تاکنون سابقه ندارد چنین فریاد بزنی.»

سوسن که از فریاد خود احساس ندامت و پشیمانی می‌کرد، در جواب گفت: «فرشته جان! یک لیوان آب خنک بیاور، خوب خنک باشد به من بده که دلم آتش گرفته، دارم می‌سوزم، فرشته جان! دارم می‌میرم، امّا متوجّه باش کسی از حالم باخبر نشود.»

فرشته در حالیکه از صحبتهای سوسن وحشت کرده بود و بدنش می‌لرزید، با سرعت دوید و یک لیوان آب خنک حاضر کرد و به دست سوسن داد و یک نگاه عمیق به سوسن نموده و گفت: «سوسن جان! من فرشته، به قربانت. خانم من! چه شده عزیزم؟ فرشته بمیرد و تو را ناراحت نبیند. چرا رنگت پریده؟ مگر خواب بد دیده‌ای؟ آیا در خواب ترسیدی؟ تو را بخدا به من بگو شاید کاری از دست من ساخته باشد، بتوانم علاجی نمایم. ای کاش فرشته خادمه‌ات مرده بود و تو را به این حال نمی‌دید.»

فرشته که از هول و وحشت بلند بلند و با فریاد صحبت می کرد و صدایش در فضای قصر و کاخ پیچیده و به گوش قیصر رسید. قیصر به خدمتکار مخصوص خود فرمود: «ببین صدا از کجا است؟ گمان می کنم از اطاق سوسن است. دخترک شاید از غصه و ناراحتی آن حوادث اوّل شب ناراحت است و فریاد می زند.»

شاید قیصر فکر می کرد که: نکند این دختر از غصه و ناراحتی مریض بشود یا به خودش صدمه بزند. قیصر مقداری فکر کرد و در خیالات فرورفت. بعد با خود گفت: «نه! نه! او دختر با تربیت، عاقل، باایمان و تقوی می باشد. او روح بزرگ دارد. قوی، شجاع و دریا دل است. او صدمه به خودش نمی زند، زیرا چنین کار سفیهانه از آدم دانا و عاقل و باایمان بوجود نمی آید.»

آنهايي که گاهی در فشار و ناراحتیهای زندگی، قرار می گیرند و با حوادث طاقت فرسای روزگار روبرو می شوند و خیال می کنند که اگر بمیرند از ناراحتیها نجات پیدا کرده اند و از این جهت مرگ را بر زندگی ترجیح می دهند و دست به خودکشی می زنند آدمهای بی ارزش و بی شخصیت می باشند، یا مبتلا به جنون و دیوانگی هستند یا از عقل کامل، ایمان و تقوی بهره ندارند، اراده و تصمیم ندارند، آدمهای کم ظرفیت و کم استعدادند و شجاعت در وجودشان نیست و گرنه هیچ حادثه و پیش آمدی نیست که انسان نتواند بر آن غالب گردد و پیروز شود.

آدم با اراده و با ارزش، آدم عاقل و باایمان، در مقابل هر گونه حوادث و هرگونه پیش آمدها و هرگونه گرفتاری به هر اندازه

طاقت فرسا و کشنده باشد و هر اندازه جانکاه باشد با نیروی اراده، فکر، تدبیر، صبر و پشتکار چاره اندیشی نموده، مقاومت می‌کند و مبارزه می‌نماید. خداوند چنان استعداد و نیروی تفکر و قدرت ابتکار به آدمیزادگان بخشیده که هیچ مشکل و دشواری در عالم، وجود ندارد که برای او قابل حل نباشد. انسان، با نیروی صبر و اراده و با نیروی تفکر بر تمام مشکلات جهان پیروز می‌گردد.

نیروی ایمان، همیشه تکیه‌گاه محکم و غیر قابل نفوذ در برابر مشکلات است. آنهایی که ایمان دارند هیچگاه دست به انتحار و خودکشی نمی‌زنند، زیرا می‌دانند که خودکشی سعادت دنیا و آخرت انسان را از بین برده و در آخرت به عذاب دردناک گرفتار خواهد شد و خداوند برای کیفر خودکشی وعده آتش جهنم و عذاب ابدی داده است.<sup>۱</sup>

سوسن، بانوی تربیت شده در مکتب دین و مذهب است، اضافه بر ایمان محکم، دارای عقل و خرد کامل است. پیش آمدهای سخت روزگار و حوادث تلخ و دشوار، هر قدر کُشنده باشد نمی‌تواند او را از زندگی مأیوس نماید.

قیصر که شاید این فکرها را درباره سوسن می‌کرد اما در عین حال نتوانست خود را قانع کند و اعصاب خود را کنترل نماید، بی اختیار از جا برخواست، آمد وارد اطاق سوسن شد و شاید این جریان هنگامی اتفاق افتاد که سپیده صبح دمیده و صدای ناقوس کلیسا به گوش می‌رسید.

۱ - سوره نساء، اقتباس از آیات ۲۹ و ۳۰. به گناهان کبیره، ج ۱، ص ۱۲۱، مراجعه گردد.



## ۱۸ (قیصر مضطرب گردید)

هنگامی که قیصر وارد اطاق سوسن شد با یک جریان غیر منتظره روبرو گردید که کاملاً او را مضطرب و نگران ساخت. دید رنگ از صورت سوسن پریده و حالت طبیعی و تعادل روحی را از دست داده و در یک سلسله افکار و تخیلات فرورفته است. قیصر با صدای لرزان که حاکی از تأثر شدید و ناراحتی او بود گفت: «دخترک عزیزم! سوسن! تو را چه شده؟ چرا ناراحتی؟ آیا مریضی؟ و جایی از بدنت درد می‌کند یا ناراحتی دیگری داری؟»

سوسن که از ترس جان خود سعی می‌کرد بر اعصاب خود مسلط باشد و برای قیصر ناراحتی خود را اظهار نکند تا او از اسرارش آگاه نگردد، مع ذلک کم و بیش آنچه را که در باطن خود مخفی می‌داشت از لابلای کلمات و صدا و چهره‌اش آشکار می‌شد. لذا با صدای لرزان و گرفته و چشمان اشک‌آلوده و رنگ تغییر یافته که همان حدس و گمان قیصر را تقویت می‌کرد گفت: «پدرجان! بدنم درد ندارد و مریض هم نیستم، خودم هم نمی‌دانم چرا ناراحتم. شاید شما در من آثار ناراحتی می‌بینی من در خودم احساس ناراحتی نمی‌کنم.»

شاید در این جا، خیالات، کنترل زبان را از اختیار سوسن خارج کرد و گفت: «من به فکر او هستم، او مرا به دام خود گرفتار نمود، دارم می‌سوزم.»

در این جا فوراً متوجه شد که بی اختیار راز دل را فاش کرده است، اما دیگر راه فرار برای خود نیافت لذا سکوت کرد.

قیصر از همین جمله‌ها گویا چیزی فهمید. و برای اینکه منشأ ناراحتی او را بهتر بفهمد، پرسید: «دخترم! او کیست و چه کسی است؟»

سوسن جواب نداد، دوباره پرسید: «سوسن جان! دخترکم! صحبت کن، دختر عزیزم! شاید از حادثه دیشب که برای پسر عمویت اتفاق افتاد ناراحتی؟ نه! دخترم! هرگز خود را ناراحت نکن. من بهتر و لایقتر از او را برای انتخاب می‌کنم. نگران نباش این موضوع اهمیتی ندارد، چیز مهمی نیست. اصلاً خیر و صلاح تو در همین بود. تو دختر باکمال و لایق هستی و یک نامزد لایقتر لازم است.»

سوسن برای رفع این اتهام از خود فوراً به زبان آمد و گفت: «پدرجان! بخدا من اصلاً از آن حادثه ناراحت نیستم و به فکر پسر عمو هم نمی‌باشم. من برای آن موضوعات، اصلاً اهمیتی نمی‌دهم. آن جمله اشتباهاً به زبانم جاری شد، چیزی در کار نیست و من از چیزی رنج نمی‌برم.»

قیصر مقداری به فکر فرو رفت و شاید گمان برد که اختلال حواس برای سوسن عارض شده است. بعد دستور داد طبیب دربار را فوراً حاضر ساختند، طبیب هرچه تحقیق کرد و کوشش نمود چیزی تشخیص نداد؛ اما در عین حال روی گمان و حدس مشغول معالجات و مداوا گردید. چون نتیجه مفید گرفته نشد، اطبای دیگر را حتی از دورترین نقاط مملکت حاضر کردند.

جلسه شور پزشکی تشکیل دادند، در اطراف ناراحتی سوسن

بحث و گفتگو زیاد کردند و هر کدام اظهار نظری نمودند تا بالاخره موافقت حاصل شد و معالجه را شروع کردند. داروهای مفید تجویز شد و رژیم غذایی دستور داده شد. لکن نتیجه مطلوب حاصل نگردید. روز به روز بر ضعف و ناتوانی و لاغری سوسن افزوده می شد. دوره دوم معالجه را شروع کردند، اثری نبخشید. همه اطباءی حاذق کوشش کردند کمترین نتیجه از معالجات بدست نیامد. روز به روز حال سوسن بحرانیتر و رو به وخامت می نهاد.

قیصر دیگر از بهبود سوسن، دختر زیبای خود، مأیوس گردید و با یک دنیا تأثر فرمود: «سوسن! ای میوه دل! دخترک عزیزم! هر آرزو که در دل داری به من بگو تا برایت انجام بدهم.»

سوسن گفت: «پدرجان! من از شما تقاضا می کنم که برای رضا و خشنودی خدا و حضرت مسیح و مادر مقدس مریم، زندانیان مسلمین را آزاد کن، شاید در بین آنها دل شکسته باشد و دعا کند و به اجابت رسد و پدر مقدس حضرت مسیح و مادر مقدس مریم مرا شفا بدهند.»

این تقاضای سوسن، سبب شد که قیصر نسبت به اسیران و زندانیان مسلمین خوشرفتاری کند و عده ای از آنان را آزاد نمود و برای بقیه، دستور تخفیف و خوشرفتاری و رفاه داد. سوسن با اینکه هیچگونه بهبودی برایش حاصل نشده بود، اما در مقابل این عمل قیصر و نجات مسلمین از زندان، اظهار خوشحالی و رضایت و بهبودی نمود و مقداری غذا میل کرد و گفت: «گمانم که خدا مرا شفا داده است و حالم رضایت بخش است.»

## ۱۹ (عشق پاک)

خداوند در دنیا چیزی را بهتر از عشق و محبت و شیرینتر از آن نیافریده است. بقا و دوام زندگی هر موجودی به سبب عشق است. اصولاً بنای عالم خلقت براساس عشق گذارده شده، عشق، حرکت آفرین است. تمام امواجها و حرکتها در عالم که این همه جوش و خروش و انقلاب را در پدیده‌های مختلف و انواع موجودات بوجود آورده همه از سرچشمه عشق نشأت می‌گیرد تا آنجا که اصل و ریشه درخت پرثمر دین را نیز عشق آبیاری می‌کند.<sup>۱</sup>

اولین آیه قرآن کریم و کلام پروردگار به بندگان خود درس عشق و محبت می‌دهد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کلمه «رحمن» و «رحیم» عشق آفرین و محبت آور است. خداوند به موسی بن عمران، پیغمبر وحی فرمود که: «مرا در نزد بندگان محبوب گردان تا به من عشق بورزند و بندگانم را نیز در نزد من محبوب قرار بده تا من به آنها محبت بورزم.»<sup>۲</sup>

یکی از مظاهر عشق پاک، محبت زن و شوهر به یکدیگر است. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از محبوبترین چیزهای دنیا در نزد من زن و محبت به او است.»<sup>۳</sup>

تشکیل کانون عشق به نام ازدواج و اتخاذ همسر و خانواده یکی از

۱ - سفینه البحار، حب، «وهل الدين الا الحب».

۲ - سفینه البحار، حب.

۳ - سفینه البحار، حب.

محبوبترین چیزها در نزد پروردگار جهان است. به هم زدن این کانون مقدّس و از هم پاشیدن آن به نام طلاق و جدایی یکی از منفورترین و مبعوضترین کارها در پیشگاه آفریدگار محبوب جهان به حساب آمده است.<sup>۱</sup> و یکی دیگر از مظاهر عشق پاک، عشق به خدا و اولیای خدا است.

بنابراین، عشق سوسن به امام حسن عسکری علیه السلام از دو جهت عشق پاک و مقدّس است. عشق به نامزد مبارک که در خواب او را دیده و خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله خطبه عقد آن را خوانده است و عشق به ولیّ الله است. عشق به کمالات معنوی و جمال ملکوتی امام و عشق به جمال الهی است. خداوند این نوع از عشق پاک را دوست می دارد.<sup>۲</sup> شهوات نفسانی و هوا و هوس در این عشق راه ندارد. این عشق اگر در دلی تابش کند، تمام اعماق وجود او را منور و روشن می گرداند و او را از خود بی خود می سازد، همانند آهنی که در کوره آهنگر به رنگ آتش جلوه می کند بلکه خود عین آتش است. هم در اعماق وجود خودش حرارت و نور است و هم حرارت بخش و نور آفرین است، اما این توفیق نصیب هر کسی و ناکسی نمی شود. این مقام مال زیدگان عالم خلقت و بندگان مخصوص خدا و اولیای پروردگار است. «هنیئاً لارباب النّعم نعيمها.» آنان که به این نعمت عظمی رسیده اند، گواراشان باد!

۱ - فروع کافی، کتاب الطلاق.

۲ - فروع کافی، کتاب الذی والتجمل. «ان الله جميل ويحب الجمال.»

سوسن، یکی از آن زبدگان و نوابغ روزگار است که به این فیض عظیم و به این نعمت بزرگ رسیده. عشق به امام و عشق به حجت خدا، سر تا پای وجود او را روشن کرده و در تب عشق، شب و روز می سوزد. همه وجود او یکپارچه نور و ضیاء گردیده و نوربخش و ضیاء آفرین برای دیگران شده است.<sup>۱</sup>

۱ - کلمه عشق از کلمات مشابهات و مجمل است که گاهی مورد سوء استفاده قرار می گیرد و نااهلان آن را به معنی مجازی و مقاصد شوم خودشان تأویل می نمایند و از طرف دیگر متقدّسین نیز از شنیدن این کلمه، وحشت کرده اظهار تنفر می کنند، در صورتی که کلمه عشق و مشتقات آن در اصل خلقت خود بی آرایش بوده و هیچ جرم و گناهی را مرتکب نشده است و به قول حکیم نظامی که می گوید:

عشق که نه جاودانی است      بسازیچه شهوت جوانی است  
عشق آینه بلند نور است      شهوت، ز حساب عشق دور است

یک عده از شهوت پرستان تخیلات ناشی از طغیان غرائز جنسی را که در موارد گرفتار شدن به دام هوا و هوس زیبا رویان دل و دین را می بازند و تحت تأثیر شهوات غریزی و نفسانی واقع می گردند، به نام عشق می خوانند و الفاظ عاشق و معشوق را از آن انتزاع می نمایند و یک عده دیگر از عرفاء مسلکان گمراه که در واقع جزو عرفا نمی باشند و هیچگونه معرفت در وجودشان نیست و فرقه ضالّه و مضلّه تصوّف برای داغ کردن بازار تکدی خودشان کلمه عشق را به معنایی باطل مطابق خواسته ها و مقاصد پلید خود بکار می برند، در صورتی که حقیقت عشق عبارت است از: محبت فوق العاده و مجذوب بودن در برابر صفات جلال و جمال آفریدگار جهان و رسیدن به کمالات معنوی و حقیقی که جز از راه اطاعت دستورات دین و شریعت مقدس و معرفت کامل حاصل نمی گردد و حکما نیز در کتب الهیه خودشان عشق را به معنای واقعی و حقیقی و صحیح آن از اعظم کمالات و بزرگترین سعادات می دانند. سفینه البحار، ماده عشق.

### ۲۰ (شب چهاردهم)

شامگاه شب چهاردهم با یک جهان عظمت و آرامش و سکون فرارسید. آن شب، برای همه، مخصوصاً آدمیزادگان، امن و آرامش خاطر و رؤیاهای شیرین همراه خود به ارمغان آورده بود، اما برای سوسن، شاهدخت قیصر روم در کاخ مجلل سلطنتی، ارمغانهای گرانبها و خوشبختی جاودانی آن شب همراه داشت. گویا فرشتگان رحمت، تاریکی آن شب را از سایهٔ عرش خدا گرفته و با نور خیال‌انگیز و هیجان‌آور ماه و صفای عشق درهم آمیخته و معجونی را به نام چهاردهمین شب سوز عشق و گداز و درد هجران سوسن درست کرده بودند.

به! به! که آن شب، عجب هوای لطیف و آمیخته با مشک و عنبر بهشتی داشت. آسمانیان برای بیشتر برافروختن و سوزناکتر نمودن

→ و خوشبختانه لفظ عشق در بعضی از کلمات رسول اکرم اسلام و امیرالمؤمنین و امام صادق علیه السلام آمده است که مسلماً معانی صحیح از آن اراده شده است. بنابراین اگر کلمه عشق را به منظور افادهٔ معنای صحیح و حقیقی آن بکار ببریم، گمان نمی‌کنم هیچگونه اشکال و یا خلافتی را مرتکب شده باشیم. اگر جاهلان و هواپرستان، لفظ بی‌گناه عشق را به ناحق و بدون رضایت آن به معنای آلوده به گناه و راه انحرافی بکار برند، دلیل ندارد که خطای آنها به پای دیگران گذارده شود و این کلمهٔ زیبا را متهم کنیم و محکوم به حبس ابد نماییم و بکار بردن آن را در معنای اصلی و حقیقی آن یک نوع جرم و گناه بشماریم.

بله! آنچه مسلم است از این کلمه سوء استفاده نباید بشود و در راه خطا، بکار گرفته نشود.

صواب و خطای آن باید از هم جدا گردد.

آتش عشق سوسن آهنگهای دلنواز و نغمه‌های موزون و جانسور می‌نواختند. تمام فضای آبی رنگ جهان طبیعت و در و دیوار قصر سوسن پر از موج عشق و آهنگ فرشتگان بود. برگهای لطیف گل در میان باغچه‌ها و میان گلدانهای طلایی، بر سر شاخه‌های خود از شور عشق می‌رقصیدند. ماهیها در بین حوضهای مرمرین در حال سکوت و خاموشی و سر تا پا گوش بودند و دل به آهنگ عشق آفرین داده بودند و گاهی از کثرت شوق و هیجان از آب سر در آورده و بسوی فضای معطر و آسمان نورانی پرش داشتند.

درختان کاج و صنوبر، چنار و شمشاد مانند مستان سر بر سر یکدیگر می‌کوبیدند. آبها از جویبارها و آبشارها و بالای فواره‌ها عربده و فریاد می‌زدند. انواع و اقسام پرندگان در قفسها و پرندگان آزاد روی شاخه‌های درختان با بلبلان که بر سر شاخه گل بودند هم ناله و هم نغمه بودند. بلبلان اگرچه همواره با سوز عشق گل مأنوسند، اما مانند آن شب هرگز احساس عشق و سوز نداشتند. سوسن سر روی بالش ناز گذارده بود و با یک سلسله افکار عمیق و احساسات پر شور سر و کار داشت.

حواس تن و مشاعر بدن از کار افتاده، اما دل و جان و نیروی تفکرش در کار بود، حالتی شبیه به حالت خواب بر او عارض گشته، در همان حالت عجیب چشمانش بسوی فضای ستارگان به راه افتاد. ناگهان دید همان فرشته آسمانی که در چهارده شب قبل در آن مجلس رؤیایی و نورانی همصحبت و مونس او بود و مردان آسمانی را برایش معرفی کرد و به او بشارت خواستگاری و عقد ازدواج با امام حسن



عسکری علیه السلام داد، باز هم دارد از آسمان عشق رو بسوی کاخ سوسن فرود می آید، اما با جلال و جمال بیشتر و با لبخند نمکینتر. لباسهای قشنگ بهشتی در بر کرده و عده‌ای از فرشتگان زیبا و خوبروی دیگر نیز به همراه دارد.

آنها به نزد سوسن حاضر گشتند و به او سلام و درود فرستادند و محبت و نوازش کردند. سوسن از دیدن آن فرشته بی نهایت خوشحال گردید، زیرا می دانست که او پیک سعادت و پیام آور شادی است. گویا خداوند او را برای پیام عشق و وصال و شادی آفریده است. سوسن بغل گشود و فرشته را در آغوش گرفت و بوسه‌های محبت بر سر و صورت فرشته زد و از زیادی شوق دیدار او گریه شادی گلویش را می فشرد. خواست چند جمله به عنوان گله و شکایت با فرشته صحبت کند، اما نتوانست، ناگهان عقده دلش باز شد و قطرات اشک مانند دانه‌های مروارید درشت از چشمان پرفروغ و جذّابش به گونه‌ها و صورت چون برگ گلش می غلطید و با صدای ضعیف و لرزان و کلمات بریده بریده گفت: «فرشته جان! خوش آمدی فرشته محبوب و زیبایم خوش آمدی! فرشته جان! رفتی و مرا تنها گذاردی و نمی دانی که بعد از آن شب تاکنون چه روزگاری داشتم و چه بر سرم آمده و چه دیدم و چه کشیدم و چقدر سوختم. نزدیک است استخوانهایم مانند گوشت بدنم بسوزد و آب شود.

فرشته جان! تو را بخدا و به هر که در نزد شما محترم است قسم می دهم، بگو او کجا است؟ تو در آن شب به من گفتی او مرا می خواهد، پس کو در کجا است؟ و چه شد و چرا نیامد؟ آخر جانم از

فراق او به لب رسیده و مغز استخوانهایم دارد می سوزد. عشق او مرا آب کرد و دیگر چیزی از من باقی نمانده است. تنها همین یک جان شیرین را با یک مشت پوست و رگ و پی و استخوان دارم.

ای کاش یک بار دیگر می آمد و می دیدم او را و این جان خود را نیز نثار مقدمش می کردم و از غم هر دو جهان، آزاد و راحت می گشتم. دیگر این بدن ناتوان و لاغر به آتش عشق او گداخته شده، دیگر چیزی برای سوختن باقی نمانده و دیگر طاقت سوختن را ندارم.

ای فرشته جان! دستم به دامنیت. یکبار دیگر او را به من نشان بده. تو فرشته ای و از عالم نوری. شنیده ام فرشتگان می توانند در اندک زمانی فاصله های مکانی را درهم پیچیده و کارهایی که انجام آن برای آدمیزادگان میسر نیست انجام می دهند.

فرشته! اگر او را به من نشان ندهی از غصه دق می کنم و شاید بمیرم و خونم به گردن تو است، که می توانی او را به من نشان بدهی. آیا مگر شما آسمانیها مانند اکثر ما خاکیان، سنگدل و کم عاطفه می باشید؟ و به ناله ها و فریادهای گرفتاران گوش نمی دهید؟ و بیچارگان و دردمندان و درماندگان را دادرسی نمی کنید؟ ما آدمیان چون از خاک تیره خلق شده ایم و طبیعت خاک تیرگی و قساوت است و از طرف دیگر خوی حیوانیت در سرشت ما می باشد، اگر فرشته عقل ما را راهنمایی نکند طبع حیوانی بر ما چیره گشته و به بیرحمی و قساوت و می دارد.

ما بشرها به راهنمایی عقل و دین هر دو احتیاج داریم تا بتوانیم

خود را به عالم فرشتگان نزدیک گردانیم و صفات برجسته انسانیت را در وجود خود پرورش بدهیم. اما شنیده‌ام شما فرشتگان از نور عقل آفریده شده‌اید و همواره در راه خدمت و کمک به بندگان خدا می‌باشید. طبع نور این است که خود روشن و باصفا و روشنایی بخش و صفا آفرین دیگران است. خود نورانی و محفل دیگران را هم نور می‌بخشد، اما ما آدمیان اگر در مکتب عقل و دین، پرورش نیابیم، نوعاً در صدد اذیت به یکدیگریم. زندگی روشن دیگران را با ظلم و ستم تاریک و ظلمانی می‌گردانیم. وای بر ما آدمیان! از ما است که بر ما است!»

من از بیگانگان هرگز ننالم هر آنچه کرد با ما آشنا کرد  
فرشته در جواب گفت: «سوسن! بی صبری مکن و شکیب باش!  
مطمئن باش که صبر و شکیبایی، کلید سعادت و گشایش و رسیدن به  
مقصود است.»<sup>۱</sup>

ای سوسن! بدان که همه آدمیان یکسان نیستند و همه را به یک حساب نیاور. بعضی از آدمیزادگان بصورت آدمی و در ظاهر از خاکند، اما در حقیقت از نور خدا آفریده شده‌اند، از فرشتگان بهتر و بالاترند و بر فرشتگان سروری دارند. همسر تو که او را در خواب دیدی یکی از آنان است که از نور خدا خلق شده است. هر آنچه که در عالم وجود موجودند خداوند همه را از طفیل نور وجود او بوجود

۱ - گوهرهای تابناک، ص ۵۹.

آورده است.

ما فرشتگان درس محبت و صفا و راه هدایت و رستگاری را از او و پدران او آموخته‌ایم. آن کس که تو از او شکایت داری سرچشمه فیض کائنات و هسته مرکزی همه ممکنات و موجودات است. اگر او و پدران معصومش نبودند آفریدگار جهان هرگز موجودی را خلق نمی‌کرد. و اگر آنان نبودند راه هدایت و خداشناسی و راه سعادت شناخته نمی‌شد.

سوسن جان! تو هنوز آن لیاقت را پیدا نکرده‌ای که به وصل او برسی، و همصحبیت او گردی. تو باید مانند زر در کوره عشق بسوزی تا خالص گردیده و یکپارچه نور و معرفت بشوی، اوهام و خرافات و پیرایه‌های باطل که بنام دین مسیح در دین حضرت عیسی مسیح به دست شیادان و مغرضین اضافه گردیده و جزو معتقدات مذهبی تو گشته، همه از وجود تو بیرون گردد و کنار بگذاری. تمام وجود تو را باید توحید خالص فراگیرد، آنگاه به وصال آن نور خدا می‌رسی.

سوسن جان! به تو بشارت بسیار مهم می‌دهم که امشب دری و راهی بسوی وصال به روی تو گشوده می‌شود و در همین شب به مقام و مرتبه و معرفت توحیدی می‌رسی و تاریکیهای شبهای هجران و فراق سپری می‌گردد. ستاره نورانی اقبال تو در آسمان وصال امشب می‌درخشد.

سوسن جان! ذکر خدا بسیار بگو که شفای همه دردها است. و آرامش دلها تنها وابسته به ذکر خدا می‌باشد.

سوسن جان! آن منظره رؤیائی که در چهارده شب پیش از این

دیدی، بشارت آسمانی بود که گاهی نصیب پاکان درگاه خدا و مؤمنین می‌گردد.<sup>۱</sup>

سوسن جان! بیا با هم چند لحظه تا هنگام وصال فرا رسد، برویم بسوی آسمان عشق و آهنگ فرشتگان را بشنویم که امشب برای خاطر شب وصال تو سر می‌دهند. بیا بسوی این فضای آبی رنگ پرواز کنیم زیرا در مسافرت استفاده‌ها و بهره‌های فراوان نصیب می‌گردد، از جمله صحت بدن، غنیمت، ملاقات با اشخاص بزرگ و بزرگوار و تجربه‌هایی دیگر در زندگی حاصل می‌گردد.<sup>۲</sup>

روح سوسن از میان اطاق کاخ به همراه فرشته بسوی آسمان ستارگان و فضای پر از نور، بال و پر گشودند. دست به دست یکدیگر داده، با شور و نشاط فراوان از آسمان عشق و زیبایی دیدن می‌کردند و با نغمه فرشتگان هم نغمه گردیدند و از سوز عشق می‌نالیدند و خدای عشق آفرین را نیایش و ستایش می‌نمودند.

جهان طبیعت و آنچه را که در او است یکسره فراموش کرد و به قول عرفا از لاهوت هم گذشت و هفت شهر عشق را پشت سر گذاشت و از میوه‌های محبت و صفا کام جان شیرین می‌کرد و به مقام اخفی و فناء در فناء قدم گذارد و پیاله‌های پی در پی از باده عشق می‌نوشید.

۱ - اقتباس از باب خلقهم و طینتهم، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱ تا ۳۵. همه عبارات فوق‌الذکر مضمون روایات و آیه ۲۸ سوره رعد است و به کتاب گوهرهای تابناک، ص ۱۶، ۶۷ و ۷۴ و ... مراجعه شود.

۲ - گوهرهای تابناک، ص ۸۵.

بر فراز آسمان ولایت امام حسن عسکری علیه السلام غرق در وجد و سرور بود و سرمست و مجذوب به هر سو متحیرانه پر و بال می زد و بر فراز آن آسمان پهناور و بی نهایت وسیع به هر طرف که می دوید و هر چه بیشتر در جستجوی یار می شد از یار خبری نمی یافت و در عین حال از هر جهت جلوه های مستانه از رخ یار را مشاهده می کرد و به هر طرف رو می آورد تا دامن یار به دست گیرد و خود را به پای مقدم یار بیفکند. رخ یار در نظرش از هر جهت و سوی جلوه گر بود. و از بوی دلاویز یار، دماغ جانش معطر می شد. گاهی که حیران و درمانده می گشت فرشته را در آغوش می کشید و بوسه های محبت به یکدیگر می زدند.

آه! که آن عالم عجب عالمی و عجب صفایی دارد. به! به! که آن عالم دیدنی و لذت بخش است و افسوس که ما از آن عالم تصوّرش را هم نمی توانیم، زیرا آنان که رفته اند و دیده اند، برای ما خبری باز نیاوردند. و آنهایی که مانند نگارنده نرفته اند و ندیده اند قدرت تصوّرش را هم ندارند.

## ۲۱ (کاخ قیصر بار دیگر نور باران می شود)

سوسن که در فضای عشق با فرشته پر و بال می زد و از عالم جسم و تن بی خبر بود، سر تا پای جان و جانش هم در دریای بی پایان عشق غرق شده بود. و به جان و جانان رسیده بود و در میان امواج کوه پیکر و طوفانهای عشق دست و پا می زد و به آهنگ نوازندگان نغمه ملکوتی گوش می داد. دم به دم بر شور و هیجانش افزوده می گشت،

او که از عالم زمان و مکان بیرون رفته بود و در عالم نور با موجودات ارواح و عقول در وادی بی‌رنگی و بی‌وزنی و سرزمین پاک و مقدس عشق سیر و سیاحت داشت، اما در عالم طبیعت و زمان و خاک شاید نیمه شب فرا رسیده بود و یا چند لحظه از نیمه گذشته بود که فرشته آهسته دست سوسن را در دست خود گرفته و اندکی فشارش داد و با لبخند نمکین و سخنان شیرین گفت: «سوسن جان! یک نگاهی در زمین در بین کاخ خود و در میان اطاق مخصوص خود بکن. نگاه کن! چه می‌بینی؟»

سوسن نگاه کرد و دید مجلس مجلل، باشکوه‌تر، نورانی‌تر و خیره‌کننده تشکیل شده است، اما مجلس زنانه و زنهای نورانی تمام غرق در نور گرد هم جمع گردیده‌اند و مجلس جشن بپا کرده‌اند.

فرشته گفت: «سوسن جان! مگر من به تو نگفتم که شب تیره هجران سپری شد و صبح وصال تو نزدیک است. و اندکی بعد آفتاب بخت تو طلوع می‌کند. این مجلس جشن برای شما است و این زنان بهشتی مهمانان عزیز تو هستند و جشن عقد زنانه گرفته‌اند. بیا زودتر برویم و از مهمانان عزیز خود پذیرایی کنیم.

سوسن! به تو بشارت می‌دهم که امشب مادر امام حسن عسکری علیه السلام به همراه حضرت مریم و هزار حوریه از بهشت در این مجلس تشریف آورده و سرنوشت تو به دست او تعیین می‌گردد.

او صاحب اختیار ملک وجود است.

او ملیکه باعزت و اقتدار عالم هستی است.

او خانم جهانیان در دنیا و آخرت است.

﴿ زیباترین داستان جهان ﴾

او یگانه بانوی عزّت علی مرتضی است.

او یگانه دختر پیغمبر خاتم است.

او یگانه بانوی دردانه عالم وجود و محبوبه خدا است.

او یگانه بانوی شفیعہ روز قیامت است.

نام مقدّس او «امّ الائمه» فاطمه زهرا علیها السلام است.

ما فرشتگان همه چشم امید به کرم و لطف او داریم. اگر از طفیل او نبود، آفریدگان جهان نه عالم را می آفرید و نه آدم را. نه از آسمان و زمین خبری بود و نه از لوح و قلم. نه از وجود جهنّم اثری و نه از بهشت و حوریان بهشت خبری. نه آفتاب تابنده وجود داشت و نه هیچ آفریده و پدیده. هر چه است همه از طفیل این بانو، پدر، شوهر و فرزندان او است.<sup>۱</sup>

سوسن! هر چه زودتر خود را به او برسان و خود را به پای او بیفکن و از او بخواه تا گره از کارت باز کند. امشب این بانو آمده تا درد تو را دوا کند، زیرا شفای همه دردها به دست با کفایت او است.»

سوسن و فرشته هر دو با شتاب از آسمان عشق و فضای ستارگان و وادی تحیّر و درماندگی فرود آمدند. وارد مجلس نورانی زنان بهشتی شدند. سوسن پس از سلام و ادای ادب و احترام به همه آن بانوان، خوش آمد گفت و از تشریف فرمایی آنان اظهار شادی و سپاسگزاری کرد.

۱ - مضمون روایات و حدیث شریف کساء، برای اطلاع بیشتر به کتاب بحارالانوار، تاریخ سیده النساء مراجع شود و روایت: «لولا فاطمة لما خلقتکما»، و فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفی، ص ۹.



بعد از آن خود را به پای دختر بهترین آدمیان، سرور انبیا و خاتم پیامبران انساخت. صورت زیبای خود را به پای فاطمه علیها السلام می‌سایید. بوسه‌ها به پای حضرت زهرا علیها السلام می‌زد و در هر بوسه، روشنائی و نور دیگری وجودش را فرامی‌گرفت. آنچه از زیبایی بهره و نصیب داشت صد چندان زیباتر گردید و با زبان شیرین، تمنای وصال می‌کرد. گله‌ها و شکایتها فراوان نمود. قصه سوز و عشق و درد فراق را با اشک ریزان شرح می‌داد. با نفسهای بریده بریده شکایت از دوست به پیش دوست و گله از حبیب به نزد محبوب می‌نمود.

به! به! که چه شیرین و لذت بخش است داستان فراق یار را به پیش یار گفتن. و قصه سوز عشق را به نزد دوست شرح دادن. آه که چه زیبا و خواستنی است خود را به پای دوست افکندن و صورت به پای دوست مالیدن و دامن کبریایی دوست را به چنگ آوردن. عشاق از جان گذشته و بال و پر سوخته تمام آرزویشان همین است که در نیمه‌های شب دامن معشوق بگیرند و با او راز و نیاز نمایند و صورت به پای دوست گذارده، اشک شوق بریزند و رازهای نگفتنی را به پیشگاه معشوق مو به مو شرح دهند.

مانند ابر بهاری بگیرند. و همانند مار گزیده‌ای<sup>۱</sup> و یا مرغ نیم سر بریده‌ای جلو روی دوست به روی خاک بیفتند و بر خود بیچند. پر پر زنند و ناله‌های مستانه و عاشقانه سر دهند. و التماس و زاری و تضرع

۱ - اقتباس از احوال و عبادات و خوف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، بحارالانوار،

و بی‌قراری کنند. ناز بکشند و ناز بخرند، شیرین‌زبانی نمایند تا به هر وسیله ممکن راهی به دل دوست بیابند. و نظر محبت و مهر و لطف معشوق را جلب کنند و از دست زیبای معشوق پیاله‌های محبت بگیرند. و بادهٔ عشق دمام نوش کنند و از تماشای جمال یار از خود بی‌خود گردند و بالاخره جان شیرین خود را نثار مقدم یار نمایند. و از غم و رنج هر دو جهان، آزاد گردند و همچون قطرهٔ باران که در اقیانوس افتد به دریای وجود یار اتصال پیدا نمایند و فانی بشوند تا دیگر از جدایی و فراق خبری نشنوند.

از هیولا و شبح دهشت زای هجران نهراسند و تمام وجودشان از نور محبت لبریز گردد. دیگر به غیر یار نبینند و با غیر از یار سر و کار نداشته باشند. دیگر از خود و خودیّت و از ما و من و تو، هیچ باقی نماند. همه جا و همه وقت، تماشاگر جلوهٔ مستانه یار بشوند. همه چیز و همه کس او یار باشد. خود را هرگز نبیند، همه یار را ببیند. خود هیچ و هیچ، تنها یار و یار و یار و بس.

تمام بند بند مفاصلش را یار پر کرده باشد و تمامی اعضا و جوارح او تجلیگاه یار و در اختیار یار و محل اراده یار و مانند قلم نویسندگان در فرمان یار باشد.

آفریدگار مهربان جهان، لذتی بهتر از این و شیرینتر از این برای عاشقان جان سوخته نیافریده است. سوسن که بوسه‌ها به پای مبارک حضرت فاطمه علیها السلام می‌زد و به هر بوسه، وجودش عوض می‌شد و صفایش کاملتر می‌گردید، آنقدر التماس کرد و نالید تا کام دل گرفت. و آنقدر صورت به خاک پای دوست مالید و فروتنی و تواضع نمود تا

به آسمان عزّت و سرفرازی قدم گذارد. و لایق مقام والای خیرة الاماء گردیده و مدال پر افتخار «بهترین بودن» را به خود اختصاص داد.<sup>۱</sup>

۱ - اولیاء خدا و قافله سالاران کاروان عشق همواره به نیمه‌های شب انس و علاقه فراوان داشتند، زیرا نیمه شب، خلوتگه یار و دور از چشم اغیار است. در این فرصت مناسب می‌توانند در بزم دوست عشق بورزند و کام دل بگیرند و از باده وصل بنوشند. و از خود بی خود گشته فریادهای مستانه می‌کشند و ناله‌های جانسوز سر می‌دهند. اگر دست تقدیر پروردگار مدّت زندگی را اندازه‌گیری نکرده بود آنان از شوق وصال و سوز عشق جان می‌دادند (\*) [ اقتباس از خطبه همّام نهج البلاغه، جزء ۲ و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱، روایت ۱، ص ۱۴، روایت ۶، ص ۱۵، روایت ۷، ص ۱۶، روایت ۹، ص ۲۲، روایت ۱۳ و غیر آن ] و مثل پروانه به پیش شمع روی دوست از هستی و زندگی خود دست بر می‌داشتند.

آه! که آنان چقدر مشتاقند که پیش چشم محبوب بسوزند و جان بسپارند. روزها دقیقه شماری می‌کنند تا شب فرا رسد و چشم بیگانگان به خواب رود (\*) [ اقتباس از خطبه همّام نهج البلاغه جزء ۲ و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱، روایت ۱، ص ۱۴، روایت ۶، ص ۱۵، روایت ۷، ص ۱۶، روایت ۹، ص ۲۲، روایت ۱۳ و غیر آن ] از این فرصت استفاده کرده از دلبر و دلربای خود کام بگیرند.

شب برای همه تاریک و وحشتناک است. اما برای آنها روز جهان افروز است. زیرا پرتو رخ یار در محفلشان جلوه گر است. روز دیگران از پرتو خورشید که ماده کثیف است نور می‌گیرد، اما عاشقان دلباخته و سحر خیزان با شوق و نشاط با چشم جان در نیمه‌های شب تابش نور ازلی را می‌بینند و با دیده خرد، جلوه‌های آفریدگار نور و زیبایی را تماشا می‌کنند و از باده معرفت می‌نوشند و از آب حیات ابدی سیراب می‌شوند.

آری! هر که به بارگاه حقیقت راه یافت همیشه در عیش و نوشند. و با عزّت و سعادت هم آغوشند، در آتش عشق می‌سوزند، اما از سر تا پا نور می‌شوند و به دیگران هم نور می‌بخشند و نور هدایت دیگران بسوی سعادت و معرفت می‌گردند.

## ۲۲ (شرک مانع وصال است)

شاید حضرت فاطمه علیها السلام فرموده باشد: «سوسن! تو خوشبختی! خداوند تو را برای خوشبختی آفریده است و سرشت تو از طینت پاکان گرفته شده.<sup>۱</sup> آن خداوند قادری که ظلمت شب را در دل نور و نور را در دل ظلمت می آفریند و از خاک تیره مردگان، زنده را بوجود

→ ای خداوند محبوب! تو بهتر می دانی که در نیمه های شب، عشق بازان جمال کبریایت به پیشگاه مقدس تو چگونه عشق می ورزند و به پیش روی شمع انورت چگونه می سوزند. و چه لذت و نشاطی دارند و چگونه از باده محبت و معرفت تو سرمست و شاداب می گردند که تا شام ابد در عالم شادمانی و کامروایی قرار می گیرند و غم و اندوه و حزن و پریشانی در هر دو جهان برای آنان مفهومی ندارد و از سرچشمه فیض ازلی دمام فیض و بهره ها برمی دارند. (\*) [ اقتباس از مضمون روایت ۲، از ج ۸۴، بحارالانوار، ص ۱۹۴ و ۱۹۵، باب کیفیت صلاة اللیل و روایات دیگر مثل روایت ۹ ص ۲۰۱ و ... همان جلد بحارالانوار. ]

اما بدبخت و شرمنده و سیاهرو آن کسانی که از عشق ورزیدن با تو غافل و محرومند، با گناه و تبهکاری خوی گرفته اند. دلهاشان ظلمانی و روزهاشان چون شب و شبهاشان تاریکتر و به آتش حسرت و ندامت و عذاب همیشگی می سوزند. و از نعمت و سعادت و لذت و کامیابی و مقام قرب تو محرومند.

بارها! به حق آن اولیای گرامیت و به حق عاشقان دلباخته ات و به حق پیشوای معظم کاروان توحید و قافله سالار عشاق جهان، علی علیه السلام که ما را از نعمت عشق ورزی به پیشگاه مقدس و از فیض عبودیت و بندگی و از مراقبت با کاروان عشاق بسوی قرب جمال کبریایت محروم و مغبون فرما. و عشق به اولیاء و پاکان و خاصان درگاہت را که در حقیقت عشق به تو است نیز به ما عطا فرما. (\*) [ اقتباس از مضامین بعض خطبه های حضرت علی علیه السلام و بعض روایات ... ]

۱ - سفینه البحار، ج ۲، روایات باب طینت.

می آورد و زنده را بصورت مرده برمی گرداند و از صلب مؤمن، کافر را و از صلب کافر، مؤمن را بیرون می آورد و این آثار قدرت او است که این نظام خیره کننده را در جهان پدید آورده و همه دلیل یکتایی و خداوندی او است و راه معرفت و کمال را به روی همه گشوده و هدایت عام خود را شامل حال همه قرار داده و برای راهنمایی همگان بسوی سعادت و کمال پیامبران خویش را فرستاده است تا راه خوشبختی به روی همه باز باشد.

اما مؤمنینی از بندگان خود را مشمول الطاف و عنایات مخصوص خود قرار می دهد. و از هدایت خاصه خود آنها را بهره مند می سازد، اکنون برای هدایت تو مرا فرستاده است تا تو را از ظلمت شرک بیرون آورده به شاهراه توحید هدایت نمایم.

ای سوسن! تو تاکنون در مرحله شرک بودی و مانند یک گوهر تابناک در میان خاک تیره و ظلمانی و یا مانند نور در دل ظلمت و مؤمن در صلب کافر هستی، من آمده ام تو را از تاریکی شرک بیرون آورم.

سوسن! اقرار کن به یگانگی پرورگار جهان و اینکه او را شریک و نظیر نمی باشد. ما سوای او، همه مخلوق و بندگان اویند.

سوسن! از سه گانه پرستی دست بردار! عیسی و مریم یا روح القدس را شریک خداوند قرار مده. این مریم، مادر عیسی مسیح است که همراه من است و از این دین و عقیده ای که تو و همکیشان تو اختیار کرده اید و مردمان ناپاکی این بدعت را در دین حضرت مسیح بوجود آورده اند اظهار تنفر می نماید و از مذهبی که تو و همکیشان تو

دارند بیزاری می جویند.<sup>۱</sup>

۱- دین و مکتبی که فعلاً منسوب به حضرت مسیح است، بطور مسلم دین تحریف شده و سر تا پا پر از خرافات و اوهام است که مدتها بعد از زمان حضرت مسیح در ابتدا به دست یک عده یهودیهای دشمن حضرت مسیح جعل گردیده و آن را بر افراد ساده لوح تحمیل کرده اند و بعدها پاپها و کشیشان و به اصطلاح روحانیون سودجو و دنیاپرست فقط به منظور رسیدن به منافع مادی و حفظ موقعیت پویشالی و ریاست و مقام آن را تأیید و ترویج نموده و می نمایند و برای جلب قلوب عوام الناس و داغ کردن بازار خودشان دست به جعل اکاذیب و خرافات و اوهام بیشتر به نام دین و مذهب زده اند تا از این راه، اربابان کلیسا جیبهای خود را پر کرده و به منافع سرشارتری برسند.

سالها است که در خدمت امپریالیسم و جهانخواران قرار گرفته و ارقام بزرگی از نفوس بشر را مورد چپاول و غارت قرار داده اند و بر قسمت مهمی از کره زمین خدایی می کنند. و کلیساها را همچون بتکده های هند، یونان و روم ... که از تصاویر، مجسمه ها و آلهه متعدد انباشته بودند از تصاویر مسیح، مریم، بزرگان کلیسا، مقدسین و سنتها انباشته کرده اند و برای نیایش به درگاه هر یک از صاحبان تصاویر، ادعیه و اوراد و مناسک خاصی مقرر و جعل نموده اند و به تعبیر رسای قرآن کریم: «بجای ربّ واحد، ارباب متعدد گرفته اند.» (\*) (سورة توبه، آیه ۳۱).

و کم کم دایره خدایی را توسعه داده، دست به کار مغفرت و آمرزش گناه زده اند که باید بندگان گناهکار بیایند در برابر این خدایان سودجو، زانو به زمین بزنند و اقرار به گناه و معصیت خود نمایند و اسرار زندگی خود را در نزد پدر روحانی بیان کنند. بعد که خوب مفتضح و رسوا شدند و عرق خجالت ریختند، با کمال شرمندگی و ذلت و احساس حقارت، مبالغی از پول و دسترنج خود را به پدر روحانی تقدیم نمایند تا گناهان و عیوب و خطاها و جنایاتشان مورد مصالحه قرار بگیرد. در صورتی که آفریدگار حکیم و مهربان جهان ستار العیوب است. و پرده ها روی عیوب و خطا و گناه بندگان کشیده و از این راه آبرو و احترام و شخصیت انسانی آنها را حفظ فرموده. پدران روحانی به این مقدار هم قناعت نکرده اند دکان بهشت فروشی، جهنم فروشی، تخفیف مجازات، تقلیل توقف در برزخ و صدها بدعت دیگر از قبیل: شعایر هفتگانه، عشاء ربّانی، تثبیت

فاطمه علیها السلام فرمود: «سوسن! اسلام بیاور، زیرا که فطرت تو اسلام



و تشریفات محض و رهبانیت و غیر ذلک را نیز برای بندگان خدا باز کرده و اختراع نموده‌اند.  
 آه! آه! که این خدایان خدانشناس چه ستمها که بر بندگان خدا نمودند. میلیاردها اولاد آدم به دست آنها بدبخت و بیچاره دنیا و آخرت شدند و میلیونها نفوس انسانی توسط آنها به خاک و خون کشیده شدند، مخصوصاً در دوران تفتیش عقاید و جنگهای صلیبی و ....  
 هزاران هزار خانواده‌های بی سرپرست و صدها هزار نفر از مرد و زن از دانشمند و غیر دانشمند به انواع عذاب و شکنجه‌ها جان سپردند و از انواع لذایذ مشروع و استفاده از قوای بدنی و نیروهای جسمی محروم گشتند و ناکام از دنیا رفتند. بعدها هم برای تثبیت قدرت و حفظ موقعیت خود اربابان کلیسا با استعمارگران و خون خواران توافق نظر نمودند. و دست به دست یکدیگر دادند تا دنیای شرق و غرب را به کام خود فرو برند. و می‌خواهند ثروت تمام روی زمین را ببلعند. و برای رسیدن به این آرمان شوم و نامقدس خود چه تبلیغات و سر و صدا و هیاهو و جار و جنجال به نام دین به راه انداختند. و با تمام امکانات و وسایل تبلیغی که در اختیار دارند، ظاهراً برای نفوذ و پیشرفت دین مسیح، اما در واقع و حقیقت برای نفوذ و توسعه اهداف استعماری تلاش و کوشش می‌نمایند، لکن خوشبختانه دیگر آن دوران قرون وسطایی گذشت.

هم دانشمندان و متفکرین با فداکاریهای عجیب خود با آنکه در میان آتش سوختند و بر سر دار رفتند و در میان سیاهچالهای زندان جان دادند و با انواع و اقسام زجر و شکنجه‌ها گرفتار شدند و کشته شدند، مع ذلک پرده‌های اوهام و خرافات را دریدند و بر عفریتهای جهل و نادانی پیروز گشتند و دماغ خدایان دروغین را به خاک مالیدند و از زیر بار یوغ اسارت و بردگی بیرون آمدند. و از طرف دیگر با طلوع آفتاب درخشنده اسلام و پرتوی انوار قرآن کریم که جهان را به نور علم و دانش روشن ساخته است، با راهنمایی و برنامه‌های عالی و علمی خود، مشت اربابان کلیسا و استعمارگران جنایتکار را باز کرده، رسوایی، افتضاح و جنایات آنها را آفتابی نموده و دیگر، افکار روشن و تحصیل کرده و باسواد، زیر بار بندگی و عبودیت این خدایان خدانشناس نمی‌روند. دیگر



است و با ندای فطرت خود همصدا بشو و بگو: «لا اله الا الله  
و محمد رسول الله ﷺ». «نیست سزاوار پرستش مگر خدای یگانه  
و یکتا و محمد رسول و فرستاده او می باشد.

ای سوسن! بدان که بعد از آمدن پیغمبر خاتم، حضرت محمد بن

→ آن بازیها و خرافات ننگین و شرم آور از رونق افتاده و برای همیشه از نظر مردمان آزاده و  
فهمیده منفور و معدوم گردید. دیگر اسلام عزیز آمد و قرآن کریم آمد به همراه خود عدالت آورد  
حریت و عزت آورد، اخوت و فضیلت آورد، علم و دانش و معارف آورد، مردانگی و شهامت  
آورد و شخصیت و کرامت آورد. منطق و برهان آورد، دیگر کسی به یاوه گوییها گوش فرا  
نمی دهد. دیگر گوش کسی بدهکار خرافات و موهومات نیست، دیگر منطق جاه طلبی، زورگویی و  
جهانگشایی محکوم است. دوران استعمار، قدرت، زور و قلدری، مدتها پیش سپری شده بود و از  
دوران استعمار فکری و فرهنگی و عوام فریبی هم اگر مختصر و ناچیزی باقی باشد، چند روزی  
بیشتر نخواهد بود و این هم دارد بند و بساط خود را جمع کرده و به دنبال آن پدر جنایتکار و ناپاک  
خود رهسپار عدم می گردد. (\*) (این عبارت در زمان رژیم طاغوت محمد رضا پهلوی، اشاره به او  
و پدر جنایتکارش می باشد، چون این داستان چنانکه در مقدمه گفته شد در آن زمان نگارش یافته و  
عبارات زیادتری در یادداشت اصلی اشاره به دودمان ننگین پهلوی و جنایات آنها وجود داشت که  
اکثر آن عبارات بعد از بازنگری مجدد حذف گردید و این جمله کوتاه را به عنوان نمونه  
باقی گذاردم.)

دیگر از استعمار، مستعمره، آقا و بنده باقی نمی ماند و همه اقوام و ملل، به هر رنگ و شکل و  
همه افراد بشر برادر و با یکدیگر برابرند و هر یک آزاد و آزاده و در تعیین سرنوشت خود استقلال  
دارند. کم کم دارد مقدمات تشریف فرمایی فرزند برومند سوسن فراهم می گردد. او می آید و همه  
جهان و جهانیان را در مکتب عدل و عدالت پرور خود پرورش داده، هرج و مرج را بکلی نابود  
می سازد.

دانشمندان بیرونه بعیدا و نریه قریبا. (\*) (المعارج، ج ۶ و ۷) ان شاء الله در انتظار آن روز.



عبداللہ علیہ السلام به غیر از دین او که اسلام است، هیچ دین دیگر در نزد پروردگار جهان پذیرفته نخواهد بود،<sup>۱</sup> زیرا اسلام، فطرت جهان و عالم خلقت است. اسلام برنامه آسمان و زمین، شب و روز و برنامه تمام موجودات عالم است و همه موجودات، از کوچک و بزرگ، از کرات بزرگ کیهانی گرفته تا ذرات کوچک اتمی، همه و همه، تسلیم قوانینی هستند که آفریدگار توانا برای سرنوشت جهان مقرر فرموده است و هیچ موجودی از آن نمی تواند تخلف و سرپیچی نماید و همه محکوم و تسلیم آن قوانین می باشند، چه از روی میل و رغبت یا از روی قهر و اضطرار.<sup>۲</sup>

ای سوسن! همین دستگاههای بدن تو و همین دست، پا، چشم، قلب و سلولهای جسم تو و این دستگاههای هاضمه و کارخانههای دیگر وجود تو، همه تسلیم قوانین تکوینی خدا است، زیرا هر یک از دستگاهها و سلولها بدون کمترین تخلف و وظیفه خود را تا آن هنگام که باید انجام می دهند. و در انجام کارهای خود مقهور اراده پروردگار می باشند. اراده و اختیار تو در آنها اثر و دخالت ندارد.<sup>۳</sup>

ای سوسن! با اختیار و میل خود اعتراف کن و به اسلام اقرار نما و دین اسلام را برای خود برگزین و انتخاب نما زیرا که رمز وصال

۱ - سوره آل عمران، آیه ۸۴.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۸۲.

۳ - اقتباس از کتاب مبادی اسلام و فلسفه احکام، ص ۳.

### ۲۳ (سوسن مسلمان شد)

سوسن از یک جمله فرمایشات و زبان حال حضرت فاطمه علیها السلام که بسیار کوتاه بود اما یک جهان معنا داشت اعماق جانش روشن گردید و مثل آهن ربا او را بسوی خود جذب نمود و از همین یک جمله چیزها فهمید. آن جمله، کلیدی بود که دری از تمام معارف، علوم، حکمت و اخلاق را به روی او گشود و او را برای همیشه به فکر انداخت. و درباره آن فکر می کرد: «رمز وصال به محبوب، اسلام است.» یعنی چه؟ و برای چه اسلام این قدر قدرت دارد؟ و به انسان این قدر توانایی می بخشد که بواسطه اسلام به همه خوبیها می رسد. و به همه خواستنیها در سایه اسلام نائل می گردد.

کلمه محبوب عمومیت دارد، همه خوبیها را شامل است هر چیزی که به نفع و سعادت و کمال انسان باشد و موجب رشد و خوشبختی گردد، دنیایی باشد یا آخرتی، در نزد انسان محبوب است. حس کنجکاوی و تحقیق در ذهن یک بانوی جوان و تازه مسلمان سئوالات زیادی را بوجود می آورد. و هر لحظه بیدارتر و روشنتر می شد و افکار او در مسیر تازه و نویی قرار می گرفت.

از این شب به بعد، سوسن تمام وجودش عوض شد. او تاکنون با

۱ - جمله انتزاعی و مفهومی و به مقتضای تصور حال است.

افکار و عقاید خرافی مسیحیت سروکار داشت. از اوضاع این جهان و ماورای آن جز یک مشت مطالب خرافی و بی حقیقت و چیزهای موهوم چیز دیگر نفهمیده بود؛ اما از این شب وارد شاهراه جهان وسیع و با عظمت اسلام گردید و بسوی حق و حقیقت و معارف گام برمی داشت. او با افکار و عقایدی آشنا گردید که همه بر مبنای توحید و یگانه پرستی بناگذاری شده است. آن یک جمله حضرت فاطمه علیها السلام محور افکار و عقاید او قرار گرفت و در حقیقت همین یک جمله مفهومی و انتزاعی که بیان گردید، یک واقعیت معنایی از اسلام است و سبب شد که او در ردیف بزرگترین زنان شایسته عالم بشری قرار گرفت.

سوسن دو جمله شهادتین را به زبان جاری نمود و دلش نیز به آن اقرار کرد و در عمل نیز همیشه از آن پیروی می کرد. آن دو جمله:

۱ - شهادت بر وحدانیت پروردگار،

۲ - شهادت بر رسالت پیغمبر خاتم حضرت محمد بن

عبدالله صلی الله علیه و آله.

عشق به محتوای آن، در اعماق قلب او نفوذ کرد و به ولایت و خلافت ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار و اعتراف نمود. آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام او را در آغوش گرفت، سر و صورت او را بوسید و به او مژده داد که: «بعد از این شب، همه شب و همواره فرزندانم امام حسن عسکری علیه السلام آنکس که تو از فراق او می سوزی به دیدن تو می آید. اسلام آوردن تو موانع وصال را کنار زد و برطرف

نمود و به برکت اسلام به مقصود و محبوب خود رسیدی.»<sup>۱</sup>

۱- گویا این جمله به گوش هموطنان و همکیشان سابق او هم رسید و از مضمون همین یک جمله یافتند آنچه را که باید بیابند و بر اثر معنای همین جمله از خواب بیدار شدند. آه! که چه خوابی بودند و این جمله چه بیدارشان کرد. بیدار شدند و صاحب همه چیز گردیدند. بیدار شدند و آقایی کردند، اما افسوس که فقط محبوبهای مادی و دنیایی را از اسلام گرفتند و محبوبهای معنوی و معارف را کنار گذاشتند.

اگر خدایان کلیسا و استعمارگران دنیاپرست مانع نبودند از محبوبهای معنوی، اعتقادی و اخلاقی اسلام هم استفاده می‌کردند، سعادت‌مندترین بشرها بودند. اسلام عزیز همه خوبیها را جامع است.

- آزادی و حرّیت محبوب است و رمز رسیدن به آن اسلام است. سوره حجرات، آیه ۱۳.
- سیادت و آقایی رمز آن اسلام است. بحارالانوار، باب مبعث، ۷۷ و سوره منافقون، آیه ۸.
- علم و دانش مبدأ و منتهای آن اسلام است. بحارالانوار، کتاب العلم، ۵۴ و سوره زمر، آیه ۹.
- کار و کوشش ترویج کننده آن اسلام است. فروع کافی، کتاب المعیشت.
- برادری و اخوت رمز آن اسلام است. سوره حجرات، آیه ۱۰.
- اتحاد و صمیمیت رمز آن اسلام است. سوره مائده، آیه ۲.
- تعاون و همکاری از اسلام است. سوره آل عمران، آیه ۲۰۳.
- ترویج به صنعت و کمال از اسلام است. سوره حدید، آیه ۲۵.
- بالاخره هرچه محبوب و خواستنی و لازم است در اسلام است. سوره نحل، آیه ۸۹.

این چند نمونه برای اشاره کردن به مطلب بود و گرنه اسلام اقیانوس بی‌انتها است که با پیمانہ نمی‌توان آن را پیمود و برای اینکه بعضی از خوانندگان محترم، نگارنده را حمل بر اغراق و گزاف‌گویی نکنند و یا حمل بر تعصب نمایند. گرچه سند مطالب فوق‌الذکر که بصورت رمز آیات و روایات علامت‌گذاری شده است کفایت می‌کند، ولی بعضی شاید عادت کرده باشند بر اینکه مطلب صحیح آن است که دانشمندان غرب و غیراسلامی به آن گواهی داده باشند. ما نیز برای نمونه، گفتار



و اقرار چند نفر از دانشمندان را می آوریم:

«چارلز گدیز» رئیس هیئت مدیره مؤسسه آمریکائی مطالعات اسلام شناسی در ضمن سخنان خود درباره اسلام چنین می گوید: «در ظهور و توسعه و پیشرفت هر جنبه از فرهنگ و زندگی اقتصادی غرب یعنی هنر و معماری و غذا و پوشاک در طب و دریاوردی در ریاضیات و هیئت، مردم اروپا و آمریکا مدیون تمدن اسلام هستند.»

«میسو سدیو» مؤرخ مشهور فرانسوی می نویسد: «ترقی تمدن امروز اروپا مرهون دانشهایی است که اسلام در سرتاسر شرق و غرب منتشر ساخت و حقیقتاً باید اعتراف کرد که مسلمین استادان اولیه ملل اروپا بوده اند.»

«ادبنورت» می گوید: «باید اعتراف کرد که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در قرن دهم اروپا را زنده نمود از قرآن گرفته شده است. بلکه اروپا رهین منت اسلام است.»

این چند نمونه از اقرار دانشمندان غرب بر اینکه هرچه یافته اند از برکت اسلام است. اما راجع به اینکه اربابان کلیسا مانع بوده اند و نگذاشتند که دنیای غرب از اسلام بهره کامل بردارند یک نمونه از اقرار و گفتار دانشمندان را می آوریم:

«گوته» آلمانی می گوید: «سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن و عظمت آورنده آن دور نگه داشته اند. اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذاریم و پرده جهل و تعصب نابجا را دریده ایم و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر، عالم را به خود جلب کند و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده، عاقبت محور افکار مردم جهان می گردد.»

خواننده محترم! قضاوت را به وجدان پاک خودتان واگذار می کنم. و هر خواننده باانصاف و دور از تعصب و روشنفکر آنچه باید بفهمد خواهد فهمید. و یاد آور می شوم که مأخذ سه نمونه از گفتار دانشمندان کتاب مسائل عصر ما، صفحه ۳۵ است، اما گفتار «گوته دانشمند آلمانی» را نگارنده از روی یادداشتهای خود نقل کردم که متأسفانه مأخذ آن را بر اثر غفلت، یادداشت



## ۲۴ (نخستین مرز یقین)

مجلس جشن عقد زنانه به پایان رسید. همه زنهای نورانی به پیروی از حضرت فاطمه علیها السلام سوسن را در آغوش گرفتند و بعد بوسیدند و به او تبریک گفتند. و همه خداحافظی کردند که بروند. سوسن از فراق حضرت فاطمه علیها السلام اشک از دیده می بارید و با حسرت فراوان تشریف بردن او را نگاه می کرد و گویا هر قدمی را که آن حضرت برمی داشت جان بود که از اعضا و مفاصل وجود سوسن کنده شده و جدا می گردید و با چشم خودش بیرون رفتن جان را از بدن خود می دید.

چند قدمی که دور شدند سوسن بی اختیار به دنبال آن حضرت روان گردید و با شتاب می دوید، شاید به او برسد و از پیشگاه حضرتش تقاضا نماید که او را نیز همراه خود ببرد؛ فریاد زد: «بانوی من! تو را بخدا.» مقارن این کلمه، ناگهان به خود آمد و متوجه خود گشت در حالیکه نفس او بند آمده بود و حالت گریه گلویش را می فشرد و خیس عرق گردیده نفس نفس می زد. قلبش مانند کسی که زیاد دویده باشد در طپش بود و در خود احساس خستگی می کرد، اما اعماق جانش از اطمینان خاطر و آرامش پر بود.

جمله ای را که از حضرت فاطمه علیها السلام شنیده بود که فرموده

→ نکرده ام. لکن یقین دارم با همین الفاظ و عبارات از مأخذ معتبری یادداشت گردیده و عین همین مطلب با مختصر تغییر در الفاظ در خاتمه کتاب قرآن و کتابهای دیگر آسمانی ذکر شده و به آنجا مراجعه شود.

بودند: «بعد از این، همیشه به دیدن تو می آید.» هر لحظه پرده گوش دلش را مرتعش می ساخت و می لرزاند و نوازش می داد. این یک جمله همانند آبی بود که روی آتش عشق سوسن می ریخت و غبارهای غم و اندوه را از چهره نورانیش می شست.

آه! که چه خوش است سوز دل و سوختنی که پایانش این ندا به گوش آید: «تو به مقصود خود رسیدی و او بعد از این همیشه به دیدن تو می آید.»

در این جا مناسبت دارد که ما نیز بگوییم و این شعرها را بخوانیم:

بیا بیا که جهان بی تو جان دهد ز بیماری

بیا تو طبیی تو شفایی تو دوی بیماری

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می رود

\* \* \*

دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است

گو بیاید که هنوزش نفسی می آید

\* \* \*

آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد

کاش می آمد و از دور تماشا می کرد

سخنان حضرت فاطمه علیها السلام گرچه برای سوسن اطمینان خاطر و

یقین را همراه داشت و مقداری زیاد از تب هجران و اضطراب درون

او را کاهش می داد، اما برای کسی که مدتها سوخته است، این نوید

آتش عشق او را صد برابر شعله ورتر و فزونتر کرده است. چشم

انتظاری او را رنج می‌داد و می‌خواست وصال یار را با چشم ظاهر دیده و آن را لمس کند.

اصولاً طبع بشر چنین است که تا چیزی را به چشم نبیند و برای او عین‌الیقین نگردد اضطراب و نگرانی و تشویش خاطر دارد. و اکثریت قریب به اتفاق بشر، دوست می‌دارند که حقایق را با حواس ظاهر ادراک نمایند و لمس کنند و به ادراک عقلی و فکری و برهانی که به هر اندازه محکم و استوار باشد، باز هم قناعت ندارند، مگر یک عده انگشت شمار که دارای عقل نیرومند و قوی می‌باشند و ادراکات عقلی آنان از ادراکات با حواس ظاهری، قویتر و محکمتر است، که برای آنان مشاهده و ادراک با حواس ظاهری لازم نیست و اگر پرده از روی حقایق برداشته شود باز بر یقین آنان چیزی افزوده نمی‌گردد، زیرا به منتها درجه از یقین نائل گشته‌اند.<sup>۱</sup>

سوسن گرچه از مرحله وهم، شک و گمان که به ترتیب آغاز سیر تکامل انسان است، بیرون آمده و گامهای بلند بسوی عالم وسیع و نامحدود یقین برداشته که سر منزل محبوب و مقصود است، اما پیمودن این وادی نامحدود و رسیدن به قرب جوار محبوب، کاری بسی دشوار و پر زحمت می‌باشد. همانند یک جنین که از مراحل مختلف عالم رحم عبور کرده و قدم در عالم پهناور دنیا می‌گذارد، همینکه به اولین مرز پر آشوب و غوغای زندگی در جهان خلقت و دنیا

۱ - «لوکشف الغطاء ما زددت یقیناً» بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳، روایت ۵۴ و ج ۴۶،

ص ۱۳۵، روایت ۲۵.

«وما كنت اعبد رباً لم اره» اصول کافی، کتاب توحید، ص ۱۳۱.



می‌رسد تازه سختیها و ناراحتیهای طاقت‌فرسا از این جا شروع می‌گردد. نشیب و فرازها و تلخیها و ناراحتیها و هزاران درد و محنت و گرفتاری در پیش دارد، رنجهای فراوان باید ببیند، گرمی و سردی روزگار را تحمل نماید. سوز و گدازها و سوختنها را تحمل کند. دوستیها، دشمنیها، جنگ و جدالها را ببیند تا کم‌کم عقل او پخته گردد و یک انسان باتجربه، بااستقامت، حکیم و توانا از آب درآید. و تازه انسانهای حکیم، دانا و بینا، سر و کارشان با بلا و گرفتاری بیشتر است، زیرا که حکیمان گفته‌اند:

هر که درین بارگاه مقربتر است جام بلا بیشترش می‌دهند و حدیث «البلاء للولاء» معروف است. و اگر این همه مراحل را نبیند و از هر مرحله درسها، پند و حکمتها نیاموزد، به حال خامی و نپختگی باقی خواهد ماند و چنین کسی در قدم اول از صحنه‌های مشکلات زندگی ممکن است خود را ببازد و گاهی ممکن است از ردیف انسانها بیرون رفته در صف حیوانیت قرار بگیرد که در حقیقت بصورت آدمی و در محتوی حیوان است.

آنانکه تازه وارد مرز یقین می‌شوند مانند نوزادی هستند که تازه به دنیا آمده، خود را در برابر یک عالم بزرگ و نامحدود و وحشتناک و پر از خوف و خطر می‌بیند. در عین حال که اسباب همه کامرواییها و لذتها فراهم و زندگی به معنای صحیح آن اختصاص به آنان دارد، مع ذلک خطرها هم فراوان دارند.

ای وای که چه عالم عجیب و موحش و خطرناک است، عالم یقین! و به! به! چه زیبا و خواستنی و لذت‌بخش است عالم یقین. بهتر

از آن عالم را هرگز خدا نیافریده است و کسانی که به آن عالم قدم نهاده و رسیده‌اند عجب نشاطی و عیشی دارند.

وای! وای! که چقدر هول‌انگیز است بلاهای آن عالم. اما هر چه باشد سر منزل محبوب در آنجا است و خانه معشوق آنجا است. رسیدن به آنجا دل به دریا زدن و از جان گذشتن می‌خواهد و از هستی خود و همه چیز خود دست برداشتن لازم دارد و این کار هر کس نیست، تنها کار قهرمانان راه عشق است و بس. برای تازه واردان و تازه کاران پیش از وارد شدن به مرز یقین، تمرینها، ورزشها و ... لازم است.

سوسن تصمیم گرفت که آن وادی را بسوی سر منزل محبوب و معشوق خود بپیماید. دل به دریا زد و از جان هم گذشت، زیرا که محبوب از جان عزیزتر است.

سوسن که به تمام وجودش نور یقین تابیده و اعماق جانش را یقین و ایمان فرا گرفته، اما هنوز نهال برومند ایمان که تازه در زمین جانش غرس شده است و ریشه‌های خود را آنچنان که باید محکم نکرده و از مرحله تجربه و آزمایش نگذشته و هنوز احتیاج به آبیاری و مراقبت باغبان دارد، زیرا که جریان عالم رؤیا و دیدن در عالم غیب بیش از دویار اتفاق نیفتاده بود و این دو مرتبه برای یک بانو و شاهدخت که در کاخ مجلل سلطنتی زندگی کرده و با انواع تجمّلات و زرق و برق خیره‌کننده مادّیت سروکار داشته کافی به نظر نمی‌رسد. او بیش از این احتیاج دارد که رابطه او با عالم غیب و فرشتگان و با اولیا خدا باید تکرار گردد تا روحی که در میان آن همه لذایذ جسمی

و قدرتهای مادی پرورش یافته، از محیط مادّیت بیرون آمده و بتواند به مقام یقین و ایمان به همراه پاکان و مقربین گام بردارد. و از تماشای اشیای موحش و هولناک نهراسد و از ترس و وحشت خود را نبازد. و دیگر میل به تن‌پروری، ناز و نعمت مادی و لذایذ جسمی او را دچار لغزش، خطا و عقب ماندگی نسازد.

اگر غیر از سوسن کسی دیگر بود یا اصلاً چنین توفیق نصیبش نمی‌شد که از میان لجنزار مادّیت و شهوت‌پرستی و هوا و هوس خواهی بیرون بیاید و با عالم نور آشنا گردد و از میوه‌های شیرین معرفت و ایمان تناول کند و اگر هم توفیقی پیدا می‌کرد بسیار کم و اندک و چند گامی در این راه برمی‌داشت و پس از صدها بار ارتباط با پاکان و عالم غیب شاید به مرتبهٔ پایینتر از مقام معرفت و یقین او می‌رسید.

آری! رسیدن به مقام والای معرفت و یقین، کار هر کس نیست تا در آتش عشق نسوزد و حرارت آفتاب عشق در سرزمین دل او ایجاد استعداد و قابلیت نکند، آن فیض ربّانی شامل او نمی‌گردد. ناز پروردگان در دامن شهوات نفسانی و هواپرستان تیره‌دل از رسیدن به مقام والای انسانیت محرومند؛ امّا سوسن با نبوغ سرشار و استعداد مخصوص به خود در مدّت نسبتاً اندک و قلیل در آتش عشق گداخته شد. و توانست با دو مرتبه تماس و ارتباط با عالم غیب مراتب وهم، شک و گمان را پشت سر گذارده، وارد عالمی گردد که به مرز یقین نزدیک است و فاصلهٔ زیاد ندارد.

او هنوز در حاشیهٔ مرزی یقین و یا به تعبیری در حوزهٔ استحفاظی

یقین خود را رسانده، بدون تردید هنوز اضطراب و نگرانی دست از سرش برنداشته است.

سوسن فعلاً تشنه وصال است. و لااقل برای یکبار دیگر محبوب خود را ببیند تا مقداری آرامش خاطر پیدا کند. جذبه عشق و شوق وصال بر نیروی خیال و فکر او حکومت می‌کند. او یقین دارد که به مقصود خود رسیده و می‌رسد، اما این در واقع، دورنمای یقین است یا بگوییم یقین کم‌رنگ است، به حدی نرسیده که بتواند تمام عواطف و احساسات او را تحت کنترل درآورد، زیرا تا انسان به یقین کاملتر نرسیده ممکن است تشویش خاطر و اضطراب درونی او به کلی از بین نرود.

حتی گاهی دیده می‌شود بزرگانی که به مراتب بالایی از کمالات انسانی رسیده‌اند و خود را بالای قله مرتفع یقین می‌بینند، از پیچ و خمها گذشته، وادیه‌ها را پشت سر گذارده، از پله‌های باریکتر از مو و برنده‌تر از شمشیر عبور کرده، امتحانهای قهرمان خردکن را داده‌اند تا آنجا که به جبرئیل امین وحی هم، اظهار نیاز نمی‌کند،<sup>۱</sup> باز هم گاهی احساس ضعیفی از اضطراب می‌نماید و طالب ازدیاد یقین می‌باشد. و از پیشگاه پروردگار متعال درخواست اطمینان خاطر می‌کند.<sup>۲</sup>

فقط یک عده قلیل که از عدد چهارده بیش نیستند، به جایی رسیده‌اند که دیگر تمنای ازدیاد یقین ندارند و به منتها درجه آن

۱ - بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۳، روایت ۸.

۲ - سوره بقره، آیه ۲۶۰.

رسیده‌اند که از حدود تصوّر خارج است و تنها آفریدگار جهان می‌داند که آنها در چه مقام و مرتبه از کمالات می‌باشند که هیچگونه اضطراب و تشویشی ندارند. و اگر تمام پرده‌های طبیعت از جلو چشمشان برداشته شود چیزی بر یقین آنها افزوده نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

در هر صورت، اضطراب درونی مراتب دارد و با اختلاف مراتب و درجات یقین رابطه مستقیم دارد. سوسن چون در مراتب نخستین یقین است، لذا مقداری اضطراب و تشویش دارد. سوسن برای اینکه بسوی آسمان یقین اوج بگیرد بر مرکب آسمان پیمای تفکر نشست و مشغول عبادت تفکر گردید.

او می‌داند که پیمودن این راه، جز بوسیله تفکر امکان‌پذیر نمی‌باشد. در این جا مرکب آسمان پیمای تفکر با نیروی شگفت‌انگیز عشق دست به دست هم دادند و سوسن را بسوی سر منزل محبوب سیر می‌دادند.

سوسن آن روز را تا به شب غرق در تفکر بود. راجع به آیات قدرت آفریدگار جهان و اینکه چه نظم بدیع در این جهان پدید آورده و چه قدرت‌نماییها می‌کند و چگونه یک بشری را که در میان تجملات و لذایذ مادی قرار گرفته بود با یک تحوّل او را بسوی عالم نور می‌کشاند. و با معنویت و معارف آشنا می‌گرداند و راجع به عظمت و شخصیت پیغمبر اکرم اسلام و جانشینان معصومینش فکر می‌نمود که چگونه به آن قدرت و مقام رسیده‌اند که با یک توجه،

۱ - بحارالانوار، ج ۴۰، روایت ۵۴ و ج ۴۶ روایت ۲۵، به ترتیب ص ۱۵۲ و ۱۳۵.

«لوکشف الغطاء...» و مضمون بعض روایات دیگر و آیه تطهیر، از رجس.

انسانی را از خاک ذلت به اوج عزت می‌رسانند. و گاهی با کمال اخلاص به پیشگاه مقدس پروردگار نیایش می‌کرد و با تمام وجودش در مقابل آفریدگار هستی و خالق عشق و زیبایی به کرنش و تواضع بود. و از پیشگاه او می‌خواست که آنچه در عالم رؤیا دیده به او تفضل و مرحمت کند.

خورشید هم سیر خود را در فضای آسمان و زمان نزدیک به آخر رسانده بود و چهره تابناک خود را از موجودات روی زمین کم‌کم پنهان می‌کرد و اشعه طلایی رنگ خود را از روی آن قسمت از صفحه خاک برمی‌داشت و طلوع پانزدهمین شب هجران فرا می‌رسید. هر دقیقه که به شب نزدیکتر می‌شد و هر لحظه که از شب می‌گذشت آتش عشق سوسن برافروخته‌تر و سوزنده‌تر می‌گشت. همچنانکه گفته‌اند:

وعدة وصل چونکه سر برسد آتش عشق تیزتر گردد

### ۲۵ (ماه منتظر آمد)

همه چشمها به خواب فرو رفته بود، مگر چشم سوسن که از عشق یار بیدار بود و مانند شب چهاردهم با افکار ملکوتی سروکار داشت. دو چیز در اطاق سوسن می‌سوخت، یکی: شمع در محفل او می‌سوخت و نور و روشنایی می‌بخشید، دومی: دل او در درون سینه‌اش از عشق رخ یار می‌سوخت و صفای جانش می‌بخشید، اما نور صفا بخش جان از نور شمع در محفل، هزاران مرتبه شدیدتر و روشنتر بود.

سوسن امشب اطاق مخصوص خود را محل ملاقات با یار و وعده گاه یار می دانست، لذا اطاق را تزیین کرده بود و دستور داده بود صحن حیاط را آب بپاشند و جاروب نمایند. گلدانها و باغچه ها را مرتب نمایند. روی مجسمه هایی را که در حیاط قصر بود، دستور داد بپوشانند. در داخل اطاق نیز از شب گذشته به بعد مجسمه ها و تصویرها را برچیده بود. او دیگری می دانست که اگر در خانه ای مجسمه و تصویر باشد، فرشتگان و پاکان در آن خانه رفت و آمد نمی کنند.<sup>۱</sup> او دل را نیز از تصوّر و خیال اغیار، خالی کرده بود و تنها عشق یار، یاد و ذکر یار در آن بود. کار تزیینات اطاق را خودش انجام داد. مجمرهای طلایی برای بخور عود، عنبر، سپندانه و عطریّات حاضر کرده بود و عطریّات را حاضر کردند.

اطاق سوسن در آن شب مزین و مرتب و معطر بود. خودش نیز لباسهای نو و گرانتیمت اما سنگین و وزین در بر کرد و آماده پذیرایی شد. پذیرایی از مهمان عزیزی که در شب گذشته حضرت فاطمه علیها السلام آمدنش را به او مژده داده بود. آن مهمان عزیزی که پانزده شبانه روز است از فراق او جانش به لب رسیده، آنقدر در عشق او سوخته که نزدیک است استخوانهای بدنش مانند سایر اعضایش آب گردد. و تنها چیزی که از سوسن باقی مانده، روح امید است که او را زنده نگاه داشته است؛ آری! تنها روح امید و بس.

و شاید گاهی با خود می گفت که: «ای پروردگار حکیم! اگر تو

۱ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۶، صور.

فرشته امید را نیافریده بودی، فرزندان آدم در این دنیای پر از رنج و عذاب و پر از آشوب و غوغا و در این گیروودار زندگی یک لحظه نمی توانستند زندگی نمایند. و ممکن بود که در مقابل اولین حوادث تلخ روزگار و پیش آمدهای خردکننده خود را ببازند و مبارزه و مقاومت، نتوانند.<sup>۱</sup>

۱- رسول اکرم اسلام ﷺ فرمود: «امید برای امت من رحمت پروردگار است. اگر امید نبود هیچ مادری بچه خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درخت زندگی را غرس نمی کرد.» سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰، امل.

یعنی: چرخ زندگی و فعالیتهای حیاتی بدون روح امید به گردش در نخواهد آمد. و بر اثر فرشته سعادت بخش امید است که این آدمیزادگان ناتوان، مشکلات و حوادث کمرشکن را تحمل کرده و با هرگونه بلا و گرفتاری مبارزه می کنند و با دلاوری و شجاعت بر همه مشکلات پیروز و فائق می گردند، مخصوصاً عاشقان دلسوخته و مبتلایان به درد هجران را تنها فرشته امید از خطر مرگ نگاه می دارد. آنهایی که در زندگی به مشکلات برمی خورند و در مقابل آن به زانو در می آیند و خود را می بازند و گاهی دست به انتحار و خودکشی می زنند و یا جنایات دیگری را مرتکب می شوند توجه به فرشته امید ندارند و روح امید را نادیده می گیرند؛ وگرنه هیچ مشکلی نیست که با تکیه به روح امید با نیروی فکر و اندیشه صحیح چاره جویی نشود.

نکته قابل توجه دیگر این است که: فرشته امید در دلهایی نزول اجلال دارد که نور خورشید ایمان در آن دلها تابیده باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

آگاه باشید که با یاد خدا و توجه به الطاف پروردگار دلها آرامش و اطمینان می یابد.

«الَا بذكر الله تطمئن القلوب.» سورة رعد، آیه ۲۸.

فرشته امید با دلهای ظلمتکده که شیاطین کفر و شرک و گناه در آنجا مسکن گرفته اند، انس ندارد، باز خداوند می فرماید:



دل سوسن لبریز از نور ایمان است و فرشته امید با شدت و محبت بر سر او بال و پر گشوده است.

ماه آسمان در آن شب در کمال درخشندگی و صفا با اشعه نقره فام خود جهان طبیعت را زیباتر جلوه می داد. اما نور ماه در خانه سوسن جلوه های دیگری داشت. گویا تمام توجه ماه در آن شب به خانه سوسن بود. از میان پنجره ها و پشت شیشه ها و لابلای پرده ها و از هر جا که می توانست به اطاق سوسن تابیده و همه اطراف، دور و بر، زوایای خانه و اطاق، پشت بامها، داخل کوچه و حیاط منزلگاه سوسن را کنجکاوی کرده و زیر نظر داشت. گویا ماه نیز به دنبال گم کرده خود می گشت. و بر سر و روی و موهای طلایی رنگ سوسن، نور ماه جاری بود و مراقب رفتار و حرکات سوسن بود. زمزمه های او را گوش می داد و با زبان حال، با او هم ناله می شد و با همدیگر راز دل می گفتند.

ماه می گفت: «سوسن جان! خوش به حال شما! کاش من هم مثل شما خوشبخت بودم و امشب از وصال محبوب کام دل می گرفتم. سوسن! معشوقی که تو داری، بخدا من که ماه آسمانم، عاشق و دلباخته اویم و هر شب، پیشانی به خاک پایش می سایم، به امید آنکه

→ از رحمت پروردگار مهربان ناامید نمی گردد مگر دلهای مردم گمراه.

«ومن یقنظ من رحمة ربّه الا الضالون»، سورة حجر، آیه ۵۶.

بنابراین، دلهایی که به خدا ایمان دارد و خدا را بر همه چیز قادر و توانا می داند، در برابر مشکلات، از خدا طلب کمک و یاری می نماید و با تکیه به نیروی ایمان، با کمال شجاعت مبارزه می کند و با نیروی فکر و عقل، چاره جویی می کند، در نتیجه، پیروزی، قطعی و مسلم است.

شاید نظر لطفی به من کند و توجه به من نماید. آرزو دارم در تمام عمرم یکبار لبخند به روی من بزند، اما او به من اعتنا ندارد.  
 به! به! که چقدر خوشبختی تو ای سوسن! آن یار نازنین که تو داری همه عالم به طفیل وجود او است و او به تو توجه کرده و تو را برای خود برگزیده.

سوسن جان! بخدا من هر شب برای تماشا و دیدن جمال دل آرای او بیرون می آیم و همواره در اطراف زمین می گردم و در جستجوی اویم. اگر او نبود صورت نورانی مرا هرگز کسی نمی دید. نه من و نه غیر از من چیزی وجود نداشت. اگر من، خانه، کاشانه، منزل و محفل دیگران را روشن می کنم برای خاطر او است. چون او در روی زمین است و زمینها همه همسایه اویند. برای خاطر گل روی نازنین او من به همسایه هایش نیز خدمت می کنم. چنانکه باغبانها به گل آب می دهند، از طفیل گل، علفها و خارها نیز آب می نوشند و به زندگی خود تا مدت معین و محدود ادامه می دهند.

من هر شب در اطراف زمین طواف می کنم و می گردم و در حقیقت به گرد بام او می چرخم و در اطراف شمع وجود او پروانه وار بال و پر می زنم. نه تنها من بلکه همه کائنات پروانه شمع وجود اویند. خورشید و ستارگان دیگر هم به دور سر او می چرخند.

سوسن جان! تو می بینی من امشب با تو راز و نیاز دارم و از همه جا بیشتر به خانه تو انس گرفته ام، برای این است که می دانم او در این جا می آید. من که خادم و خدمتگزار توام چون تو مورد محبت و علاقه او هستی.»

سوسن که جمال زیبایش با جمال ماه آسمان معارضه می‌کرد، بلکه از او بالاتر و برتر بود و نور جمالش نور ماه را مجذوب خود قرار داده بود، به درد دل و صحبت‌های شیرین ماه گوش می‌داد و در پاسخ بعضی از سخنان ماه لبخند می‌زد. لبخندی که گوهر دندانهای او را نمودار می‌ساخت. درخشندگی و نورانیت گوهرهای او بر روشنایی و نور ماه غلبه و تفوق داشت و بیشتر از نور ماه تجلی می‌کرد. زیبایی و درخشندگی صورت سوسن، ماه آسمان را به تعجب درآورده و مجذوب خود کرده بود و به او صد آفرین و «فتبارک الله احسن الخالقین» می‌گفت. پاک و منزّه خداوندی که زیباترین موجود را به نام فرزند آدم آفریده است.<sup>۱</sup> و از آن جمله، زیبایی سوسن را بوجود آورده است.

سوسن که گاهی از شنیدن سخنان ماه متأثر می‌گشت و دلش به حال ماه می‌سوخت و با خود می‌گفت: «آه! که این ماه بیچاره چقدر سرگردان است و چه بیابانها که دوئیده و چه درّه‌ها، کوهها و دریاها را که پیموده و چه سالها که در آتش عشق و فراق یار سوخته تا دامن محبوب بدست آورد و تازه صورت به خاک پایش بساید و هنوز عشق ماه پذیرفته نگردد و او به ماه اعتنا نکند.

من باید هزاران بار شکر خدا را بجا آورم و از لطف محبوب سپاسگزار باشم که بعد از این مدّت بسیار کوتاه محبوب خود را امشب در میان اطاق خود، زیارت می‌کنم و از وصال او بهره برمی‌دارم.

۱ - سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

ای ماه آسمان! من دلم به حال تو سوخت. من غم دل تو را لمس می‌کنم. امشب به تو اجازه می‌دهم که در منزل و اطاق من باشی. و برایت از او اجازه می‌گیرم که در این جا باشی، او می‌آید و حتماً می‌آید، زیرا در شب گذشته مادرش به من بشارت داده و قول داده که او به دیدن من می‌آید. در وعده آنها خلاف نیست. امشب تو هم مثل من از وصال او کام دل بگیر. من و تو هر دو مانند پروانه، دور شمع وجودش می‌گردیم و به او عشق می‌ورزیم.

ای ماه! بدان! گرچه من آدمیزاده‌ام اما مثل اکثر آدمیزادگان دیگر حسود نیستم و از اینکه دیگران نیز به نعمتی از نعمتهای خداوند برسند و یا دیگران نیز با محبوب من عشق بورزند، حسد نمی‌برم. من دوست دارم همه از نعمتهای خداوند بهره ببرند، فضل و کرم خداوند شامل حال همه بشود. من دوست دارم که همه مردم جهان محبوب مرا دوست بدارند. و از محبت و عشق به محبوب من، همه به سعادت و کمال برسند.»

سوسن در بین این راز و نیازها و گفت و شنودها اندکی با خود اندیشید و به فکر فرو رفت. دید مقداری از شب گذشته است. آهی از دل کشید و گفت: «ای ماه آسمان! باز هم خوش به حال تو! زیرا تو همواره در آسمانی. او را در هر جای از زمین باشد، می‌بینی. او را و جمال دل آرایش را زیارت می‌کنی. من که در میان این چهار دیواری خانه‌ام محصورم. اگر او خود به سراغم نیاید آن وقت چکنم؟ دستم از همه جا کوتاه است. و به غیر از سوختن و ساختن چاره دیگر ندارم.» ماه در جواب سوسن گفت: «ای سوسن! می‌دانی که یک شب

وصال تو برابر است با صدها سال دیدن من. زیرا آن لذت را که در وصال تو خدا قرار داده من نمی توانم آن لذت را ادراک و احساس کنم. او به تو توجه دارد و به من آن توجه را ندارد.

ای سوسن! تو بواسطه توجه او، ملیکه کائنات و خانم جهانیانی، آسمانها به تو رشک می برند و حسرت مقام تو را دارند.»

سوسن با ماه در این راز و نیازها بود که ناگهان نسیمی لطیف و ملایم آمیخته با عطر گلها بر سر و صورت زیبای سوسن جاری گردید. ذولفان عنبرین بو و دلاویز او را که مثل خرمن گل بر سر شانه هایش افتاده بود یک یک می شمرد و دانه دانه موهای زرینش را عطر افشانی می کرد و از یک سوی به سوی دیگر حرکت می داد. و گاهی چند دانه از تار مویش را بصورت درخشنده اش می انداخت. گویا آن تار مو، کمند عشق بود که صورت چون آفتابش توسط آن، صید دلها می کرد و جان و دل آسمانها را به یغما برد.

غوغایی بپا خواست و از نو نغمه هایی جانسوز را سر دادند. و آهنگهای شورانگیز نواختند.

ماه به فریاد آمد، با التماس و آهنگ جانسوز گفت: «ای سوسن! تو را بخدا این همه جلوه مکن و ناز از خود نشان مده و کمند عشق را از صورت زیبایت بر کنار کن که افلاکیان دل از دست دادند و نزدیک است که از جذبه، شور و عشق، نظم کائنات را از هم فرو ریزند. من هم بیش از این تحمل بار عشق را ندارم. این شما آدمیزادگانید که بار عشق را تحمل کرده اید و این امانت عظیم خدایی را به سلامت نگاه می دارید و با افتخار این بارگران را به سر منزل ربوبی رسانیده

و به خدای جهان و آفریدگار عشق برمی گردانید.

خداوند، این امانت را روز اول خلقت بر تمام افلاکیان و بر همه موجودات عالم هستی عرضه داشت و تحمل آن را پیشنهاد فرمود و همه اظهار ناتوانی کردند و از حدود قدرت و حوصله همه بیرون بود. اما شما آدمیان با شهامت، گوی سبقت را از همه ربودید و امانت خدا را با جان و دل پذیرفتید<sup>۱</sup> و به همین سبب است که خداوند تمام آدمیزادگان را بر سایر موجودات جهان برتری داد؛ اما افسوس که امانت نگهدار کم است و کسانی که در حفظ و سلامت امانت بکوشند و شکرگزار باشند، در بین آدمیان قلیل و اندکند.<sup>۲</sup> و اکثر آنان نتوانستند این افتخار را برای همیشه نگاه بدارند و چه زود از دست دادند. و گوهر گرانبهای عشق را به جیفه متعفن دنیا و شهوات نفسانی فروختند. آه! که چه زیان فراوان کردند.

## ۲۶ (باز هم سیمای فرشته)

سوسن به یاد فرشته پیک سعادت افتاد، زیرا مکرر آن موجود لطیف و نورانی خبرها و بشارتهای مسرت بخش به او داده، سوسن به او انس فراوان داشت. همیشه به یاد او بود و آرزو می کرد: کاش، همیشه فرشته در کنارش بود تا بواسطه سخنان دلنشین و لبخندهای نمکین او احساس غم و رنج ننماید. اما می دانست که هر وقت او

۱ - سورة احزاب، آیه ۷۲ و بحار الانوار، کتاب الامامة، باب ان الامانة فی القرآن ...

۲ - سورة سبأ، آیه ۱۳ و غایة المرام، باب الخامس عشر ومائة، ص ۳۹۶ و ۳۹۷،

بباید مژده و بشارت به ارمغان می آورد که جان سوسن را می پروراند و دل او را می نوازد و باز می دانست که این مرتبه اگر بیاید آخرین آرزوی سوسن را همراه دارد. این مرتبه سوسن بسیار مشتاق دیدن فرشته بود و بیش از دفعات قبلی دلش برای ملاقات فرشته پر می زد و به قدری از دیر آمدن او دلتنگ بود که فریاد کشید: «آه! خدا جان! فرشته نیامد، جانم به لب رسید.»

هنوز چیزی نگذشته بود که سیمای فرشته پیک شادی و سعادت نمودار شد و با عده دیگر از فرشتگان زیبا همراه بود. اما این مرتبه با جلال و شکوه بی مانند آمدند. طبقههایی از نور بر سر نهاده گویا جهیزیه سوسن را آورده بودند. آمدند اطاق سوسن را از نو تزئین کردند و به شکل بهشت در آوردند و مجمرهای طلایی سوسن را برداشتند و کنار گذاردند و به جای آن مجمرهای بهشتی گذاردند، سوسن سببش را پرسید؛ فرشته در پاسخ گفت که: «استفاده از ظروف طلایی در دنیا به قانون آخرین شریعت آسمانی یعنی شریعت مطهر و مقدس اسلام و دین آخرین پیامبر و خاتم انبیا که جد نامزد شما می باشد، حرام است.»<sup>۱</sup>

۱ - با اینکه دستور حرمت طلا بعنوان زینت برای مردان و استفاده از طلا بصورت ظروف و تجملات منزل از طرف پروردگار متعال است که توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده و باید بدون چون و چرا از دستور خدا اطاعت کرد، در عین حال شاید بعضی از فلسفهها و حکمتهای حرمت طلا را بصورت های مذکور با مختصر توجه و دقت به آثار آن درک نماییم. اینک بعضی از حکمت های حرمت طلا را که احتمال می رود، ذکر می کنیم و شاید بدین قرار باشد:

به دستور فرشته مونس و انیس سوسن، فرشتگان دیگر از عود،

→ ۱ - استفاده از طلا بصورت‌های یاد شده، مانند: زینت برای مردان و ظروف و به شکل وسایل تشریفاتی و تزییناتی موجب انهدام اقتصاد در کشور و یا رکود آن می‌شود، زیرا روشن و معلوم است که در جهان، محور و معیار ارزشهای مادی، براساس طلا است و چیزهای دیگر مانند اسکناسها و ... به پشتوانه طلا اعتبار دارند. اگر طلا بصورت‌های مذکور بکار گرفته شود در نتیجه نایاب و یا کمیاب می‌گردد و این موجب از کار افتادن چرخ اقتصاد در اجتماع خواهد شد.

۲ - طلا بصورت وسایل زینت برای مردان و به شکل ظروف و ... موجب اختلاف عمیق طبقاتی می‌شود، زیرا طلا بصورت‌های مذکور در اختیار اغنیا و توانگران قرار می‌گیرد و فقرا و بینوایان که اکثریت را تشکیل می‌دهند محروم می‌شوند؛ در نتیجه از یک طرف روح خودسری و استعمارگری اغنیا تقویت می‌شود و از طرف دیگر بر حس بدینی و کینه‌توزی و عداوت فقرا افزوده می‌گردد و معلوم است که این دو حالت عجیب در دو طرف، چه زبانها، جنایات و مفسدات اجتماعی را سبب می‌شوند.

۳ - طلا بصورت‌های مذکور موجب تقویت روح عیاشی و بلهوسی شده و موجب تقلیل نیروی اراده و انهدام و رکود فکری خواهد شد، اما استفاده از طلا بعنوان زینت برای زنان تا جایی که افراط و تفریطی نباشد، جائز شمرده شده است، بلکه نیکو و پسندیده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از حقوق شوهران بر زنان این است که به نیکوترین زینتها خود را برای شوهر زینت دهند و در هر صبح و شام با حالت زینت، خود را برای شوهران نمایش دهند. (\*) چون زنان کانون عشق و عاطفه و مرکز تشکیل خانواده و اجتماع می‌باشند. لذا با جلوه‌ها و عشوه‌های مستانه خود، دل شوهران را بر سر مهر و عاطفه آورند و آنها را به محیط خانه دلگرم نگاه داشته و علاقمند نمایند تا با شوق و ذوق فراوان مشغول فعالیت و کار و کوشش گردند و برای رفاه خانواده خود خستگیها، ناراحتیها و مشکلات را به خوبی تحمل نمایند و در نتیجه یک خانواده خوشبخت و بافضیلت و یک اجتماع مترقی و نیرومند بوجود آید. علاوه بر این بواسطه دلبستگی شدید به خانواده خود از خیانت و تجاوز به ناموس دیگران خودداری نموده و افکارشان در راه بلهوسی و گناه مصرف نشود. (\*) فروع کافی، کتاب النکاح، باب حق الزوج علی المرأة.



عنبر و عطریات بهشتی که همراه آورده بودند در میان مجمرها ریختند و تخت مجلل نصب کردند. لباسهای زیبا که مناسب شأن این نامزد مبارک باشد از لباسهای بهشت آورده بودند و این لباسها را دست قدرت پروردگار برای قامت سوسن ساخته بود. تار آن از نور عفت و پود آن از نور عصمت و رنگ آمیزی آن از نور جلال و عظمت بانوی بانوان عالمیان حضرت فاطمه علیها السلام گرفته شده بود. و در دریای دانش و معرفت آن حضرت آن را فرو برده و شستشو داده و بر تن و اندام موزون سوسن کردند و یکدانه گلوبند از مروارید سفید که در حلقه وسط آن یکدانه گوهر درشت و درخشنده که نور آن چشم را می زد و به هیچ یک از جواهرات دنیا شباهت نداشت بکار رفته بود، در گردن سوسن کردند. و دو گوشواره از گوشواره های بهشتی در گوش او نمودند و تاجی مرصع و جواهرنشان بر سر او نهادند.

فرشته گفت: «سوسن! بدان این تاج، علامت فرزندی است که از تو بوجود می آید و سلطان جهان می گردد.

این گردنبند نشانه نظم و انتظامات ملل عالم است که شرق و غرب را فرزند تو به یک نظم نوین در آورده و به هم اتحاد می بخشد. گوشواره های تو علامت ترازوی عدل و داد است که فرزند تو، عدل و داد را براساس صراط مستقیم اسلام در همه روی زمین برقرار می کند و هرگونه ظلم، ستم، خودسری و خودکامگی را از بین می برد و دست ستمکاران را از حکومت بر نوع بشر کوتاه و قطع می گرداند. آن گوهر درشت و درخشنده در وسط، ولایت مطلقه فرزند تو است که نقطه دایره نظم جهان و محور اتحاد همه ملل و بشر است.

### ۲۷ (سرود سلطانی)

چون فرشتگان از کار تزیین اطاق و منزلگاه سوسن و آرایش و تجمّلات او فارغ شدند و بعد از توجیه سوسن به حکمت‌های بعض کارها و خدمات خودشان، به دستور فرشته که سوسن او را پیک شادی و سعادت نامگذاری کرده بود، فرشتگان دو صف منظم ترتیب دادند و سوسن را روی تختی در کنار آن تخت نور که قبلاً نصب کرده بودند، قرار دادند. فرشتگان همه شادی را آغاز کردند. و همه یک صدا سرود سلطانی را با نغمه‌های نشاط آور آغاز نمودند. این سرود را افلاکیان نیز با نغمهٔ جانسوز خواندند و به پیروی از آنان، تمامی کائنات مشغول خواندن این سرود گشتند و تمامی ذرات جهان در حرکت و تکاپو و انقلاب عجیب به دور یکدیگر می‌چرخیدند و پایکوبی می‌کردند و با نشاط فراوان و غیر قابل توصیف و رقص‌کنان سرود سلطانی فرشتگان را می‌خواندند.

جهان و جهانیان، یکپارچه عشق و شور و شوق و ذوق و نشاط و شادی گشت و نغمهٔ سرود سلطانی با موسیقی‌ای که گوش احدی از بشرهای معمولی آن نغمه و آن موسیقی را نشنیده و جز در بهشت آن را نخواهد شنید و هیچ‌گوشی طاقت و استعداد شنیدن آن را در دنیا نخواهد داشت، کائنات را پر کرد. جهان شد پر از آواز سرود سلطانی و آن سرود این است:

«وقل جاء الحقّ وزهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً.»<sup>۱</sup>

شاید ترجمه‌اش چنین باشد: بگو: آمد حق و نابود شد باطل! همانا باطل نابود شده بود.

چند بار این سرود تکرار و خوانده شد. ناگاه جمال دل‌آرای خورشید آسمان ولایت و امامت و فرمانروای ممکنات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از درب اطاق سوسن طالع گردید. فرشتگان خود را بر روی قدمهای مبارک آن حضرت انداختند. ماه، پیشانی به خاک پایش می‌سایید و گرد نعلین او را فرشتگان مانند سرمه در چشم می‌کشیدند. و در و دیوار اطاق به او تعظیم کردند، اما سوسن از روی تخت خود به زمین افتاد و بیهوش گردید. در عالم بیهوشی روحش به دور سر دوست طواف می‌کرد و بوسه‌های عاشقانه به دست محبوب می‌زد و از باده وصال مست و مخمور بود.

هنگامی که به هوش آمد و چشمان جَدّاب و پرفروغش را گشود، دید سر بر سر زانوی محبوب گذارده. و دست نازپرور محبوب با کمال مهربانی بر روی سینه او است و فرشته، گلابدان در دست دارد و گلاب بصورت سوسن می‌پاشد. یک نگاه نافذ و توأم با حیا بصورت محبوب نمود دید آنچه او تاکنون نقش صورت یار را تصور می‌کرده صد چندان خوبتر از تصوّر او است.

ناگاه دید معشوق دو لب مبارک را همچون غنچه گل از هم گشود و فرمود: «سوسن! تو به آرزویت رسیدی. هر چه از من می‌خواهی

۱ - سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱.

بگو تا به تو بدهم.»

این جمله‌ها را با صدای گیرا و جذّاب و لطیف اما محکم و شمرده و باشکوه و وقار و بالبخند نمکین، ادا فرمود و چنان اثر بخشید که همین چند جمله کوتاه تمام غمها و ناراحتیهای سوسن را که در راه عشق دیده بود و هر چه سوخته بود همه را درمان بخشید و برای درمان و شفای دردها و غمهای آینده او نیز، کافی بود.

سوسن که یک شاهدخت و تربیت یافته در خاندان امپراطور روم است، نجابت و اصالت خانوادگی او ریشه عمیق دارد. آداب و کمالات و خویشنداری و غنای طبع را گذشته از جنبه تربیتی از اجداد و نیاکان پدری و مادری به ارث برده است. صفات پسندیده بسیار دارد که هر کدام نشانه بزرگی و شرف و شخصیت او می‌باشند، لذا با کمال ادب و احترام و عفت نفس در برابر فرمایش معشوق خود جواب خردمندانه داد و چنان انعکاسی از خود نشان داد که نه علامت شتابزدگی و حرص باشد و نه دلیل تکبر و خودخواهی گردد. گرچه او تازه به سعادت جاویدان رسیده است و این نوید سعادت بخش را از میان دو لب نازنین محبوب خود امام حسن عسکری علیه السلام شنیده است که ولی مطلق آفریدگار جهان است و همه چیز را خداوند در تحت قدرت و اراده او قرار داده و خواسته‌های سوسن هر قدر بزرگ باشد می‌تواند فوراً به او مرحمت نماید، اما سوسن در مقابل فرمایش امام علیه السلام از خود شتابزدگی نشان نداد و تکبر و خودفروشی هم نکرد، جلفی و سبک وزنی و بی‌اعتنایی هم نکرد.

رفتار و گفتار و برخورد او بامتانت و روی موازین عقل و خرد صحیح بود. صحبت‌های گیرا و جذاب و شیرین و دلنشین می‌کرد. در سخن خود جمله‌های کوتاه اما پرمعنا را انتخاب می‌نمود، نگاه نافذ و توأم با حیا، اما دلریا داشت. جمالش بسیار زیبا بود. صورتش درخشندگی و نور داشت. اندام متناسب داشت. از سر تا پا، غرق در ملاحظت، لطافت و زیبایی بود. صفاتی داشت که هر یک بر ملاحظت و زیبایی او افزوده بودند، از جمله اینکه: خودبین و مغرور نبود، خود بزرگ‌بینی هم نداشت، تواضع و فروتنی بامتانت و وقار و سنگینی معقول و مؤدبانه داشت.

عقل و ادب او قابل تحسین بود. بسیار شجاع و قویدل و در عین حال بسیار مهربان و باعاطفه بود. شرم و حیاءش بی‌نهایت، پاک‌ی، تقوی و عفت او عظیم بود. کمالات او در شمارش نمی‌گنجد. او هرگز حاضر نبود که جمال و کمال و زیبایی خود را بفروشد و به رخ دیگران بکشد و خودنمایی نماید و هرگز نمی‌خواست که جلوه‌ها و عشوهای مصنوعی و ساختگی بوسیله آرایش و پیرایش داشته باشد و هیچگاه در خیال خود هم راه نمی‌داد که دلها را صید کند و بازار حُسن فروشی خود را گرم نماید.

او از مردم بیگانه و نامحرم همیشه خود را مخفی و مستور می‌داشت. نه به کسی توجه داشت و نه راضی بود کسی به او توجه داشته باشد. شرافت در نسب و تقوی و اصالت و بزرگی و تربیت صحیح، او را همیشه از اندیشه‌های ناپاک بدور می‌داشت.

سوسن مانند افراد کم ظرفیت نبود که در خانواده‌های بی‌فرهنگ

و یا فرهنگ ضعیف و یا آلوده، پست، بی شخصیت و دور از تربیت صحیح بزرگ می شوند که تا به نان و نوایی و نعمتی می رسند خود را می بازند و گم می کنند و دچار تجمل گرایی و نعمت زدگی می گردند و از حدود اخلاق، ادب، متانت، عفت، نجابت، تقوی، فروتنی و شرافت تجاوز کرده، پا را فراتر می گذارند.

او یک بانو و بانو زاده با معیارهای صحیح انسانی و عقل و خرد کامل می باشد.<sup>۱</sup>

۱ - آنهایی که اصالت ندارند و تربیتهای صحیح به خود ندیده اند و در خانواده های فاسد و آلوده رشد کرده و از قانون اخلاق و تقوی درسی نیاموخته اند و کسانی که با مکتب انبیا که آموزنده اخلاق و فضیلت و تقوی است، تماس و رابطه ندارند؛ این گونه افراد، از جمال خود و کمالات خود و از نعمتهایی که خدا به آنها داده و به مقامی رسیده اند، از همه سوء استفاده می کنند و در راه هوا و هوس، عیاشی و شهوت پرستی مصرف می کنند و برای رسیدن به مقاصد زشت خود حتی از مراکز عمومی و تفریح گاهها و از جاهای پر جمعیت و از وسایل جمعی و هر جا که مشتری باشد، سوء استفاده می نمایند. گاهی در بیشر می نا آنجا پیش می روند که از اماکن مقدسه، زیارتگاهها و مساجد نیز سوء استفاده می کنند و همانند میکروبهای کشنده و مضر می خواهند همه جا را به فساد بکشند. خطر این دسته از افراد بی بند و بار از هر خطر دیگر، برای اجتماعات انسانی بیشتر است. در مکتبهای مادی هرگز داروی مفید برای علاج آنها یافت نمی شود و اگر اجتماع و خود آنها علاقمند به سلامت و سعادت خود باشند، به غیر از پناه بردن به مکتب قرآن و عترت و تداوی به غیر داروهای شفا بخش دستورات اسلام، هیچ راه دیگر ندارند و باید راهی را که مادر گرانقدر مصلح جهانی جناب سوسن انتخاب نمود، برگزینند و بس.

## ۲۸ (صحبت‌های محرمانه)

سوسن سر از روی زانوی محبوب برداشت و مؤدب در مقابل او نشست و ادب و احترام لازم را بجا آورد، خوش آمد گفت و عرض کرد: «آقایم! من خدمتگزار شمایم! جز محبت و عشق تو آرزویی ندارم. سایه مهر و لطف شما بر سرم باشد از کائنات بی‌نیازم، اما یک تقاضا دارم از حضور مبارک شما اگر اجازه می‌فرمایید به عرض برسانم.»

بعد از کسب اجازه، عرض کرد: «تقاضای من این است که: بعد از این لطف و محبت خود را بر من دریغ نفرمایید، زیرا این عاشق جانسوخته بیش از این تحمل بار فراق شما را ندارد.»

عزیز من! از آن شبی که جمال نورانی و زیبا و دلربای شما را در حضور جد بزرگوار شما حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله زیارت نمودم به یکباره دل از هر چه غیر شما بود، برداشتم و آن را به آب دیدگان شستشو دادم و در کوره عشق تو خالص گردانیده و جایگاه نزول اجلال محبت شما قرار دادم.

پس از آن، همواره مهر شما در کعبه دل من پرتوافکن است. هر روز صبح و شام با آب دیدگان وضو می‌گیرم و لباس احرام در تن می‌کنم و به رسم مسلمانان، در اطراف کعبه دل طواف می‌نمایم، چون من مکرر از معلم و آموزگاری که جدّم قیصر برای تعلیم و تربیت من تعیین کرده بود قصّه حج مسلمانان را شنیده بودم.

آموزگار من در ضمن بعضی از درسها که به من می‌داد داستان حج

مسلمانان را برایم شرح می داد و می گفت: که پیغمبر مسلمانان به پیروان خود دستور فرموده که هر وقت قدرت و استطاعت بدنی و مالی پیدا کردند و موانع دیگری مثل مریضی و مانع سیاسی و غیره نداشتند، حداقل باید در تمام عمر یکبار بروند و فریضه حج را بجا بیاورند و می گفت که: مسلمانان طبق دستور دین خودشان از جای معین و معلوم که میقات نامیده می شود، غسل کرده لباس احرام که لباس مخصوص است در تن نموده و ذکر مخصوص را باید بخوانند و با شرایط خاص و برنامه خاص - که در کتابهای مناسک و کتابهای فقه اسلامی ذکر شده است - از آن موضع معین بروند و در اطراف خانه کعبه هفت مرتبه طواف نمایند و اعمال دیگری را نیز بعد از طواف انجام بدهند.

ای آقای من! از آن روز که من از آموزگارم داستان حج را شنیدم مخصوصاً از برنامه طواف و عمل سعی بین صفا و مروه، بسیار لذت می بردم. اما فلسفه و اسرار آن را درک نمی کردم و همواره درباره اسرار آن با خود می اندیشیدم تا آن وقت که به دام عشق شما افتادم و در جستجوی شما برآمدم و مانند حضرت هاجر که برای نجات اسماعیل عزیزش از تشنگی و مرگ به دنبال آب حیات سرگردان بود و از آن کوه به کوه دیگر می دوید و بعد از سرگردانی آب حیات را در زیر پای اسماعیل عزیزش در کنار خانه کعبه پیدا کرد، من هم برای پیدا کردن شما سرگردان بودم.

روح من و فکر من به دنبال شما، دشتهای بیابانها، کوهها و درهها را می گشت. بالای تپهها و بر فراز قلّه کوهها برآمدم تا اینکه از حدود



زمین هم گذشتم و به آسمانها عروج کردم. در این فضای آبی رنگ و در لابلای ستارگان نورانی و میان کهکشانهای زیبا به دنبال تو سیر کردم و از فرشتگان آسمانها و از ساکنین عالم نور سراغ شما را گرفتم. به هر جا که رفتم و به هر سو که دویدم و از هر که پرسیدم جز آوازه جلال و عظمت و آقایی تو که سرتاسر عالم و عرصه پهناور کائنات را پر کرده بود، وجود مبارک و مقدس تو را پیدا نکردم.

عاقبت، این دل سرگردان در خود فرو رفت، ناگهان جمال زیبا و نورانی تو را دیدم که بر روی عرش دل نشسته و بر بالش جلال و عظمت تکیه داده است و تشعشعات انوار عشق مانند آب حیات از زیر قدمهای نازنین تو می جوشید. به قول شاعر که می گوید:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

آری! تو را در کعبه دل یافتم و همانند یک گنجشک ضعیف و ناتوان که به چنگ عقاب با قدرت و بلند پرواز گرفتار آید، خودم را در چنگ عشق و جمال و زیبایی تو اسیر و گرفتار دیدم، نه دست ستیز داشتم و نه پای گریز. بی اختیار به پایت افتادم و بوسه های عاشقانه به قدمهایت زدم و فهمیدم که تو از همه کس به من نزدیکتر و مهربانتری و از رازها و سوزش دل من آگاهی.

بعد از آنکه جایگاه شاهانه تو را بر عرش دل پیدا کردم، خانه دل را از اغیار و بیگانگان خالی کردم و با صفا، نظیف و دور از هرگونه آلودگی نگه داشتم و هر صبح و شام با آب دیدگان وضو گرفتم و به گرد بام دوست و خانه دل، پروانه وار طواف نمودم و به جمال

و زیبایی تو عشق ورزیدم.

آرزو داشتم روزی بیاید که با چشم سر نیز جمال دل آرای شما را زیارت کنم و به گرد شمع وجودت پروانه وار بگردم و پر و بال خود را به آتش عشقت بسوزانم و خاکستر شوم، آنگاه خاکستر وجودم را در زیر قدمهایت فرش کنم. و یا همچون بلبل شیدا پیش گل رویت زار زار بنالم و با اشک دیدگان برگ گل رویت را بشویم و با نغمه های شورانگیز خود در جهان غوغا بپا کنم و تمام بلبلان عالم را با خبر کنم تا همه به گرد گل رویت جمع شوند و شور و نغمه ها و ناله و فریادهای عاشقانه سردهیم و از ناله ها و نغمه های ما خاکیان، افلاکیان هم بشورند و بنالند و آنگاه تمام عرصه کائنات و سرتا سر عالم وجود پر از ناله و فریاد و نغمه عاشقان عشق تو گردد.

اکنون که به آرزویم رسیده ام و از وصال وجود تو بهره مندم، از حضور شما تقاضا دارم که اگر اجازه می فرمایید تصمیمات خود را عملی کنم و این افتخار را که نصیبم گشته به همه جهانیان اعلام کنم و بر خود ببالم.

## ۲۹ (شبهای وصال)

شاعر عارفی در شعر خود چنین گفته است:

یکی وصل و یکی هجران پسندد      یکی درد و یکی درمان پسندد  
 من از درمان و درد و وصل و هجران      پسندم آنچه را جانان پسندند  
 سلیقه ها مختلف است و معرفتها یکسان نیست. آنکه می گوید:  
 هجران را می پسندم، شاید منظور و مقصودش این باشد که:

در هجران، آتش عشق و سوزش آن بیشتر و میل و رغبت و توجه به معشوق زیادتر است و خیال می‌کند که وقتی به معشوق رسد آن حرارت و سوزش و سوختن و توجه به معشوق کمتر خواهد شد، این کس شاید معشوق را خوب نشناخته و در تصوّر خود و شناخت محبوب دچار خطا گردیده. معشوق حقیقی را مانند معشوقهای مجازی که حُسن بسیار محدود و بعضی کمالات مادی را دارند تصور کرده که با رسیدن به او، پس از چندی آتش شهوات نفسانی خاموش می‌شود و در حقیقت عشق نبوده و یک هوای نفس را اشتباهاً نام عشق روی آن گذارده است.

آنکه وصل را انتخاب نموده نیز از این گونه خیالات و خطاها را مرتکب گردیده. شاید تصوراتش کمی از اولی بهتر بوده است.

عشق حقیقی و معرفت درست از محبوب و معشوقی که همه کمالات و خوبیها را دارا می‌باشد، غیر از حُسن، زیبایی، کمال و جمال چیزی از نقایص و زشتی در او نمی‌باشد.

در مرتبه اول: کمال و جمال مطلق آفریدگار متعال است که از حدّ تصوّر و خیال و تعقل بالاتر و نامحدود است.

در مرحله دوم: اولیای معصوم اسلام علیهم‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا وصی و خلیفه دوازدهم علیه‌السلام که مظهر اسمای حسنا و پروردگار و مظهر از زشتیهای مادی و معنوی می‌باشند و زیبایی خالص و نور خدایند. این محبوبهای حقیقی با حفظ مراتب و عشق به خدا در مرتبه اول و عشق به اولیای خدا که بندگان خالص خدا و مظهر صفات او و محبوب به امر او می‌باشند، زیبایی و کمالشان آنچنان است که

با وصل به این محبوب و شناخت و معرفت صحیح و کامل به او عشق به حدی فوران پیدا می‌کند، و به جایی می‌رسد که جز رضای محبوب و خواسته محبوب چیز دیگر که در کام عاشق لذت بخش باشد نیست، وجود ندارد.

سر حلقه عاشقان بلانوش سرزمین کربلا، ابا عبدالله الحسین علیه السلام هرچه به وصل محبوب حقیقی و آفریدگار هستی نزدیکتر می‌شد، عشق او به محبوب اضافه‌تر و شدیدتر می‌گردید تا آنجا که فرمود: «رضای خدا رضای ما است و ما اهل بیت تسلیم خواسته خدا هستیم و از خود هرگز خواسته غیر از خواسته او نداریم.»<sup>۱</sup>

پس از آن شب فراموش نشدنی، شاهدخت کشور روم کامروا بود و همه شب به وصال امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسید. امام علیه السلام برای دلجویی آن بانوی رومی، همه شب به نزد او می‌آمد. این دو نامزد مبارک و دو موجود مرموز کائنات، شبها در میان کاخ قیصر روم مجلس انس داشتند. مجلسی بود کاملاً سری و مخفیانه که هیچ کس جز خدا و اولیای معصومش بااطلاع از آن مجلس نبود.

در همه جای کشور روم، مردم از جریان مجلس جشن عقدی که قیصر روم قبلاً در تالار عمومی کاخ برپا کرده بود و از جریان حوادث تلخ آن شب و بعد از آن سخن می‌گفتند، و از بیماری سوسن همه مردم حتی دوشیزگان و زنان نیز در خانه‌ها، درباره آن صحبت می‌نمودند و دوستان اظهار تأسف و دشمنان اظهار شماتت

۱ - رضی الله رضانا اهل البيت ... بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

و شادمانی می نمودند. هرکس درباره آن حوادث، نظری و تفسیری داشت. اکثر مردم و عامه مردم که سطح افکارشان کوتاهتر می باشند، اتفاق آن حوادث را به نحوست ماه، زمان، مکان و یا بخت بد داماد و عروس و یا جادو و سحر بدخواهان و دشمنان و یا چشم زخم و شور بودن چشم بعضی از مردم از جهت آن تزیینات و تجملات خیره کننده و یا زیبایی داماد و عروس و اینگونه چیزها نسبت می دادند. آنها بیش از این نمی توانستند حوادث را تحلیل و ارزیابی و علت جویی کنند و از تفسیرهای سیاسی و بالاتر از آن تفسیرهای عرفانی و تفسیرهای دیگر درباره اراده و مشیت الهی دستشان کوتاه و فکرشان قاصر بود.

اما یک عده بسیار کم از نخبگان و زبندگان نسبتاً تیزبین که با یک نوع یافته های فکری و مغزی و شبیه به الهام و یا در بعضی الهام از غیب، سروکار دارند و توجه به آموز معنوی و جریانات پشت پرده طبیعی و مادی نیز دارند و همواره در بین هر ملت و قوم و در هر زمان اندکی از این افراد وجود دارند و زمین از وجود آنان کم و بیش در هیچ زمان شاید خالی نباشد، بعضی از ابعاد علت واقعی آن حوادث را گرچه با تصور کمرنگ درمی یافتند و ادراک می نمودند.

عده دیگری از مغزهای پخته و یا تحصیل کرده و یا با اسراری که در لابلای بعضی از کتب مذهبی و باقی مانده از اخبار غیبی توسط انبیا علیهم السلام در ارتباط بودند، نیز کم و بیش و تا اندازه ای حوادث را از جهت علت و معلول می توانستند مطالعه کنند.

بعضی با افکار فلسفی کم و بیش سروکار داشتند، آن حوادث را

بصورت دیگری تفسیر می‌کردند و در انتظار آثار و نتایج آن حوادث بودند.

منجمین و کاهنان از روی اوضاع فلکی و پیشگوییهای غیبی آن حوادث را تفسیر می‌کردند. فلاسفه از راه دیگر، روحانیون و کشیشان از راه کتابهای مذهبی و اخبار دینی، اما نتیجه تفسیر منجمین، کشیشان و فلاسفه نزدیک به هم بودند.

خلاصه همه نظریات این بود که: آن حوادث را به ضرر و زیان مذهب مسیحیت و شکست دولت روم می‌دانستند، چنانکه علما و کشیشان در همان شب وقوع حوادث، در حضور قیصر، به این مطلب اشاره نمودند. خود قیصر هم در باطن همواره به فکر آن حوادث و نتایج و آثار آن بود و سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود و در انتظار وقوع حوادث بزرگتر که به ضرر دولت روم باشد، بسر می‌برد و خود را برای یک انقلاب احتمالی داخلی یا خارجی، آماده می‌کرد.

اما هیچکس حتی خود قیصر از جریان نامزدی و سوز عشق و شبهای هجران و شبهای وصال سوسن اطلاع نداشتند و به فکر این موضوع هم نبودند و احتمال هم نمی‌دادند.

جریان رؤیای سوسن و شبهای وصال او در واقع یک نوع تربیت روحی و آمادگی برای وارد شدن در یک صحنه از تحوّل عظیم بود که در برنامه زندگی سوسن، دست قدرت، تقدیر و مقرر فرموده بود و مقدمه بود برای بوجود آمدن یک تحوّل عظیم که با برنامه و سرنوشت زندگی تمام افراد بشر ارتباط داشت.

جریان رؤیا و نامزدی و شبهای وصال سوسن به حساب ظاهر

طبیعه ظهور و پیدایش معلول آن حوادث است که در شب جشن عقد با حضور قیصر و اعیان مملکت روم اتفاق افتاد<sup>۱</sup> و عاقبت کار منتهی به تغییر رژیم حکومت‌های خودکامگی بشر و نظامات متفرقه جهان بشری خواهد شد و موجب بوجود آمدن یک حکومت واحد جهانی براساس عدالت و مساوات و آزادی و فضیلت خواهد گردید.

کشیشان و اربابان کلیسا و منجمین، آن روز گرچه از دریچه فکر محدود خود تفسیر می‌کردند و بیش از آن هم نمی‌توانستند تفسیر نمایند، زیرا مطلب از حدود و توانایی تصور فکر و مغز بشر خارج است و مطلبی است فوق‌العاده که جریان زمان و سیر تحولات اجتماعی و علل و عوامل طبیعی با گذشت قرن‌ها تازه بتواند شبیحی کمرنگ آن را، آن هم با حدس و تخمین به مغز فلاسفه اجتماعی نشان بدهد، اما نتایج درخشان و حیات‌بخش حوادث مجلس عقد سوسن آن روز که در کاخ قیصر روم اتفاق افتاد قابل شرح و توضیح روشن نبود.

تنها چیزی که در آن روز، واضح و آشکار بود این بود که اربابان کلیسا و قیصر روم از وقوع آن حوادث سخت در وحشت و اضطراب بودند و همان وحشت و ترس که آن روز در قلوب اربابان کلیسا و قیصر روم بوجود آمد، امروز هم در قلوب اربابان کلیسا، قدرتمندان و فرمانروایان استعمارگر جهان ایجاد اضطراب کرده است و هر چه از آن تاریخ می‌گذرد، وحشت و اضطراب آنان زیادتیر و زیادتیر خواهد

۱ - در حقیقت جریان رؤیای سوسن، علت برای آن حوادث است.

شد تا زمانی که فرزند برومند سوسن از غیبت خود بدر آمده و قیام نماید و همه آنان را به سزای خود رسانیده، تکلیف جهان بشریت را یکسره کند.

امروز، همه دنیای بشری و مخصوصاً ستمدیدگان و مظلومین اجتماعات، بطور آگاه یا ناخودآگاه در انتظار نتیجه درخشان و حیات بخش همان حوادث هستند، تا یک روزی فرزند سوسن که به عنوان «مصلح جهانی» خوانده می شود، بیاید و بشر را به آرزو و آمال دیرینه او و سعادت واقعی برساند و تفسیر صحیح حوادث کاخ قیصر روم برای همه مردم جهان بالأخص برای نسلهای رومیان آن روز روشن و برملا گردد؛ به امید آن روز.

### ۳۰ (از آزادی تا اسارت)

مطالعه و بررسی تاریخ انسانها و تجربه های مکرر زندگی افراد و اجتماعات، ثابت می کند که دوران زندگی هر بشری فراز و نشیب و تغییر و تحوّل زیاد دارد و فردی یا افرادی را نمی توان پیدا کرد که از ابتدای زندگی تا آخر آن، یکنواخت و یکسان باشد و هیچ گونه تغییر و تحوّل در مدّت زندگانش رخ نداده باشد. تغییرات کلی یا جزئی، خواه و ناخواه در زندگی همه افراد، اقوام و ملل پیش می آید و این قانون عمومی جهان خلقت و طبیعت است و تخلف ناپذیر است.

انسان که یک جزو واحد و کوچک از دستگاه عظیم این جهان است نیز محکوم قانون جاری و ساری در سازمان جهان می باشد. و از طرفی انسان را خداوند، فاعل مختار آفریده و در انتخاب روش



زندگی و اعمال و کردار خود آزاد است. اختیار انتخاب زندگی تا حدودی به دست خودش سپرده شده است، اما این اختیار، مستقل و بدون ارتباط و لحاظ قوانین کلی حاکم بر جهان و عالم برای او ثابت نیست، بلکه با در نظر گرفتن آن قوانین در تعیین سرنوشت خود از جهت سعادت و یا شقاوت و چگونگی عمل، مختار و صاحب اراده نافذ می باشد.

حدود اختیارات او یک حالت خاص و برنامه مخصوص دارد که در قاعده «امر بین الامرین» مندرج است و لذا تحولات کلی و جزئی که گاهی در زندگی افراد بوجود می آید در پیدایش تحولات اجتماعی مؤثر بوده و گاهی سبب تحولات و دگرگونیهای عظیم اجتماعی خواهد شد.

در اینکه شرایط و اوضاع محیط اجتماع، سازنده شخصیت افراد است و یا افراد سازنده و بوجود آورنده اوضاع محیط است، کاری به آن ندارم، قدر مسلم، تأثیر متقابل افراد و اجتماع به یکدیگر است، تجربه ها مکرر این را به اثبات رسانده. با قطع نظر از حقایق و دقایق بحثهای علمی و فلسفی و ... قرآن کریم در آیات زیادی به این حقیقت اشاره دارد، از جمله فرمود: «خداوند تغییر نمی دهد وضع اجتماعی را، مگر آنکه خود تغییر بدهند در اراده و تصمیم خود و نفسانیات خودشان.»<sup>۱</sup>

چه بسا افرادی که موجب تحولات زیادی در پدیده های علمی

۱ - سوره انفال، آیه ۵۳ و سوره رعد، آیه ۱۱.

و سیاسی و بوجود آورنده تمدن در ملتی یا مللهایی گردیده با اینکه اجتماع او و شرایط و اوضاع آن اجتماع که او در آن رشد جسمانی کرده و تربیت شده، ساختن او را به آن کیفیت و درخشندگی هرگز ایجاب نمی نموده، بلکه خلاف آن جهت را می طلبیده است. و عکس این معنا نیز فراوان دیده شده، خاطرات و پدیده‌ها و صفحات تاریخ پر است از نمونه‌های برجسته این حقایق و بهترین و گویاترین نمونه آن اعتقاد اکثر ملل جهان است با این اوضاع و شرایط موجود که همه از اصلاح آن عاجز گردیده‌اند، به اینکه: «یک فرد مصلح کل جهان خواهد آمد و تمامی نابسامانیها و ... را اصلاح خواهد کرد.»

تاریخ تحولات زندگی سوسن، از دو جهت قابل توجه و مطالعه و شایان دقت است:

یکی، از جهت فرازاها و نشیبهها و تحولات عظیم که در زندگی او رخ داده است.

دوم، از جهت اینکه چگونه او یکی از ستارگان فروزان آسمان انسانیت قرار گرفت و یکی از بانوان باشخصیت کم نظیر در تاریخ گردیده است.

اما از جهت اول: او تقریباً حدود سیزده سال در ناز و نعمت بود و با تجمّلات خیره کننده مادی در کاخ سلطنتی قیصر روم با انواع لذایذ، سروکار داشت و همه گونه وسایل رفاه ممکن و آرامش خاطر برایش فراهم بود. دستور و فرمان او بدون چون و چرا، در راه خواسته‌ها و تمایلات او اطاعت و عملی می گردید. او یک دوشیزه نور چشمی دربار قیصر روم بود.

کنیزها و کلفتها و خدمتگزاران فراوان در اختیار داشت. آموزگار و معلم با کمال مراقبت و مهربانی و توجه به پرورش و تربیت او داشتند. بعد از آن یک مدّت نسبتاً کوتاه، در آتش عشق دل و جاننش می سوخت و شب و روز با فرشتگان عشق در آسمان عشق، پر و بال می زد و چنان در این وادی از خود بیخود گردیده بود که ظاهر بینان و حتی اطّبا او را مریض غیر قابل علاج تشخیص می دادند. بستگان و خود قیصر از ادامه زندگی و بهبودی حال او مأیوس و ناامید شده بودند و بعد از آن یک دوران کوتاه دیگر که شاید کمتر از یک سال یا کمی بیشتر از یک سال دوران وصال مخفیانه و دوران نامزدی و یکی از شورانگیزترین دورانهای زندگی او نسبت به گذشته محسوب می شود. این دوران نیز دارد کم کم سپری می گردد و مقدمات یک تحوّل عظیم دیگر در زندگی او فرا می رسد.

از نظر مردم ظاهرین و افکار سطحی روزگار، سقوط او و دوران نشیب زندگی او فرا می رسد. و تیر حوادث بد وجود او را نشان گرفته و او را بسوی ذلّت و اسارت می کشاند.

اما در پشت پرده این ظاهر و در واقع و حقیقت خورشید سعادت و اقبال او دارد طلوع می کند و دارد بسوی آخرین مراحل کمالات قدم می گذارد. چه بسا حوادثی که در ایّام زندگی برای انسان رخ می دهد که در ظاهر شکل نامطلوب دارد و ناگوار و تلخ است، اما در واقع همانند دارویی تلخ و مفید، مایه حیات و موجب سلامتی و سعادت و لذّت بخش می گردد.

بنابراین، هرچه را که موافق طبع انسان نباشد و ذائقه انسان به او

تمایل نداشته باشد، نمی‌توان او را بد و باعث زیان و ضرر دانست و یا او را عامل بدبختی، سقوط و زیان آور تفسیر نماییم و چه بسا که در نیش، نوش موجود است و در نوش، نیشها نهفته است.

امور و حوادثی که در عالم واقع می‌شود، نباید نسنجیده مورد قضاوت قرار داد و با عجله و شتاب او را به غلط تفسیر نمود. اگر حادثه‌ای در عالم و در زندگی انسانها که ظاهراً به صورت بلا و عذاب و گرفتاری است اتفاق افتاد، نباید او را صد در صد به ضرر و زیان تفسیر کنیم. و یا اگر امری ظاهراً مطبوع و موافق خواسته‌های دل انسان نبود، نمی‌شود او را ملاک بدبختی و از شانس بد خود توجیه نماییم.

این گونه قضاوت‌های فوری و بدون مطالعه دقیق و ارزیابی صحیح و کامل و همه جانبه، کار نابخردان و جاهلان است که هر چیزی را موافق طبع و خواسته‌های حیوانی و نفسانی خود بیابند، خیال می‌کنند که سعادت و خوشبختی او در همان است و با عجله و شتاب به دنبال او می‌دوند و می‌روند و درباره نتایج و عواقب آن نمی‌اندیشند و اکثراً بعدها متوجه می‌شوند که گور و نابودی خود را به دست خود کرده و آماده کرده‌اند، تأسف و حسرت می‌خورند، اما دیگر کار از کار گذشته، حسرت و ندامت سودی ندارد.

پس، قضاوت صحیح و عاقلانه آن است که: در هر امر و حادثه از روی دانش و بینش اولاً مطالعه دقیق و عمیق و همه جانبه درباره آن حوادث و علت‌های بوجود آورنده آن بشود، زیرا در این عالم هیچ حادثه بدون علت وجود نمی‌یابد و ریشه اصلی همه گونه

حوادث در عالم و زندگی انسانها به یک سلسله علت یا علتها برمیگردد و از راه ارزیابی و پیدا کردن علتهای حوادث می توان به خوبی یا بدی آن حوادث پی برد و راه علاج و توجیه صحیح آنها را بفهمیم و در مرحله دوم نتایج و آثار آن حوادث باید بررسی و ارزیابی گردد، زیرا ضررآور بودن و یا زیانبار بودن هر حادثه، وابسته به نتایج و آثار آن می باشد و بعبارت دیگر: تمام حوادث و پدیده های جهان روی حساب دقیق علت و معلول انجام می گیرد و ملاک خوبی و بدی هر امری مربوط به آثار آن است که معلول علت خود می باشد.

باید از راه دانش و بینش صحیح و کامل آثار و نتایج پدیده ها و معلولات جهان را ارزیابی و مورد قضاوت قرار داد. فکر و درک ما محدود است و احاطه به همه جنبه های امور در حین وقوع آنها را ندارد. با عجله و شتاب زدگی قضاوت کردن دچار خطا و اشتباه گردیدن را در پی دارد.

برای مثال: نمونه عالی و روشن حوادث بسیار تلخ را که تلختر از آن هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت، در تاریخ اسلام در زندگی اهل بیت عصمت و طهارت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می بینیم. حوادث زندگی حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

اگر آن حوادث تلخ و ناگوار که بوسیله بعضی از همین بشر برای آن پاکان رخ داد نمی بود، آن حقایق عالی و درخشان و آن همه کمالات نامحدود و آن همه صفات زیبا و آن عشق و علاقه بی نهایت خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خدا و حقایق اسلام و آن اخلاص

و صداقت ایشان و آن مهربانیها، ایثارها، صبر و تحملها و پاکیزگیها و آن همه معنویات نامحدود ایشان و حقیقت و واقعیت ایشان و محور حق و حقیقت قرار گرفتن ایشان و الگوی کامل و بی نقص و عیب بودن ایشان، برای همه انسانها و... کی به این مقدار روشن و ملموس و غیرقابل تردید و انکار، برای همه ثابت می گردید.

اگر حضرت حسین بن علی و فاطمه علیها السلام و آن حوادث کربلا نبود، آن شجاعتها و آن مردانگیها و آن عشق بی نهایت او به خداوند و حقیقت و اسلام و آن فداکاری بی نظیر و منحصر به او و سایر صحنه های شورانگیز و عشق آفرین او نبود، کی و چگونه برای همه عقلها و سلیقه های بشری به این اندازة قابل تحسین و این جلوه های شکوهمندانه را داشت و کی این چنین مالک رقاب هر دو جهان می گردیدند.<sup>۱</sup> و از کجا آن همه زشتیها، منکرات و قساوتها تا بی نهایت برای دشمنان ایشان ثابت و روشن و آشکار می گردید، در صورتی که مردمان زمان وقوع آن حوادث تلخ، برخلاف آنچه که آن حوادث در پی داشته و دارد قضاوت می کردند، مگر اندکی از مردم که با خود آن خاندان وحی و رسالت در ارتباط بودند.

در مورد حادثه ای که در زندگی سوسن پیش آمده و اسارت و بردگی در سرنوشت او تا مدتی معین و محدود تقدیر گردیده تا نتایج

۱ - درباره نتایج حوادث کربلا برای اهلیت به بحارالانوار، ج ۴۴ و ۴۵، به خطبه های

اهلیت بعد از کربلا از جمله کلام حضرت زینب علیها السلام در جواب ابن زیاد علیه اللعنه: «ما رأیت الا جمیلاً» آنچه از جانب خدا مقدر شد و ما دیدیم آن را همه اش نیکو بود. بحارالانوار، ج ۴۵،

و آثار آن معلوم و مشخص نگردد و به وقوع نرسد، نمی توان جلوتر درباره زیانبار بودن و یا فواید آن قضاوت نمود. آنهایی که در حین وقوع آن حوادث درباره سوسن قضاوت می نمودند، یکی شاید می گفت: «تیر حوادث بد به او اصابت کرده و برای همیشه اسیر دست دشمن شد و از کاخ عزت و سلطنت بیرون کشیده شد و به روزگار ذلت و بردگی دچار گردید.» تمام این قضاوتها بعد از ظاهر شدن آثار و نتایج آن حوادث، غلط و اشتباه از آب درآمد، زیرا اگر آن حوادث در زندگی او پیش نیامده بود، آن سعادت جاودانی و آن شخصیت ممتاز که او را در ردیف «بزرگترین زنان تاریخ» قرار داد، نصیبش نمی گشت و بر اثر همان اسارت ظاهری بود که سوسن، مدال افتخار «مادر مصلح جهانی» را به نام خود اختصاص داد.

اما، اگر سوآلی به ذهن بیاید که اصولاً بردگی برخلاف فطرت آزادی خواهی و حریت انسان است و برای هر فردی طاقت فرسا است حتی حیوانات هم از بردگی و اسارت رنج می برند و تا حد امکان بلکه گاهی تا پای جان با آن مبارزه می کنند تا چه رسد به انسان که میل به آزادی یکی از مهمترین غرایز حیاتی او بشمار می آید، مخصوصاً یک فردی که زمانی گل سرسبد یک کشور و به قول معروف نور چشمی یک ملت بوده است و با قدرت و اقتدار همه گونه فرمانروایی کرده و در میان هزاران ناز و نعمت پرورش یافته است، برای چنین فردی اسارت شاید بالاتر از مرگ و گرانتر از نابودی تمام شود. برای طبقه زحمت کش گرچه بردگی، درد کشنده و عذاب الیم است و رنج آور و طاقت فرسا است، لکن باز هم چون همواره بر اثر

زحمت و ناراحتیهای فراوان که از طرف اربابان زر و زور سالها بر آنها تحمیل می‌شود و به آن رنج و درد خو گرفته‌اند و عادت کرده‌اند، شاید خیلی مشکل نباشد، زیرا سالها بر اثر کارهای طاقت‌فرسا و تحمیل مشکلات ناروایی که از طرف زورمندان و زرداران برای این طبقه مظلوم و ستم‌کش شده و می‌شود، روح و احساس آزادی خواهی در وجودشان گویا به فراموشی سپرده شده و تقریباً مأیوس و ناامید گشته، تن به بردگی و ذلت داده‌اند.

در مرحله اسارت هم بالاتر از رنج و عذابهای گذشته، چیزی نخواهد بود، اما در حادثه اسارت سوسن و افرادی مانند او که در مهد آزادی پرورش یافته‌اند، اسارت غیرقابل تحمل و عذاب دردناک است که جبران‌پذیر نخواهد بود.

جواب این سؤال این است که: یک نکته در اسارت سوسن وجود دارد و رمزی در کار او می‌باشد و آن نکته و رمز این است که خود سوسن قبلاً از جریان و برنامه کار و نتایج و آثار آن آگاهی کامل داشته و با اختیار و میل خود، بلکه با شوق و ذوق از این اسارت استقبال نموده است و با امر امام حسن عسکری علیه السلام اقدام به قبول اسارت کرده است. و نیروی عشق بود که بار سنگین اسارت را تحمل کرد.

عشق معجزه آفرین است و معجزه می‌کند. عشق از مرگ و نابودی هم نمی‌هراسد. برای عشق رنج، عذاب، درد، ذلت، عزت و امثال اینگونه الفاظ و عبارات، مفهوم و معنایی ندارد. او توجه به غیر از محبوب ندارد تا چیز دیگر را ادراک نماید و چیزی غیر از محبوب، وصال محبوب و جمال محبوب، برای عاشق قابل ادراک نیست؛



زیرا او از خود بیخود است. عاشق از خود بیخود، دیگر خود ندارد تا چیزی را درک کند. دست عاشق را قطع می‌کنند اما او لبخند زنان می‌گوید: «بخدا قسم! اگر دست مرا جدا کردید و بند از بندم را هم جدا کنید من از هدف جانبازی و حمایت دین و توجه به محبوب هرگز بقدر سر مویی کنار نمی‌روم.»<sup>۱</sup>

اما با یک حساب دقیق و واقع بینانه‌تر اگر رسیدگی کنیم، باید عنوان بردگی و اسارت را از روی حادثه زندگی سوسن برداریم و بجای آن عنوان واقعی را که آزادی و حرّیت باشد، روی آن بگذاریم. در واقع باید گفت: سوسن از اسارت و بردگی نجات پیدا کرد و از ذلت بردگی بیرون رفت و وارد مرز آزادی و حرّیت شد.

سوسن از اسارت، تثلیث و سه گانه پرستی و از اسارت شرک که از طرف اربابان کلیسا به او تحمیل شده بود، نجات یافت و رو به توحید و یگانه پرستی نموده و از اسارت خرافات و اوهام و اسارت تجملات مادّیت، خلاصی یافته، وارد محیط ایمان و حقیقت و پاکی و درستی شد. و از قید و بند ننگین مادّیت رهایی یافته، در عالم نور و معنویّت قدم گذارد و از سیاهچال جهل و نادانی بیرون آمده، بر کرسی رفیع عزّت علم و دانش و فضیلت تکیه زد. او تحمّل اسارت ظاهری و جسمانی را برای مدّت قلیلی نمود تا بر همه جهانیان امارت و بزرگی پیدا کند.

۱ - اشعار حضرت عباس علیّه السلام:

والله ان قسطتموا بمیني اني احامي ابدأ عن دینی

مادر مصلح جهان، تحمل رنج و ناراحتی بسیار مختصر و کوتاه مدّت را نمود تا بر تمام قلوب بشر و افکار انسانها برای همیشه و ابد حکومت نماید.

قدم گذاردن در راه این مفاهیم عالی و مقاصد ارزنده را نمی شود نام بردگی و اسارت بر آن گذارد، مگر اسارت و بردگی در لفظ و عبارات است؟ مگر حقیقت بردگی در همان الفاظ و عبارات خشک و بی معنا خلاصه می شود؟ یا بردگی در معنا و حقایق خارجی وجود دارد؟

آری! اگر از دیدگاه عوام فریبان استعمارگر و غربیان حيله گر و اربابان کلیسای جاه طلب نگاه کنیم که لفظ و عبارت بردگی را گرفته و نقطه ضعف و اشکال به خیال خودشان برای اسلام دانسته اند و می گویند بردگی برخلاف فطرت آزادی خواهی انسان است و اسلام را که دین فطرت می نامید، چگونه بردگی را امضاء نموده است و از این قبیل اشکالات برای منحرف کردن ذهن عوام الناس و رسیدن به مقاصد شوم استعماری خودشان می تراشند. در صورتی که خودشان هم خوب می دانند که گزاف می گویند و تهمت ناروا می زنند و ادّعی بدون حقیقت می کنند.

البته جواب اینگونه اشکالات و گزافه گوییها را دانشمندان عالیقدر اسلامی داده اند<sup>۱</sup> ولی باید گفت که: شما استعمارگران عوام

۱ - راجع به جواب از این اشکال، حضرت آیه الله علامه بزرگوار آقای سید محمد حسین

طباطبائی رحمته الله علیه در مقاله، مستنداً بحث فرموده اند و از آفتاب روشتر جواب اشکال را داده اند.

فریب! به نام آزادی، حقیقت بردگی را به مراتب شدیدتر و وحشتناکتر در جهان انسانی در هر گوشه و کنار به مردم تحمیل نموده‌اید. حقیقت بردگی که سلب استقلال و اراده و عمل است، شما بر مردم جهان تحمیل کرده‌اید. امروز مردم جهان گرفتار بردگی‌ای خطرناک و کمرشکن شده‌اند که نزدیک است از هستی خود سقوط نمایند و هرچه دست و پا می‌زنند تا قید و بندی را بگشایند به قید و بند محکمتر و تازه‌تر گرفتار می‌شوند.

در هر صورت، حقیقت این است که اسلام مردم را از بردگی نجات می‌دهد و راه را برای نجات از بندگی باز کرده بسوی آزادی به پیش می‌برد.

سوسن، از بندگی نجات یافت. امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: «ای سوسن! اگر مایل می‌باشی که این دوره وصال مخفیانه به دوران وصال آشکار مبدل گردد و صورت حقیقت رو پرده‌ای به خود بگیرد و از این صورت که یک مرتبه‌ای از غیب است، بیرون آید باید آماده تحمل گرفتاری و ناراحتی اسیری بشوی. در آن وقت که جدت قیصر لشکری فراهم می‌کند و به جنگ مسلمانان می‌رود، تو باید خودت را در لباس کنیزان در آورده و در صف آنها در آیی و به عنوان خدمتکاران وارد لشکر قیصر شوی و در این جنگ، لشکر قیصر با شکست روبرو می‌شود، تو هم با عده دیگر به اسارت و بردگی

→ به کتاب اسلام و انسان معاصر، ص ۵۹ مراجعه نمایید. البته در کتابهای دیگر نیز مطلب عنوان

شده است.

به دست مسلمانان دستگیر می شوی.

در آن هنگام که مردم ظاهرین و دنیاطلب تو را به بازار بردگان برای فروش می آورند و تو را که یک تار از موی سرت با آنچه که خورشید بر آن می تابد برابر، بلکه بالاتر است به قیمت و بهای ناچیز می فروشند، من خریدار تو هستم و تو را من خریداری می کنم. قیمت تو را غیر از من کسی نمی داند. ارزش واقعی تو نزد ما محفوظ خواهد بود.»

سوسن با کمال اخلاص و مسرت امر آن حضرت را پذیرفت و اطاعت کرد.

### ۳۱ (داستان اسارت سوسن از نظر تاریخ)

#### مطابق روایت:

مسعودی، در تاریخ «مروج الذهب» که یکی از کتابهای تاریخ معتبر است، می نویسد: امام هادی علیه السلام پدر امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۳۵ هجری از طرف متوکل عباسی از مدینه به شهر سامرا احضار گردید و در آنجا اجباراً اقامت نمود.

ولادت باسعادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۳۲ هجری در مدینه منوره اتفاق افتاده است و از همان سالها چنانکه در تواریخ اسلامی و خارجی می نویسند، جنگهای میان سپاه اسلام و روم شرقی یا شهر «بیزانس» که ترکیه فعلی باشد و روم غربی «ایتالیا» و متصرفات آن به وقوع پیوسته است، از جمله بطوریکه در کامل ابن اثیر

و منابع دیگر تاریخ نوشته‌اند، در سالهای ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۳ هجری، جنگهایی بین قوای اسلام و روم شرقی درگرفته و در خلال آنها اسیرانی از طرفین مبادله شده است، از جمله بطوریکه در تاریخ «العرب و الروم» تألیف فازیل فزیلی روسی، ترجمه دکتر محمد عبدالهادی شعیره، می‌نویسد: در سال ۲۴۷، بلکاجور سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند.<sup>۱</sup>

و همین کتاب می‌نویسد که: در جنگ عموریّه که معتصم عباسی به روم حمله برد و بعد از ویران کردن آن شهر که در عظمت و اهمیّت چیزی از قسطنطنیه کم نداشت. عده‌ای از روحانیون و شاهزادگان رومی اسیر شدند.<sup>۲</sup>

و باز ابن اثیر نیز طی حوادث سال ۲۴۹ هجری می‌نویسد که: جنگی میان مسلمین به سرکردگی عمر بن عبداللّه اقطع و جعفر بن علی صائفه با قوای روم که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت، روی داده است.<sup>۳</sup>

بنابراین اگر مادر بزرگوار امام زمان علیه السلام سوسن خاتون در سال ۲۴۸ هجری خود را در بین کنیزان و یا در میان اشراف روم قرار داده و اسیر شده باشد، مصادف است با سیزدهمین سال توقّف حضرت

۱- تاریخ العرب والروم، ص ۲۲۵، نقل از کتاب مهدی موعود، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲- تاریخ العرب والروم، ص ۲۲۵، نقل از کتاب مهدی موعود، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۳- مهدی موعود، ص ۱۷۵.

هادی علیه السلام در سامراء و شانزدهمین سال از عمر شریف امام حسن عسکری علیه السلام.

و بعداً می خوانید که امام هادی علیه السلام سوسن را به خواهرش حکیمه خاتون سپرد تا احکام دینی را به او بیاموزد و طبعاً مدّت چندی هم آن بانوی گرامی در خانه عمّه امام حسن عسکری علیه السلام بوده تا اینکه وسیله زفاف آنان فراهم و این وصلت بامیمنت انجام گرفته است و موجب پیدایش بزرگترین راز آفرینش گردیده است.

پروفسور «هانری کرین» استاد فرانسوی دانشگاه تهران در کتابچه‌ای که به زبان فرانسوی به نام «امام منتظر» نوشته و با مطالعات عمیق خود در تاریخ و فلسفه اسلام و شیعه مطالب ارجداری راجع به حضرت ولی عصر علیه السلام در آن رساله آورده است و قسمتی از آن در چند شماره روزنامه آذربایجان سال ۱۳۳۸ و شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات چاپ و منتشر شده است.

نیز می نویسد: «هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام در عنفوان شباب بود و رشد و کمال سنی می نمود، یک شاهزاده خانم از اهالی بیزانس موسوم به نرجس «سوسن» و یا نرگس خاتون او را در عالم رؤیا دید. این بانوی معظمه در عالم خواب از جانب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مادر ائمه اطهار علیهم السلام به دین اسلام تشرف یافت و این کیش معنویت را پذیرفت، یعنی مذهبی را قبول کرد که روزی بین عموم افراد در جهان نوین و در زیر فلک نوین صلح و صفا برقرار خواهد نمود.

نرجس خاتون «سوسن» در عالم رؤیا امام جوان را زیارت

می نماید تا نامزدی را که قسمت و نصیب او شده بود بشناسد ...  
 در این موقع حضرت مسیح علیه السلام دختر خود را به ذریه حضرت  
 محمد صلی الله علیه و آله می دهد و آنگاه در اعماق وجود این زوج و زوجه جوان،  
 وحی و الهام ربّانی انجام می پذیرد. برای وصال و اتصال این زوج و  
 زوجه مطهره چند سالی بیش وقت لازم نبود و پس از آن نرجس  
 خاتون «سوسن» برای پیوستن با نامزد خود یعنی به امامی که در عالم  
 رؤیا دیده بود به طیب خاطر رضا داد جزو اسیران به بازرگانی که با  
 کشتی به جانب بیزانس آمده بود به فروش رسد. از این وصلت  
 مسعود، فرزندی قدم به عرصه وجود نهاد. فرزندی اسرارآمیز که انواع  
 مخالفین او و مخالفین همیشگی سنی او و مورّخین عیب جو حتی  
 وجود او را نیز منکر می گردند.

همین فرزند، امام دوازدهم و سیمایی است که هیئت دوازده امام  
 و چهارده معصوم را کامل می نماید. او قائم است که وجود غائب او  
 نیز حکومتهای عالم را دچار اضطراب ساخته است. هنگامیکه پدر  
 جوانش جهان را بدرود گفت، وی فقط پنج یا شش سال داشت و در  
 این هنگام مسئولیتهای خطیری را که بعهده گرفت و برای ایفای  
 وظایف قطعی با معرفت و وجدانی که فقط فرشتگان و ملائک خفی  
 در ورای حجاب وجود کودکی خردسال قادر به اجرای آنند به  
 مجاهدت پرداخت. و سپس در پس پرده غیب نهان گشت تا خود را  
 از چنگ مخالفین ابدی خلاصی بخشد و قدم در عالم و اوضاع و  
 احوال اسرارآمیزی نهاد.

هیئت چهارده معصوم واجد جمیع قدرتهای جمالی، ازلی

و ابدی و به عنوان نمونه عالیّه آن دیده شده، این امر و حقیقت راز بدیع و اسم اعظم و تقوی است که معمول و منبعث از سیمای امام دوازدهم است و به سالک طریق عرفان و معرفت جستجوی امام عصر خود را تکلیف می نماید. و عبارت از نوع وجد و هیجان نهانی که موجب شعشعه و تلالؤ چراغانی شب پانزدهم شعبان می گردد.<sup>۱</sup>

### ۳۲ (اخباری از نواحی بغداد)

شاید یکی از بامدادهای روزهای بهار بود که در دشت و بیابان و در چمن و گلستان و در لب جویبارها و در حاشیه و کنار خیابانها و میان باغچه های منازلها، بالاخره در هر گوشه و کنار طبیعت گلهای زیبا به رنگهای مختلف خودنمایی می کردند.

زمین سرسبز و خرم بود و روی برگهای گل و برگ سبزه ها و اوراق اشجار که در کنار دجله فرات در نواحی شهر بغداد بودند، قطرات شبنم، مانند مروارید درشت و شفاف، درخشندگی مخصوص داشتند. اشعه طلایی رنگ خورشید که تازه از آسمان بسوی زمین جاری شده بود و بر سر مناره های بلند و درختان و کم کم لب بام خانه ها و از آنجا بر سر هر گل و گیاه تابیده بود و در برافروختن و شفافیت دانه های شبنم اثری بسزا داشت.

وزش نسیم لطیف و ملایم صبحگاهی، برگهای گل و گیاه و اوراق اشجار را به حرکت در آورده و قطرات شبنم که بر اثر تابش نور

۱ - کتاب مهدی موعود به نقل از روزنامه آذربایجان، چاپ تهران، شماره ۲۷.



خورشید و حرکت برگها جلوه‌های مختلف و رنگارنگ بخود می‌گرفت و بر روی صفحه برگها می‌رقصیدند و هر بیننده‌ای را متوجه به خود می‌نمودند. گویا آن سرزمین، نوعروسی بود که تازه از آرایشگاه با صد ناز و کرشمه بیرون آمده و تاج از گل بر سر نهاده و پیراهن از حریر و دیبایی سبز بر تن کرده و بوسیله مرواریدهای شفاف زینت داده شده و آهسته آهسته با متانت قدم‌زنان بسوی حجله‌گاه داماد می‌رفت.

بلبلان و پرندگان زیبای دیگر با نشاط فراوان در اطراف معشوق خود سازهای موسیقی می‌نواختند. حشرات دشت و بیابان هر یک به زبان مخصوص خود اظهار شادی می‌کردند؛ حتی ماهیان دجله شور و شوقی داشتند و از کثرت شوق و نشاط گاهی سر از آب بیرون آورده و بسوی هوا پرواز می‌نمودند و بزودی به طرف آب دجله سرازیر برمی‌گشتند. شاید می‌خواستند با یک پرواز و مسافرت کوتاه اخبار خارج از دجله را بدست آورده و برای هموعان و هموطنان خود خبر بدهند و شاید آن روز ماهیان دجله فرات در انتظار آمدن مهمان عزیز و تازه واردی بودند که قبلاً بوسیله پیکهای دریایی به آنان اطلاع رسیده بود و بدینوسیله می‌خواستند از واقعه بسیار مهم که در کنار دجله رخ می‌داد، اطلاع حاصل کنند.

ماهیان از اعماق دجله می‌دیدند که خورشید آن روز در سرزمین بغداد و مخصوصاً در کنار دجله، تابش و نورافشانی و درخشندگی و جلوه دیگری دارد که تاکنون به این تابندگی و نورانیّت و درخشش کمتر دیده شده است. و باز فهمیده بودند که موجودات آبی و خشکی

که در نواحی دجله بغداد زندگی دارند، آن روز حالت وجد و سرور و حالت غیر عادی دارند که سابقه نداشته است. از روی این علامات و علامات دیگر و گزارشات پیکهای آبی راجع به کشتیهایی که بسوی بغداد در حرکت بودند. ماهیان دجله پی برده بودند که آن روز در محیط خارج دجله و محوطه کنار بغداد، اتفاق عجیب و خبر اسرارآمیزی رخ خواهد داد.

### ۳۳ (بازار برده فروشان)

بعضی از آدمیزادگان که در سرزمین بغداد زندگی می‌کردند و بعضی از اشراف زادگان و کاخ نشینان شهر بغداد با لباسهای فاخر و اعصاب آرام آهسته آهسته و قدم زنان در میان محوطه کنار دجله که بنام بازار برده فروشان معروف بود وارد شدند. و مقارن ورود مشتریان به آن بازار از دور طلیعه کشتیهای تجارتی که حامل یک عده اسیران و کنیزان رومی بودند، نمودار گردید.

مشتریان با شوق و ذوق، کشتیها را به یکدیگر نشان می‌دادند و منتظر بودند که در اولین فرصت و رسیدن کشتیها و پیاده شدن سرنشینان آنها کنیز زیباروی و باکمال و مورد علاقه خود را انتخاب نموده از فروشنده آن خریداری کنند.

کشتیها نزدیک شدند و در کنار دجله قرار گرفتند و در جای مخصوص خود توقف کردند. سرنشینان آنها یک یک از کشتی پیاده شدند و در محوطه و بازار قدم گذاردند. مشتریان هم مراقب هر یک از کنیزان بودند و با کمال دقت می‌نگریستند تا اینکه تمام بردگان از

جلو چشم مشتریان عبور کردند و در صف و جایگاه خود قرار گرفتند. در بین تمام این بردگان، تنها یک موجود نجیب و باعفت و حیا که از دیگران ممتاز و مشخص بود دیده می شد که تا می توانست خود را در لابلای اسیران دیگر مخفی می کرد و سعی و کوشش فراوان داشت که چشم مشتریان به او آشنا نگردد و صورت او را نبینند.

صاحب آن کنیز، پیرمردی بود بنام عمر بن زید برده فروش. او هم کنیز را به حال خود واگذارده بود و موافق میل و خواسته کنیز رفتار می کرد، اما در عین حال به کنیز اصرار می داشت که یکی از مشتریان را بعنوان مالک و صاحب اختیار خود انتخاب نماید؛ اما کنیز هیچ یک از مشتریان موجود را نمی خواست. عمر بن زید سخت ناراحت بود، زیرا خوف آن را داشت که آن روز کالای تجارتي او به فروش نرسد و از منافی که در نظر داشت باز ماند.

یکی از مشتریان اشراف حتی حاضر شد که آن کنیز را به قیمت سیصد دینار که بیش از حدّ اعلاّی قیمت یک کنیز بود خریداری نماید و می گفت که: «من برای خاطر عفت و نجابت که از او می بینم این مبلغ را می دهم.» اما کنیز قبول نمی کرد و سخت امتناع می ورزید و اظهار می داشت: «اگر مرا به این مشتریان موجود و حاضر بفروشی خود را در خطر مرگ و نابودی قرار می دهم.»

عمر بن زید گفت: «ای کنیز! چاره چیست باید قبول کنی و من ناگزیرم تو را بفروشم.»

کنیز در جواب گفت: «چرا شتاب می کنی، بگذار خریداری پیدا شود که قلب من به وفا و امانت او آرام گیرد.»

درست در همین وقت و ساعت بود که بشر بن سلیمان برده‌فروش وارد بازار برده‌فروشان گردید. او مردی بود ساکن سامراء و همسایه امام علی النقی علیه السلام و از اولاد انصار و از دوستان خاندان پیغمبر بود. امام علیه السلام به او بذل عنایت و محبت می‌فرمود، زیرا او مردی پاکدل، پاکدامن، باتقوی و با معرفت بود.

یک روز امام علی النقی علیه السلام غلام مخصوص خود را که بنام کافور خوانده می‌شد، به طلب او فرستاد و او را به خدمت امام علیه السلام احضار کرد.

امام علیه السلام به او چنین فرمود: «ای بشر! تو از اولاد انصار می‌باشی و دوستی شما نسبت به ما اهل‌بیت پیغمبر همیشه برقرار است، بطوریکه فرزندان شما آن را به ارث می‌برند و شما مورد وثوق و اطمینان ما می‌باشید. امروز می‌خواهم تو را به فضیلت افتخارآمیزی آراسته نمایم که در مقام دوستی و این رازی که با تو در میان می‌گذارم بر سایر شیعیان پیشی‌گیری.»

پس از آن، امام علیه السلام نامه‌ای را به خط و زبان رومی نوشت و آن را سر به مهر کرده و همراه یک کیسه زر که محتوی دویست و بیست اشرفی بود، به او سپرد و فرمود که: «به شهر بغداد می‌روی و در صبح فلان روز در سر پل فرات، بازار برده‌فروشان، باید حضور یابی. در میان اسیران و کنیزان آنجا، نگاه کن، شخصی بنام عمر بن زید برده‌فروش را پیدا کن. او صاحب کنیزی است که اوصاف زیاد دارد.» حضرت اوصافش را شرح داد و از جمله فرمود: «آن کنیز دو لباس حریر پوشیده و خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان بدور

نگاه می‌دارد و راضی به مشتریان نمی‌شود و بیشتر مشتریان آن روز فرستادگان اشرافی بنی عباس هستند.

ای بشر! در آن وقت گوش فرا دار! می‌شنوی که آن اسیر صدایش به ناله بلند است و از پشت پرده رقیق بر اسارت و هتک احترام خود می‌نالد. یکی از مشتریان حاضر می‌شود که او را از عمر بن زید به قیمت سیصد دینار برای خاطر نجابت و عفت او خریداری کند.

کنیز به آن مشتری خواهد گفت که: «اگر تو از نظر حشمت و مقام همانند حضرت سلیمان بن داود باشی من به تو رغبت ندارم و بیهوده مال خود را تلف مکن.»

فروشنده می‌گوید: «ای کنیز! چاره چیست؟ من باید تو را بفروشم.»

کنیز در جواب می‌گوید: «چرا عجله داری؟ بگذار کسی پیدا شود که قلبم به امانت و وفای او اطمینان پیدا کند.»

### ۳۴ (نامه مسرت بخش)

در این هنگام در نزد فروشنده برو و بگو: «من نامه لطیفی از یکی از اشراف همراه دارم که به خط و زبان رومی نوشته است، کرم، وفاء، شرافت و امانت خود را در آن شرح داده است. نامه را به کنیز نشان بده تا درباره نویسنده آن بیندیشد. اگر بوی مایل گردید من از جانب او وکیل هستم که از شما این کنیز را خریداری نمایم.»

بشر بن سلیمان می‌گوید: آنچه را که امام دهم علیه السلام فرمود انجام دادم. در آن لحظه، نامه را بدست کنیز دادم و با تمام صفات

و خصوصیات که امام علیه السلام به من شرح داده بود، بدون کم و زیاد همه را در او یافتم. چون نگاه آن کنیز به نامه حضرت افتاد، سخت بگریست.

پس از آن رو به عمر بن زید نموده، گفت: «اگر مرا به صاحب این نامه نفروشی بخدا قسم که خود را هلاک می‌کنم.»

بشر بن سلیمان گفت: «در تعیین قیمت او با فروشنده صحبت زیاد کردم تا به همان مبلغ دو بیست و بیست اشرفی که امام علیه السلام داده بود بدون کم و زیاد راضی گردید و کنیز را به من واگذار نمود.

کنیز بسیار خندان و خوشحال گردید و با شوق و ذوق فراوان به همراه من قدم برمی‌داشت. تا زشتیدیم به منزل که در یکی از مسافرخانه‌های شهر بغداد گرفته بودم. نامه امام هادی علیه السلام را از جیب بیرون آورده می‌بوسید و به روی چشم خود می‌نهاد و بر سر و صورت خود می‌کشید.»

گفتم: «ای کنیز! از کار شما در شگفتم! نامه را می‌بوسی که صاحب آن را ندیده و نمی‌شناسی؟»

او به من گفت: «ای کم معرفت! گوش فرا دار و دل سوی من بدار تا خود را به تو معرفی کنم و داستان خود را برایت بیان نمایم.

من، ملیکه «سوسن» دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم. مادرم از فرزندان شمعون الصفاء، وصی حضرت عیسی است. سرگذشت و داستان من اسرارآمیز و شنیدنی است.»

پس از آن، داستان خود را چنانکه در گذشته خواندید برای بشر بن سلیمان بیان فرمود تا رسید به جایی که فرمود: «چون به امر امام

حسن عسکری علیه السلام وارد صف اسیران شدم و در میان لشکر جدّم قیصر بودم. در این هنگام پیشقراولان اسلام مطلع گردیدند و ما را اسیر گرفتند و کار من بدین گونه که دیدی انجام گرفت. اما تاکنون بجز تو کسی از راز من خبر ندارد و به کسی نگفته‌ام که من دختر قیصر روم هستم.»

بشر بن سلیمان پرسید که: «زبان عربی را از کجا آموختی؟»  
پاسخ داد که: «جدّم قیصر در تربیت من همّت و کوشش زیاد داشت. آموزگار و معلّمین متخصص که چندین زبان را می‌دانستند<sup>۱</sup> برای تعلیم و تربیت من مقرر کرده بود و از جمله زبانها، زبان عربی را بخوبی آموختم.»

### ۳۵ (سودجویان بی‌انصاف)

ریحانه، سوسن و یا ملیکه که بعد از اسارت به نام نرجس و یا نرگس خوانده می‌شد از این پیش آمد و رویداد در زندگی خودش هیچگونه ناراحتی و نگرانی نداشت.

او که در کنار پل برده فروشی بغداد و در بازار برده فروشان مورد خرید و فروش قرار گرفت و قیمت او دو بیست و بیست اشرفی تعیین شد، بخوبی می‌دانست که فروشندگان او کسانی بودند که گوهر گرانبها را از مهره‌های بی‌ارزش تشخیص نمی‌دهند و کسانی که انگیزه

۱ - مهدی موعود، ص ۱۹۰. راجع به نامهای متعدد سوسن و علت تعدد آن در آخر داستان

می‌خوانید، ان شاء الله.

سودجویی و منفعت طلبی آنان نیروی معرفت و بصیرت و درک حقائق را در وجودشان مغلوب و مقهور قرار داده و کمتر توجهی به ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی و حقیقت و واقع ندارند.

او می دانست که این قیمت از نظر ظاهر بازار به عنوان یک کالای مادی از جهت جسمی روی او واقع شده است و خریدار او خواسته که بازار سیاه بوجود نیاید. و سودجویان بی انصاف نرخ متاع خود را افزایش ندهند و می داند که خداوند او را بدین وسیله نیز به راه کمالات معنوی و حقیقی، راهنمایی فرمود، زیرا که اگر پای جان و معنویت و ایمان و تقوی در میان نباشد، اگرچه انسان از بزرگترین خاندان بشری هم باشد و دارای هرگونه موقعیت اجتماعی باشد، قیمت او در حدود ناچیزی تعیین خواهد شد. چنانکه در داستان فروش حضرت یوسف پیغمبر نیز این حقایق و امثال آن منظور بود. و اگر حساب معنوی و ایمان و تقوی و فضیلت بر جسم افزوده شد آن وقت است که قیمت یک انسان را با متاع قلیل دنیا و آنچه در دنیا است نمی شود معلوم ساخت.<sup>۱</sup>

سوسن از این واقعه درسهای زیادی آموخت و از جمله دانست که

۱ - در روایت هشام ابن الحکم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در یک عبارت حدیث:

«اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة...» آمده و در عبارت دیگر: «فلیس لأنفسکم ثمن الا الجنة...» آمده است. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۴ و ج ۷۵ چاپ بیروت، ص ۳۰۳ و ۳۰۶.

خلاصه معنا اینکه: برای بدنها و جانهای شما ثمن و قیمتی نیست مگر بهشت، پس آنها را به غیر

از بهشت به چیز دیگر نفروشید.



به جمال و زیبایی جسمی و حسب و نسب و سایر اعتبارات دیگر مادی نباید تکیه کرد و به آنها مغرور گردید. و فهمید که اعتبارات مادی و دنیایی برای انسان، مقام و شخصیت قابل توجه و ارزش نمی آورد. و آنچه که ملاک برتری و ارزش و شخصیت انسان است فضایل اخلاق و ایمان و تقوی است.<sup>۱</sup>

او باز دانست که تا آدمی صحنه‌های مختلف و رویدادهای زندگی را نبیند. زشت و زیبا و خوب و بد آدمیزادگان را نمی‌شناسد. این موجود پاک و بی‌آلایش که تاکنون از پشت پرده عفت و حدود حرم‌سرای بی‌همه آدمیزادگان خوشبین و نیک اندیش بود و همه را فرشته‌سیرت و نیک خوی می‌دانست، اما توجه نداشت که همین موجود ظاهراً بنام انسان، اکثراً دنیاپرست و سودجو که گوهرهای تابناک و درخشنده انسانیّت را به متاع بی‌ارزش و قلیل و به چند درهم معدود، معاوضه می‌کنند.

این مردم، همانهایی هستند که یک روز حضرت یوسف پیغمبر و پیغمبرزاده پاک و معصوم را با آن جمال، کمال، حسب، نسب و معنویت که داشت روی حساب عدم معرفت و انگیزه سودجویی در مقابل چند درهم معدود و ناچیز فروختند. این مردم یوسف شناس نیستند و به مقام یوسفی در نزد پروردگار جهان آشنایی ندارند. بقدری طبایع حیوانی بر این مردم چیره شده و عاشق دنیا و مادیّت می‌باشند که نمی‌دانند یوسف شدن و یوسف بودن چه ارزشی دارد.

۱ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

این بشرهای حیوان سیرت همه چیز و همه فضایل انسانی را و صفات یوسفی را به آسانی فدای شهوات پست و خواسته‌های مادی خود می‌کنند.

پس، به این مردم جاهل و این هموعان سنگدل نباید دل بست. از این سودجویان از خدا بی‌خبر باید دل برگرفت و به خدای مهربان و آفریدگار محبوب جهان، دل ببندیم. به او باید امیدوار باشیم، زیرا او است که مهربانیهای نامحدود و در دوستی و وفا استوار و محکم است، بندگان را دوست می‌دارد و از همین جهت است که آنان را به راه خیر و صلاح دعوت کرده و از راه فساد و شرّ نهی فرموده است و پیامبران گرامی خود را برای ارشاد و راهنمایی آنان ارسال فرموده و نعمتهای بیشمار برای آنان آفریده است و با اینکه این بندگان جاهل و نادان، نافرمانی و معصیت او را می‌کنند و مخالفت دستورات سعادت بخش او را می‌نمایند، اما او همچنان در بذل و بخشش و اعطای نعمتهای خود و راهنمایی و ارشادشان بی‌دریغ محبت و لطف می‌فرماید، در صورتی که آفریدگار توانا هیچگونه نیازی به مخلوقات خود ندارد و از همه کائنات و موجودات غنی و بی‌نیاز است. همه به فیض و لطف و احسان او نیازمندند.

آه! که او چه خدای حکیم و مهربان است. تمام محبت‌ها از او سرچشمه گرفته و اگر محبت‌ها و عشق و علاقه‌های تمام مادران و پدران به فرزندان خودشان و هر چه ... بنام محبت و علاقه در عالم وجود دارد همه را در یک جا جمع کنیم و بروی هم انباشته نماییم، هر مقدار بزرگ می‌شود، هزاران بار هم آن را بزرگتر نماییم، باز

در مقابل دریا‌های محبت و لطف خداوند نسبت به کوچکترین و ناتوانترین بندگانش چون نسبت یک قطره بسیار کوچک است در برابر یک اقیانوس بی انتها.

سوسن این درسها را می آموزد و با اعماق جانش در پیشگاه آفریدگار جهان در حال راز و نیاز است:

«بار پروردگارا! ای آفریدگار محبوب! در این مرحله حساس زندگی که سخت ترین و دردناکترین روزگار من بشمار می آید و در روز بردگی و اسارت من بزرگترین درسهای حکمت و معارف را به من آموختی و اگر این روزگار که ظاهراً سیاه و تاریک و غم انگیز است، در سرنوشت من مقدر و مقدر نفرموده بودی در راه معارف تو چنین استاد نمی شدم.

ای حکیم توانا و مهربان! تویی که در صفحات و اوراق دفتر زندگی و حیات انسان و در سینه روشن روزگار درسهای آموزنده و مطالب زیبا و تربیت کننده نوشته و از اولیا و پاکان درگاه تو که به امر تو مردم را به خواندن کتابهای تشریحی تو دعوت می فرمایند، همچنان به خواندن کتاب تکوینی تو نیز ارشاد می فرمایند و از راه آیات آفاقی و آیات انفسی انسان را بسوی خود راهنمایی فرموده.

اما افسوس که این بندگان غافل توجه ندارند و درس معرفت نمی آموزند مگر یک عده قلیل با اینکه این کلاس به روی همه گشوده شده است.

ای خدای محبوب! بعد از این من جز در مقابل تو و در برابر اولیای تو به هیچ قدرت و موجودی تعظیم و کرنش نمی کنم و به غیر

از دامن کبریایی تو به هیچ موجودی دیگر پناهنده نمی شوم و از همه خلایق به غیر از آنانکه تو مرا به اطاعتشان فرا خوانده‌ای و امر فرموده‌ای دل بریده و به پیشگاه مقدس تو آورده و تنها به تو دل می بندم.

پروردگارا! تو را به حق برگزیدگان درگاهت قسم می دهم که مرا در این راه هدایت و هدف مقدس، کمک و یاری فرما و عنایات خاصه خود را از من دریغ مفرما.»

### ۳۶ (دورنمای شهر محبوب معشوق)

سوسن که افکارش در میان دریا‌هایی از نور و معرفت شنا می کرد و با راز و نیاز در پیشگاه پروردگار سروکار داشت و سرتاسر وجودش از عشق و شوق لبریز بود، ناگاه به او بشارت داده شد که دیوارها و دورنمای شهر محبوب «سامراء» پیدا است. و بام خانه دوست در میان خانه‌های دیگر شهر، نمودار است.

آه! که در آن لحظه، چه نشاط و چه شوق و ذوقی و حالتی در وجود او پیدا شد؟ و چه وجد و سروری در خود احساس نمود؟ به! به! که شهر محبوب در نظر او چقدر زیبا مجسم گردید؟ تنها او می داند و خدایش که در آن لحظه و ساعت چه عالمی داشت؟ و چه حالتی پیدا کرد؟ و قبل از آنکه جسم لطیفش وارد شهر محبوب بشود جان و دل سوخته‌اش با یک دنیا شوق و ذوق وارد شهر معشوق گردید. و به گرد بام دوست طواف کرده پس از آن وارد منزل معشوق شد و محبوب خود را در برگرفت و در همان عالم روحانی محبوب

نیز به استقبال سوسن عزیزش و عاشق دلسوخته خود به خارج شهر آمد و به او خیر مقدم و مرحبا و صد آفرین فرمود.

سوسن در ظاهر به اتفاق بشر بن سلیمان وارد شهر سامراء گردید، اما در واقع به همراه محبوب خود وارد شهر شد.

هوای لطیف و مطبوع شهر سامراء به آن موجود لطیف و زیبا، خیر مقدم گفت. گلها نثار مقدمش کرد و از در و دیوار شهر به زبان تکوین صدای آفرین و «فتبارک الله احسن الخالقین» بلند شد.

زمین سامراء از افتخار ورود مادر مصلح جهانی بر خود بالید و بر سایر اقطاب جهان به این افتخار عظیم برتری و شرف یافت و مورد چشم انداز و امید و آرمان همه ملل جهان تا روز قیام فرزند برومند سوسن قرار گرفت.

سرزمین سامراء پس از ورود سوسن در آن، کوی عشاق جهان و محل توجه افکار روشن و بلند مرتبه انسانیت است. سوسن خیابانها و کوچه های شهر را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و به در خانه دوست رسید. اجازه ورود به منزل برای او و همراهش صادر شد و پس از آن سوسن جزو سراپردگان توحید و محرمان راز آفرینش و ملکوت عالم خلقت بشمار آمد.

### ۳۷ (شخصیت برده در اسلام)

پیش از اینکه ملاقات امام هادی علیه السلام را با سوسن و چگونگی رفتار امام را با او بررسی کنم، اجازه بدهید فصلی مختصر درباره شخصیت برده در اسلام را عنوان نمایم. گرچه این فصل از اصل

داستان بیرون است، اما توجه به این مطلب و تحقیق و بررسی این موضوع در شناخت شخصیت و مقام سوسن فوق العاده مؤثر می باشد و ارزیابی شخصیت او به دانستن این موضوع به مقداری زیادی مربوط است. و در ضمن دروغ پردازیهها و تهمت های ناجوانمردانه مغرضین و دشمنان دین مقدس اسلام که موضوع بردگی و جواز خرید و فروش برده را در اسلام به خیال خودشان یکی از نقاط ضعف و اشکالات بر اسلام می دانند روشن گردد. اینک، توجه شما را به بیان مطلب جلب می کنم:

هر کس مختصر آشنایی با قرآن کریم و گفتار و رفتار پیشوایان معصوم اسلام علیهم السلام داشته باشد به روشنی می داند که دین مسبین اسلام راجع به وحدت جنسی بشری در پیدایش و زندگی و مرگ و در حقوق و وظایف و بالآخره در دنیا و آخرت با کمال صراحت سخن گفته و وحدت و برابری را اعلام می دارد و تنها چیزی که موجب برتری و فضیلت یکی بر دیگری در نزد پروردگار می باشد، تقوی و پرهیزکاری است. در حقیقت و واقع، اسلام یک جنبش و حرکت عظیم برای انسانیت است که در تاریخ نظیر آن دیده نشده و هرگز دیده نخواهد شد. تا کنون در مرتبه و مقامی قرار گرفته که دست قوانین ساخته بشر هرگز به آن نخواهد رسید، زیرا که آنچه را قوانین بشری در انقلاب کبیر فرانسه و دنبال آن بطور نظریه گفته اند، اسلام بهتر از آن را بصورت عمیقتر و برتر در چندین قرن پیش، عملی نموده است، از جمله:

در مورد وحدت جنس بشری از نظر اصل و ریشه با کمال

صراحت چنین بیان می‌فرماید: «براستی که انسان را از مایه‌ای از گل آفریدیم و سپس آن را بصورت نطفه در قرارگاهی استوار نمودیم و پس از آن نطفه را خون بسته و خون را گوشت پاره گردانیدیم و گوشت را استخوان ساختیم و پس از آن استخوانها را با گوشت پوشانیدیم، آنگاه او را به خلقت دیگر و صورت دیگر پدید آوردیم پس بزرگ خداوندی که احسن الخاقین است.»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را بصورت قبیله‌ها و ملت‌ها قرار دادیم و به تیره‌ها و دودمان‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید و همانا گرامیترین شما در نزد خدا، پرهیزکارترین شما می‌باشد.»<sup>۲</sup>

این دو آیه شریفه قرآن کریم و آیات دیگر مشابه آنها، با صراحت تمام و قاطعیت بیان می‌کند که همه افراد انسان بدون هیچگونه امتیازی از سرچشمه واحد و از یک اصل و ریشه بوجود آمده‌اند و برای هیچ فردی و هیچ ملتی از جهات رنگ، نژاد، حسب و نسب و سایر جهات برتری بر دیگران نیست. تنها امتیاز و برتری بر دیگران از آن پرهیزکاران است و بس.

بعبارت دیگر: همه اقوام و ملل جهان که بنام انسان خوانده می‌شوند، به هر رنگ و زبان و در هر مقام و موقعیت و در هر قاره و محیطی که زندگی می‌کنند همه با یکدیگر برابر، مساوی و با هم برادر

۱ - سوره مؤمنون، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

و از یک پدر و مادر هستند. و هر فردی که روح تقوی و عمل شایسته‌ای بیش از دیگران داشته باشد، او در نزد خدا گرامیتر خواهد بود.

رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله هم فرمود: «آگاه باشید که هیچ فرد عرب را بر عجم و هیچ فرد عجم را بر عرب و دارای هیچ رنگی را بر رنگ دیگر برتری و امتیازی نیست. مگر بوسیله تقوی.»<sup>۱</sup>

با این بیان، دین مقدس اسلام، همه افراد بشر را از هر جهت مساوی و برابر شناخته است و خوشبختانه اسلام تنها به جنبه لفظی و قانونگذاری اکتفا نکرده بلکه دوش به دوش بیان قانون در مورد اجرا و عمل هم قرار داده است.

در آن زمانی که در سر تا سر دنیا و از جمله در جزیره العرب طبقه بردگان غیر از طبقه آزاد و احرار بودند، پیشوای عظیم الشان اسلام دختر عمه خود زینب بنت جحش را که از بزرگترین خاندان عرب و قریش و از خانواده هاشم بود به غلام خود بنام زید تزویج کرد. در صورتی که مسأله تزویج، یکی از مسایل حساس و مهم اجتماعی در هر زمانی مخصوصاً در جزیره العرب آن زمان بوده و می باشد و در این مسأله، مساوات به نهایت درجه و مرحله خود می رسد و هیچ کس بجز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هیچ نیرویی غیر از نیروی دین اسلام، نمی توانست این معجزه را انجام دهد. و حتی امروز هم در کشورهای غیر اسلامی هیچ قدرتی نتوانسته این موضوع را عملی سازد.



از باب نمونه: در کشور آمریکا، کشور چشم و چراغ آدمکها که به حکم قانون آن کشور، موضوع بردگی را لغو کرده است و سر و صدا به راه انداختند و اظهار افتخار چنین قانون را نمودند، باز می بینیم که بیچاره سیاهپوستان تنها به جرم سیاهپوست بودن نه تنها حق ازدواج با سفیدپوستان را ندارند، هرگونه سفید پوست که باشد، بلکه تا امروز هم حق ندارند در کافه ها و تفریحگاههای سفیدپوستان شرکت کنند. و در اتوبوسها و وسایل نقلیه عمومی نمی توانند با سفیدپوستان کنار هم در یک صندلی بنشینند و ورود سیاهان به مهمانخانه ها، هتلها و مجامع عمومی سفیدان ممنوع است.

اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ابتدای هجرت به مدینه موضوع اخوت و برادری را بین اصحاب خود برقرار نمود، انصار و مهاجرین با هم عقد برادری جاری کردند. از جمله: عموی او حضرت حمزه سیدالشهداء و غلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنام زید برادر شدند، ابوبکر با خارجه بن زید، خالد بن زویحه خثعمی و بلال حبشی دو برادر بودند. البته این برادری که به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بین آنها برقرار شد تنها در لفظ و جنبه تشریفاتی نبود، بلکه رابطه و پیوند زندگی بود که معادل پیوند با خون و همانند پیوندهای خویشاوندی در جان و مال و همه مظاهر زندگی تجلی می کرد.

و باز رسول اکرم صلی الله علیه و آله غلام خود زید را، رئیس سپاهی در جنگ موته قرار داد و بعداً فرزند او را بنام اسامه بن زید را در رأس سپاهی قرار داد که بسیاری از شخصیتهای بزرگ از مهاجرین و انصار در تحت فرماندهی او بودند، از جمله: ابوبکر و عمر که بعداً لباس خلافت را

غصب کردند، جزو ارتش و سپاه اسامه بودند.

بنابراین، از دستورات آسمانی قرآن و رفتار و گفتار پیشوایان معصوم اسلام این نتیجه قطعی گرفته می شود که اسلام نه تنها بردگان را با چشم تحقیر نمی بیند بلکه آنها را از هر جهت مساوی و برابر با دیگران می داند. در عمل نیز، این مساوات و برابری را در تمام مظاهر اجتماعی و فردی به اثبات رسانده است تا جایی در این امر به مطلب تأکید فرموده که سلمان فارسی که یکی از افتخارات مسلمین و از افتخارات نژاد فارس و ایران می باشد و در آن روز برده ای بیش نبود و بر اثر تقوا، کارش به جایی رسید که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او را به افتخار نسبت دادن به اهل بیت و وحی و رسالت ملقب گردانید و جمله: «سلمان از ما اهل بیت است.» را درباره او فرمود.

و از این بحث در موضوع داستان سوسن نتیجه می گیریم که او گرچه بنام کنیز یا برده در تاریخ اسلام و مدارک دینی خوانده شده، اما این عنوان برای خاطر تفهیم، افهام و همانند سایر الفاظ است که انسان بواسطه آن الفاظ، مقاصد خود را بیان و تفهیم به دیگری می کند و گرنه لفظ برده و کنیز در اسلام، کوچکترین چیزی را از مقام و شخصیت انسانی و مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی و شخصیت حقیقی و یا حقوقی آنها کم نمی کند و موجب زیان و ضرر نخواهد بود؛ زیرا ملاک هر امتیازی و مقام و موقعیت فردی و اجتماعی در اسلام، در گرو تقوی و فضایل انسانی می باشد و به لیاقت و فضایل و کمالات خود شخص، مربوط می گردد. این معنا، در سوسن به مرتبه

درخشندگی و والایی تجلی کرده است.<sup>۱</sup>

### ۳۸ (سوسن در حضور امام هادی علیه السلام)

بشر بن سلیمان انصاری می گوید: چون سوسن به حضور مبارک امام هادی علیه السلام مشرف گردید، در ابتدا آن حضرت از او پرسید که: «چگونه خداوند نشان داد به تو عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرف حضرت محمد و خاندان او علیهم السلام را؟»

سوسن عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! چه عرض کنم درباره موضوعی که شما داناتری از من به این موضوع؟»  
در کلام حضرت امام علی النقی علیه السلام سه موضوع اساسی که اساس اسلام حقیقی را تشکیل می دهد بیان گردید:

۱- اثبات توحید خداوند در جمله «چگونه خداوند نشان داد به تو عزت اسلام را؟»

۲- نفی شرک در جمله «ذلت نصرانیت.»

۳- ولایت رسول الله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام که شرط توحید و مکمل آن است که در جمله «و شرف حضرت محمد صلی الله علیه و آله»

۱- خواننده عزیز! ما بسیار مختصر موضوع برده را به منظور نتیجه ای که گرفتیم از نظر اسلام

بررسی کردیم اما درباره بحثهای دیگر در این موضوع مانند اینکه چرا اسلام یک مرتبه و بکلی در تمام شرایط، موضوع بردگی را لغو نکرده است و حکمت و فلسفه های این موضوع از فرصت این داستان خارج است. هر که طالب اطلاع کامل در این مسئله باشد به کتابهای مربوطه از جمله: کتاب اسلام و انسان معاصر، اثر استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی رحمته الله علیه و کتاب برهان قرآن و کتابهای دیگر مراجعه نماید.

و خاندان او علیه السلام است.

آنقدر این سه اصل اساسی پرمحتوا است و کلام آن حضرت بقدری پرمعنا، عالی و زیبا است که این گونه کلام پرمعنا و زیبا، تنها از خاندان وحی و عصمت و ائمه دین صادر می‌گردد و شرح کامل این کلام معجز بیان حضرت امام هادی علیه السلام چندین کتاب خواهد شد. اما جواب سوسن به امام هادی علیه السلام آن هم آنقدر زیبا و عالی است که نگارنده داستان، قادر به وصف زیبایی آن نیست. سوسن در این جمله حقیقت و محتوای خود را نشان داده. او از علم و کمالات و معرفت در بلندای قلّه رفیع علم و معرفت و ... قرار گرفته. او رسیده به جایی که ولی خدا را شناخته و معرفت او درباره ولی الله به حدّ کمال رسیده و فهمیده که در برابر احاطه علمی مظهر صفات و اسمای حسنی خداوند و مقام معظم خلافت الهی قرار دارد.

هرچه در نرجس از علم و کمال است همه از طفیل آن ولی الله اعظم است. چگونه می‌تواند در چنین موقع و مورد، اظهار وجود کند. هرگز! معرفت و شناخت او چنین اجازه نمی‌دهد. لذا عاجزانه عرض کرد: «مولایم! تو می‌دانی همه علمها از تو سرچشمه می‌گیرد. من کی و چکاره‌ام؟ تو داناتری! تو بهتر می‌دانی!»

جا دارد بگوییم: هزاران آفرین و احسنت به نرجس مادر مصلح جهانی به این لیاقت و به این کمال و به این معرفت.

برای توضیح این چند جمله حضرت که برای چه هدف و مقصودی فرموده است ناچار باید مقداری بررسی کرد. حضرت خوب می‌دانست که سوسن مذهب تحریف شده و منحله مسیحیت را

پشت سر گذارده و به راه روشن توحیدی و سعادت بخش و جاودان اسلام رو آورده است. و در عین حال که این چند جمله معجز را بیان فرمود، شاید یکی از اهداف و مقصود حضرت این باشد که: امام علیه السلام از همان قدم اول برنامه تعلیمی و تربیتی عالی و عرفانی اسلام را درباره سوسن شروع فرمود.

معلم و استاد لایق در مرحله اول، باید استعداد و هوش شاگرد را سنجیده و در او ایجاد قابلیت نماید. و پس از آن برنامه های دقیق تربیتی را اجرا نماید. و این ایجاد قابلیت به دو حالت متناقض و مخالف مربوط است که باید در مورد و محل تربیت بوجود آید، و گرنه از برنامه های تربیتی، نتیجه کامل و سریع گرفته نمی شود.

حالت اول: عبارت از ایجاد شوق و رغبت و علاقه به برنامه تربیتی مکتب جدید و فرهنگ نوین است. اول باید یک نوع جاذبه و کشش درونی و حالت میل و شوق راجع به مکتب نوین در شاگرد یعنی کسی که مورد تربیت و تعلیم واقع می گردد بوجود بیاید؛ زیرا تا اول استعداد و هوش سنجیده نشود و ایجاد عشق در او نگردد و تا پای عشق به میان نیاید، پیمودن راه بسوی مقصود امکان پذیر نمی باشد. تا اول راهنمای بسوی هدف روشن و مشخص نشود، پیمودن راه ممکن نیست.

حالت دوم: عبارت از یک حالت تنفر و انزجار و روگرداندن از مکتب کهنه و افکار پوسیده و بالاخره از آنچه که تاکنون در افکار و اعماق وجود طرف وجود داشته و سبب عقب ماندگی و زیان آور به حساب می آمده است و به اصطلاح علمی، اول ایجاد مقتضی، دوم

رفع موانع، باید حاصل گردد.

سوسن که باید مورد تعلیم و تربیت در مکتب اسلام واقع گردد و بتواند با قدمهای بلند و سریع، در این راه پیش برود و از طرفی تاکنون با مکتب تحریف شده و عقاید خرافی کیش نصاری سروکار داشته و افکار مذهبی آن در اعماق وجود او نفوذ داشته باید اول حالت شوق و عشق به برنامه‌های تربیتی اسلام در او بوجود بیاید و پس از آن حالت تنفر و روگردانی و قطع علاقه نسبت به کیش تحریف شده که مانع بزرگ راه کمالات است ایجاد گردد. تا این دو حالت مخالف همانند دو سیم مثبت و منفی، افکار او را روشن گردانیده و استعداد و قابلیت او را شکوفا سازند.

برنامه سوم: برنامه تعیین روش و راهنمایی چگونگی سلوک و راه پیمودن است بسوی هدف نهایی که بعد از دو مرحله قبلی باید انجام داده شود. این سه حالت و سه مرحله که هر کدام در ضمن چند کلاس و با دلایل و استدلالهای زیاد و توضیحات متعدد صورت می‌گیرد، امام علیه السلام در سه جمله بسیار کوتاه و مختصر و عمیق و ریشه‌دار، برای سوسن بیان فرمود و همین معنا خود دلیل روشن و قوی برای شناسایی به نبوغ فوق‌العاده و استعداد سرشار سوسن است که با سه جمله کوتاه، برنامه‌های وسیع و دامنه‌دار و سه مرحله مهم را دریافت نمود.

اینک باز عین آن سه جمله امام علیه السلام را تکرار می‌کنم تا این سه مرحله در آن به روشنی تجلی کند. حضرت فرمود:

«عزت اسلام»: این همان ایجاد شوق و عشق به اسلام مکتب نوین است.

«ذلت نصاری»: این همان حالت ایجاد تنفر به مکتب تحریف شده کهنه مسیحیت است.

«شرف خاندان پیغمبر را چگونه دیدی؟»: این جمله، تعیین روش و راهنمایی چگونگی سلوک در راه اسلام است که باید از روش آل پیغمبر یعنی عترت در راه سلوک بسوی مقاصد عالیة اسلام تبعیت و پیروی گردد.

قرآن کریم که عدل عترت می باشد نیز این سه مرحله را در آیات متعدّد بیان فرموده است. در جایی می فرماید: «هر کس به غیر از روش اسلام، دین دیگر و روش دیگر را پیروی نماید در نزد خداوند پذیرفته نمی شود.»<sup>۱</sup>

در آیه دیگر، امر به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر که همان عترت است، می فرماید.<sup>۲</sup>

و آیات دیگری که از روشهای غیر اسلام، انتقاد فرموده است.<sup>۳</sup> و تشویق به اتخاذ روش اسلام نموده و طریق و روش عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را لازم الاطاعة می داند. روایات نیز که از حدّ شمار بیرون است.

۱ - مضمون آیه ۸۵، سوره آل عمران.

۲ - سوره نساء، آیه ۵۹.

۳ - سوره مائده، آیه ۷۳ و آیات دیگر مشابه آن.

اکنون برگردیم به اصل مطلب، آن چند جمله زیبا و پرمعنا و نافذ امام علیه السلام سوسن را تکان داد و در اعماق جان او اثر کرد و مراتب انزجار و تنفر او را نسبت به دین تحریف شده ملت نصاری کاملاً روشن و ظاهر ساخت و انهدام و سقوط آیین خرافی ملت مسیح را از اعتبار در نظر او قطعی و مسلم گردانید و آیین پاک اسلام و دین توحیدی را با شکوه هرچه کاملتر و زیباتر جلوه داد.

محبت خاندان پیغمبر اکرم و ولایت عترت معصوم او را که در حقیقت جزو برنامه تکمیلی و از اصول و شرایط توحید عملی بشمار می رود، در اعماق دل او نفوذ داد.

دیگر اینکه جلو هرگونه احتمال عودت و برگشت تمایلات سابق در زوایای قلب او گرفته شد. خانه دل سوسن برای ابد از اندیشه های کهنه مسیحیت خالی گردید. همان چند جمله کوتاه و پرمعنا چنان در دل او نقش بست که مانند نور خورشید و قویتر از آن در تمام زوایا و اعماق وجود سوسن تابید و هرگونه ظلمت و تاریکی احتمالی او هام و شرک را برای همیشه محو و نابود ساخت.

سرتاسر مغز و جان سوسن لبریز از احساسات و تعقلات واقع بینانه توحیدی و افکار نورانی آیین پاک اسلام و محبت و ولایت خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله گردید. گویا او را از میان زندان تاریک و ظلمتکده و حشتناک بیرون آورده و از قید و بند فراوان او را رهایی بخشیده و در میان قصرهای زیبا و باغهای خرم و سرسبز در کنار نهرهای روان و روح افزا و گلهای شاداب و معطر بهشت برین قرار دادند.



سوسن بلبلی زیبا و خوش الحان بود که در آن بهشت جانپروور با کمال آزادی پروبال گشوده، به پرواز در آمد و در کنار هرگلی و شاخه هر سنبل و لب هر نهری، نغمه‌ها و ترانه‌های توحیدی سر می داد و آن فضای نورانی و معطر را پراز نغمه شورانگیز عشق می ساخت.

به! به! که آن منظره‌های فریبا چقدر جانپروور و روح افزاست و خداوند این بلبل شوریده و زیبا را برای آن چمن و مناظر دلفریب آن آفریده است.

### ۳۹ (مژده مسرت بخش)

بعد از آنکه امام هادی علیه السلام سوسن را امتحان فرمود و آن چند جمله را به عنوان امتحان بیان نمود تا کیمیای وجود او خالص گردد و از هرگونه غش احتمالی بیرون آید.

سوسن هم خوب از امتحان برآمد و ثابت کرد که او از صمیم دل توحید را پذیرفته و به آیین مقدس اسلام، گرویده شده است. و ثابت نمود که او مانند طلایی خالص، قابلیت برای همه گونه کمالاتی را دارد.

امام علیه السلام او را در مرحله دیگری از امتحان قرار داد و فرمود: «می خواهی ده هزار دینار به تو بدهم یا مژده مسرت بخش را به تو بدهم، کدامیک را انتخاب می کنی؟»

سوسن عرض کرد: «مژده به من دهید.»

امام علیه السلام فرمود: «مژده می دهم تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک می شود و جهان را از عدالت پر می نماید، پس از آنکه

پراز ظلم و جور شده باشد.»

بطوری که از ابتدای کلام امام هادی علیه السلام فهمیده می شود، سوسن را در مرحله دیگری از امتحان قرار می دهد و هر دو مرحله از موارد امتحانات، شدید است. مرحله اول امتحان از جهت عقیده و ایمان بود که در ابتدای ورود سوسن به حضور امام علیه السلام انجام گرفت. مرحله دوم امتحان به مال، مادیت و مظاهر دنیا است و هرکس در این دو مرحله از امتحان پیروز گردد، لیاقت هرگونه برتری و شایستگی مقام را دارد.

برای توضیح بیشتر این مطلب، توجه شما را به یک موضوع کلی و اساسی به عنوان مقدمه روشنگر مطلب، جلب می کنم تا در نتیجه، مقام بلند و شخصیت بزرگ شاهدخت روم بهتر شناخته گردد. آن موضوع کلی این است که: اصولاً ملاک هرگونه برتری مربوط است به سجایای اخلاقی و کمالات نفسانی و مکارم اخلاق آدمی که منبعث از مقام تقوی و معرفت است و قرآن کریم با صراحت این موضوع را بیان می دارد، آنجا که می فرماید: «گرامیترین شما در نزد خدا با تقوی ترین و پرهیزکارترین شما می باشد.»<sup>۱</sup>

آیات راجع به برتری معرفت نزد خدا، زیاد است. رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود که: «من آمده ام از جانب خدا تا مکارم اخلاق را در بشر به اتمام و کمال برسانم.»<sup>۲</sup>

۱ - سورة حجرات، آیه ۱۳.

۲ - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰، ج ۶۷، ص ۳۷۲ و ج ۶۸، ص ۳۷۲ و ۳۸۲.

این مفاهیم و معانی عالی و حقیقت آن، بروز و ظهور پیدا نمی‌کند مگر آن وقت که در موارد امتحان و آزمایش واقع گردد. چنانکه از آیات قرآن کریم استفاده می‌گردد، از جمله: داستان ابتلای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام ۱.

آیات اوّل و دوم از سوره عنکبوت که می‌فرماید: «آیا مردمان پنداشتند که وا گذاشته می‌شوند در ادعای ایمان و ما آنها را امتحان نمی‌کنیم؟ و به تحقیق که امتحان کردیم آنها را که پیش از ایشان بودند ... و بدرستی خداوند معلوم و مشخص نماید به سبب امتحان راستگویان و دروغگویان را.»

بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که لزوم امتحان و آزمایش برای به فعلیت رسیدن کمالات و ظهور حقایق تقوایی از اصول قطعی و اجتناب‌ناپذیر آفرینش می‌باشد.

#### ۴۰ (دو نمونه از امتحانات مهم)

امام علیه السلام سوسن را در دو مورد امتحان فرمود که هر دو مورد از موارد مهم است. مورد اوّل در آنجا که امام علیه السلام فرمود: «چگونه دیدی ذلت نصارا و عزّت اسلام را؟» این جمله سازنده و در عین حال کوبنده و تحرّک‌آفرین است که تحرّک سریع و قاطع و همه جانبه عقیدتی را از مبداء یک مکتب کهنه و آلوده به خرافات بسوی یک مکتب نوین و سعادت‌آفرین و مکتب سازنده و جامع و کامل سبب

۱ - سوره بقره، آیه ۱۲۴.

می‌گردد و موجب انقلاب فکری و معنوی و روحی در سوسن گردید. گرچه او از قبل آمادگی کامل برای پذیرش این سازندگی را پیدا کرده بود. اما این جمله اعماق وجود او را پاکسازی نمود و بنیان عقیدتی را در وجود او به حدی استحکام بخشید که دیگر تزلزل‌ناپذیر گردید. اثر کوبندگی او در روان افرادی که مثل سوسن استعداد کافی و آمادگی همه جانبه برای پذیرش حق یافته، تبدیل به خاصیت بخشی تکاملی و انقلابی می‌گردد. اما در افراد طغیانگر که روح تکبر و غرور و خودکامگی در وجودشان حاکم است، طغیانگری و تحرک ارتجاعی و سبعت را ظاهرتر می‌سازد و به همین جهت است که قرآن کریم وقتی داستان ارسال موسی و هارون برادرش را بسوی فرعون حکایت می‌کند دستور داده می‌شود که: «با فرعون با سخنان لین و نرم که تحریک خاصیت سبعت و درندگی را در او سبب نگردد، به گفت و گو پردازید.»<sup>۱</sup>

امتحان در این مورد که جنبه کوبندگی عقیدتی نیز دارد، مخصوصاً در افرادی که یک عمر خود را عزیز اجتماعی و رهبر افکار مردم و رئیس یک ملت می‌دانند بسیار مهم است. آن کس که دارای این خصوصیات باشد و بدون احساس تکبر و خودخواهی و غرور و از تعصبات نابجا دوری کرده و از دل و جان تسلیم حق و آیین حقیقت گردد، بالاترین شجاعت و بزرگواری و عظمت را داراست. در تاریخ انسانیت، نمونه چنین افراد بسیار اندک است که یکی از

بزرگترین آنان، جناب نرجس، شاهدخت کشور روم می باشد. آفرین بر تربیت یافته خاندان سلطنتی قیصر روم!

چنین مادر شجاع و بزرگوار می باید که فرزندی بیاورد تا مصلح جهان بشریت و مالک رقاب تمام جهان گردد.

مورد دوم امتحان نرجس در مال است که امام علیه السلام فرمود: «ده هزار دینار به تو بدهم یا بشارت به شرافت ابدی؟»

نرجس عرض کرد: «بشارت به فرزندی برای من بده.»

حضرت به او فرمود: «بشارت باد تو را به فرزندی که مالک می شود دنیا را از شرق تا غرب آن و پر می کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.»

در این چند جمله حضرت هادی علیه السلام و جواب نرجس نیز نکته های بسیار مهم است که جای بحث آن در این داستان مختصر نیست. برای نمونه به دو نکته مهمتر آن اشاره می کنیم:

اولین نکته در کلمه «بشرف الابد» است. در روایت، آیا ممکن است شرافت ابدی و جاویدانی که نصیب نرجس گردید، کسی اگر چه کم فهم ترین آدم باشد در آن تردید و شک نماید؟

آیا مادر مصلح جهانی شدن و مادر چنان فرزندی که همه انبیا از آدم تا خاتم و همه اولیا و مخصوصاً از علی و فاطمه علیهما السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام و همه ملل جهان در انتظار آمدن او بوده و می باشند و بالاتر از همه، خداوند نیز به یک معنا در انتظار آمدن او است، آیا شرافت از این بالاتر جز در سلسله اجداد معصوم همین فرزند، جای دیگر کسی سراغ دارد؟ نه! هرگز!

نکته دوم، در جواب نرجس است، زیرا حضرت فرمود: «بشارت به شرف ابدی بدهم.» اسمی و نامی از فرزند نیاورد، ممکن بود شرف ابدی را بصورت و شکل دیگر بیان کند و گذشته از اولاد، زوجه امام حسن عسکری علیه السلام شدن نیز شرافت ابدی است.

سؤال این است که: «جناب نرجس خاتون، عرض کرد: «بشری بولد لی» بشارت فرزندى به من بدهید.» از کجا می دانست که او مادر فرزندى می شود که به سبب آن فرزند، به شرافت ابدی نائل می گردد؟ در صورتی که در کلام امام علیه السلام صحبت قبلاً از فرزند نبوده.»

به نظر نگارنده، جواب سؤال به دو صورت است. هر کدام باشد عظمت و مقام والای نرجس را می رساند.

اول اینکه: بگوئیم نرجس از کلمه «بشری الابد» که در کلام امام علیه السلام ذکر شد، این معنا را فهمید، به اصطلاح تفرّس و یا حدس زد. اگر این باشد نبوغ کم نظیر و عقل بسیار قوی نرجس را ثابت می کند که او فوق العاده عقل قوی داشته. برای تأیید این معنا، برگردیم به پیش بینی و توجه خاص قیصر روم به نرجس که او را فوق العاده مورد توجه قرار داده و معلمین و مربیان ماهر و استاد به زبانهای مختلف از جمله زبان عربی که مهمترین زبان در آن روزگار بوده، از جهت اینکه بالاترین قدرت در جهان آن روز عرب زبان و مسلمین بودند. قیصر جد نرجس عقل قوی و نبوغ بیمانند نرجس را به روشنی می دانسته است که آن چنان همّت در تربیت او گماشته و چشم امید به او دوخته بوده است.

صورت دوم اینکه: در جریان رؤیای اوّل که حضرت رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله او را به عقد امام حسن عسکری علیه السلام درآورد و یا در جریان رؤیای دوّم که به دست مبارک سیده نساء عالمیان حضرت فاطمه علیها السلام به شرف اسلام درآمد به او فرموده باشد و یا بعد از آن در دیدارهای خود امام حسن عسکری علیه السلام که مکرراً به دیدار او می رفته است، این موضوع را به او فرموده است.

هرچه باشد او از قبل، یعنی پیش از شرفیابی به حضور مبارک حضرت امام علی النقی علیه السلام حامل اسرار الهی و عالم به غیب بوده و می دانسته که این سرّ بزرگ آفرینش و این راز یگانه خلقت یعنی بوجود آمدن امام قائم علیه السلام در این جهان با نرجس ارتباط مادر و فرزندی دارد.

و معلوم است که نرجس، در هر صورت که به عقیده نگارنده هر دو صورت در او تحقق داشته، هم علم به اسرار و هم عقل فوق العاده قوی. چه اندازه مقامش والا بوده، عقل ما در برابر شخصیتی به این عظمت مات و حیران است.

امتحان به مال از جمله امتحانات مشکل و از مال گذشتن در ردیف گذشت از جان در نزد عده ای محسوب است. بلکه گاهی دیده شده است که افرادی جان شیرین خود را فدای مال نموده اند. قرآن کریم، جهاد با مال را در راه خدا، در ردیف جهاد با جان ذکر کرده است.<sup>۱</sup> مال در نزد اکثر اولاد بشر به قیمت جان است. مخصوصاً آنهایی

۱- سوره توبه، آیه ۱۱۱.

که زندگی را جز اشباع غرایز و رسیدن به لذایذ جسمی و مادی تفسیر نمی‌کنند و برای تأمین این هدف، از هر راه مشروع و نامشروع وارد فعالیت و کوشش می‌شوند و تمام قیود و حدود دینی و انسانی را نادیده می‌گیرند و به هیچ قید و شرطی به غیر از همان شرایط که بازگشت آن به حفظ مال و لذایذ مادی است پایبند نمی‌باشند.

برای دنیاپرستان و ریاست‌طلبان، موضوع مال، بسیار مهم و قابل توجه است، زیرا تنها مال را عامل رسیدن به پیروزیها و لذایذ حیاتی خود می‌دانند و از مفهوم زندگی هدفی را غیر از بهتر لذت بردن و رفاه و آسایش جسمانی در نظر ندارند و لذا مسأله اقتصاد را زیربنای سایر مسایل اجتماعی و حیاتی می‌دانند و در راه این هدف پوچ و توخالی و موهوم، همه ارزشهای واقعی و انسانی را نادیده می‌گیرند و بخوبی روشن می‌گردد که برای این نوع افراد که دارای این نحوه از تفکر می‌باشند، مسأله مال تا چه حد اهمیت دارد. یعنی همه ارزشها و شخصیتها و هدفهای زندگی از نظر چنین افراد با معیار کم و زیاد داشتن مال، کم و زیاد می‌شود.

لکن در این بین، افرادی که از نبوغ عقلی کاملتری برخوردارند و نیروی تفکر قویتر دارند و استعدادهای انسانی آنان با الهام از تعالیم مذهب و دین صحیح، پرورش یافته است، هدف زندگی و حیات را بصورت واقعی و حقیقی خودش تصور کرده و معتقد برآنند و مسأله مال را وسیله‌ای از جمله وسایل دیگر می‌دانند که به کمک آن به هدفهای ارزنده می‌توانند برسند.

مسأله مال در نزد این افراد به همان اندازه ارزش دارد که یک



وسیله در راه تأمین یک هدف عالی انسانی و چون این دسته از افراد واقع بین که با الهام از مذهب، حقایق را بصورت واقعی ترسیم نموده‌اند و هدف از زندگی انسان را در این جهان رسیدن به یک حیات طیّب و سرمدی و جاودانی که در خور شأن انسانیت است می‌دانند و برای تأمین آن زندگی معیار دیگری غیر از معیارهای دنیاپرستان برای تعیین ارزشها و شخصیتها قائلند لذا آن معیارها و ارزشها که منبعث از عقیده توحیدی و اعتقاد به الله می‌باشد، زیربنای زندگی اجتماعی و فردی آنان را می‌سازد و در مسأله اقتصاد و مسأله مال که از نظر اینها وسیله‌ای بیش نیست، قیود و شرایطی را قائلند تا در نتیجه، وسیله هماهنگ با هدف گردد و تضادی بین وسیله و هدف بوجود نیاید.

در عین حال که گفته شد، این وسیله به همان اندازه ارزش دارد که در راه تأمین یک هدف عالی انسانی. لکن تمام ارزشها از هدف و مربوط به هدف است که همان حیات طیّب و سرمدی و جاودانی و قرب کمال مطلق می‌باشد و ارزش هر وسیله به اندازه کارایی و خاصیت بخشی آن در راه تأمین هدف است. در این مورد است که امتحان و آزمایش ارزش افراد را معلوم می‌کند و اندازه شخصیت انسان را آشکار می‌گرداند و نیز اندازه نیروی تفکر و تعقل و چگونگی ترسیم او را از زندگی و حیات معلوم می‌گرداند.

شخصیت درخشان نرجس خاتون از اینجا تجلی می‌کند و از مورد امتحان و آزمایش با کمال افتخار و سرفرازی درآمده و ارزش واقعی خود را آشکار نموده و با اینکه در نشیب زندگی و در بحران

شدید قرار گرفته و طبعاً نهایت احتیاج به مال را دارد، اما طبع بلند او و هدف عالی و نیروی تفکر قوی و واقع بینی، او را از انتخاب مال بازداشت و در جواب امام علیه السلام که فرمودند: «ده هزار دینار را انتخاب می کنی یا مژده و بشارت فرزندی را که شرافت ابدی را همراه دارد به تو بدهم؟» نرجس بدون تأمل و تردید، عرض کرد: «بشارت فرزندی به من بدهید که شرافت ابد همراه او است و شرق و غرب عالم را مالک شود و جهان را از عدل و داد پر کند از آن پس که پراز ظلم و جور شده باشد.»

آه! او که چه طبع بلند و همّت والا دارد. شاهدخت روم شاید می خواست که این مطلب را برای امام علیه السلام ثابت کند و با این عمل خود عرض کند که: «ای سید و مولای من! و ای سرور کائنات! من شاهزاده ام! و شاهدخت کشور پهناور روم هستم! از خانه من مانند سیل، طلا و نقره به سوی جیب بینوایان در هر روز روان بود و همانند باران بهار، بی عدد و بی حساب از آسمان جود و بخشش من، طلا و نقره و جواهرات می بارید من برای رسیدن به دینار و درهم و به سراغ امور مادی و دنیایی به این جا نیامده ام، آنچه که مرا از پشت حجاب عزّت و کامروایی بیرون کشید و به روزگار بردگی و اسارت سروکارم را انداخت و من که روزگاری قیمت و بهای من با جان تمام ملت کشور پهناور روم و با تمام ثروت یک مملکت موازنه داشت، اما امروز به کمتر از سیصد دینار فروخته شدم و من که هزاران زن و مرد نوکر و کلفت و غلام داشتم، اما امروز عمر بن زید برده فروش مالک و صاحب اختیار من گردید، همه و همه برای خاطر رسیدن به کمالات

انسانی و عشق به وصال ولیّ الله و حجّت خدا بوده و این مرکب اقلیم پیمایی عشق بود که مرا از میان بیابانهای مخوف و وادیهای هولناک و پراز سنگ و خار و از میان هزاران خطر و مرگ عبورم داده و دست توانای خداوند عشق آفرین به برکت عشق ولیّ الله مرا مدد نموده و نجاتم داده است.

ای امام بحق! من از میان این همه امواج سهمگین و طوفانهای مرگ‌زا به وسیله کشتی عشق فرزند برومند شما به ساحل نجات و سعادت هدایت گردیدم<sup>۱</sup> اکنون که مژده چنین فرزندی را به من مرحمت فرمودید و فرزند برومند شما هم عشق مرا پذیرفته است، خود را خوشبخت سرمدی و فرمانروای ملک هستی می‌دانم. تاکنون اگر بر یک کشور روم بنام خانم و شاهدخت بودم، بعد از این به لطف توجه شما و فرزند گرامی شما خود را خانم جهانیان می‌دانم.

ای آقای من! من این مقام والا را هرگز به خیال خود هم نمی‌توانستم تصوّر نمایم که به عنایت خدا و لطف شما در عالم واقع نصیبم گشت. نمی‌دانم چگونه شکر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم<sup>۲</sup> را بجا آورده و خدای واحد مهربان را سپاس گویم و چگونه از عنایات و الطاف شما اظهار امتنان کنم. شاید همین اظهار ناتوانی از ادای شکر در پیشگاه پروردگار مهربان و در نزد ولیّ و برگزیده او،

۱ - «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مِّنْ رَّكِبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»، حِوَة الامام

موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱.

۲ - «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ»، سورة اعراف، آیه ۶۹ - ۷۳.

«هِيَ أَعْظَمُ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَهِيَ وَوَلَايَتُنَا»، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۵۹، روایت ۳۵.

پذیرفته گردد.»

نرجس به صحبت‌های خود چنین ادامه داد و عرض کرد: «این فرزندى که به من مژده او را فرمودید از چه شوهری خواهد بود؟»  
 امام علیه السلام فرمود: «از آنکس که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در فلان شب، فلان ماه و فلان سال رومی، تو را برای او خواستگاری نمود. ای نرجس! در آن شب عیسی بن مریم و شمعون وصی او تو را به چه شخصی تزویج نمودند؟»

نرجس عرض کرد: «به فرزند دل‌بند شما، امام حسن عسکری علیه السلام.»

امام علیه السلام فرمود: «آیا او را می‌شناسی؟»

عرض کرد: «از شبی که به دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اسلام آورده‌ام، شبی نبوده که او به دیدن من نیامده باشد.»

#### ۴۱ (باز هم یادی از شب عقد و عالم رؤیا و نور)

یادآوری امام علیه السلام داستان خواستگاری پیغمبر اکرم و جریان شب رؤیایی را برای سوسن، باز هم خاطره گذشته را به یاد او آورد و باز هم افکار او را در عالم دیگر قرار داد. فرمایشات شیرین و دلنشین امام مانند وزش نسیم لطیف بود که آتش نهفته عشق و سوز نرجس را برافروخت و او را به یاد دورانهای سوز و گداز عشق انداخت. بار دیگر افکار روحانی او اوج گرفت و بسوی آسمان عشق پرواز کرد. آسمانی که مدتها با آن آشنایی داشت و برای چندمین بار به آن اوج گرفته و بر فراز آن به پرواز درآمده است و با فرشتگان آن مانوس

و آشنا می‌باشد. فرشتگان این آسمان هم او را به خوبی می‌شناسند. در این آسمان، آوازه و شهرت او در ردیف بزرگان و قهرمانان مشهور عشق و عشاق قرار گرفته، همان فرشتگان که به هنگام سردادن نغمه‌های جانسوز و آهنگهای عشق آفرین عاشقان را از خود بیخود می‌سازند، برای خاطر نرجس باز هم نغمه‌های جانسوز را جانسوزتر کردند. او به تماشای زیباترین مناظر آن آسمان پرداخت و از شنیدن شورانگیزترین نغمه‌ها دلباخته بود.

شراره‌های آتش عشق، اعماق جانش را فرا گرفته بود و از جذبۀ آن حالات، در بهت فرورفته و از خود بیخود گردید. او که در این حال جز سوز عشق و نغمۀ فرشتگان چیز دیگری را احساس نمی‌کرد، جسمش در حضور امام علیه السلام بود اما جسمی که جز جریان تنفس و جریان مواد حیات جسمانی از ادراک، حواس، احساس و تسلط روح، خالی بود. در همین حالت، ناگاه دید همان فرشته که از شب خواستگاری به بعد مأمور تربیت او و انیس و مونس او در مواقع حساس بود، لبخندزنان به سراغش آمد.

تا چشم نرجس به آن فرشته افتاد خواست بی اختیار فریاد بزند و بگوید: «آه فرشته جان! باز هم آمدی. فرشته محبوبم! محرم اسرارم! بیا مرا دریاب! تو بودی که در مواقع خطر و در شبهای سوز و گداز و در شبهای غم و گرفتاری و در موارد تنهایی، انیس و مونس و رفیق مهربان من بودی. فرشته جان! مرا دریاب که باز هم عشق، خرمن جانم را به آتش کشیده و دارم می‌سوزم.»

فرشته، با لبخند در حالی که لب زیر دندان گرفته بود، آهسته

گفت: «نرجس! آرام! چند بار به تو سفارش کردم که بی طاقتی مکن! خویشتن دار باش! نرجس! تو در حضور امام هستی، متوجه خود باش دیگر چرا؟ تو که به مقصود خود رسیده‌ای. وصال تو نزدیک است. من آمدم به تو بگویم که: این جا جای فریاد نیست، این جا محضر ولی الله است. این سرزمین مقصود و محبوب است. روزگار هجران تو گذشت. بعد از این، ایام وصال و کامیابی است.»

نرجس از صحبت‌های شیرین فرشته به خود آمد، نگاهی به امام علیه السلام نمود، دریافت که امام از حالات او لبخند بر لب دارد، از خجالت و حیا سر به زیر انداخت و از فشار ناراحتی و حیا، غرق در عرق گردید و عرق، مانند دانه‌های مروارید از سر و صورت او به دامنش می‌ریخت و اندامش مانند برگ گل که از وزش نسیم صبحگاهی حرکت می‌کند می‌لرزید و گاهی دندان بر روی لب گذارده و فشار می‌داد.

امام علیه السلام که متوجه ناراحتی او بود، نگاه به او نمی‌فرمود. در همین حال فرمود: «کافور خادم را احضار کنید.» کافور خادم فوراً حاضر شد.

امام علیه السلام فرمود: «می‌روی به منزل خواهرم حکیمه و او را به نزد من طلب کن.»

کافور به خدمت علیا مخدّره بانوی معظمه حضرت حکیمه خاتون خواهر امام علی النقی علیه السلام آمد. پیغام امام را به او ابلاغ نمود. حکیمه خاتون بی‌درنگ به حضور امام آمد.

امام علیه السلام فرمود: «خواهر این زن همان است که گفته بودم.»

حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش اظهار شادمانی نمود و بوسه‌های محبت بر صورتش زد.  
 آنگاه امام علیه السلام فرمود: «خواهر! او را بخانه خود ببر و فرایض دینی و اعمال مستحبّه را به او بیاموز که او همسر فرزندم حسن و مادر قائم آل محمد علیه السلام است.»

### ۴۲ (سیمای نرجس از افق روایات)

با تحقیق و بررسی معلوم می‌گردد که در روایات زیادی، مادر امام قائم علیه السلام ذکر گردیده است و این روایات از منبع وحی و علم رسول اکرم و پیشوایان معصوم اسلام علیهم السلام سرچشمه گرفته و در کتب علما و رجال علم حدیث ذکر شده. با اینکه ابرهای سیاه باطل و نظامات طاغوتی و معاندین حق و حقیقت و دشمنان خون آشام اهل بیت با کمال قساوت و قدرت و توان خود تلاش می‌کردند جلو نورافشانی خورشید حق را گرفته و آثار آن را محو و نابود گردانند؛ مخصوصاً از نام مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سخت در وحشت و اضطراب بودند و برای اطفای آن نور خدا، مبارزه‌های پیگیر و همه جانبه را انجام دادند تا جایی که از شنیدن نام مادر آن حضرت نیز به وحشت و اضطراب قرار می‌گرفتند و همانند فرعونیان که می‌خواستند موسی بن عمران پیامبر خدا را نابود کنند و از آمدن او به دنیا جلوگیری نمایند. بدین منظور زنان بنی اسرائیل را مورد مراقبت و تعقیب قرار داده بودند تا شاید به مادر موسی دسترسی پیدا کنند.

نظامات طاغوتی که در اسلام پیدا شدند، نیز مراقب بودند شاید

مادر مهدی علیه السلام را نیز بشناسند و در زمان امام حسن عسکری (ع) زنان و کنیزان آن حضرت مورد تعقیب جاسوسان اهل باطل قرار گرفتند و لکن علی رغم آن همه تلاشهای خفقان آور و جاهلانه، سیمای درخشان جناب نرجس، همچون آفتاب تابان از لابلای آن همه ابرهای سیاه و متراکم از افق روایات زیادی نورافشانی و درخشندگی دارد و با عظمت و شکوه کم نظیری اشعه های تابناک شخصیت او از افق آسمان روایات اهل بیت علیهم السلام جلوه گری می کند و ترسیم بی مانندی را از چهره حقیقی او نشان می دهد.

اینک برای اثبات این حقیقت، چند نمونه از آن روایات را تذکر

می دهیم:

۱ - روایتی که تاکنون در داستان نرجس از بشر بن سلیمان برده فروش انصاری مورد استفاده قرار گرفت، در دو سند و دو کتاب از کتابهای معتبر نقل گردیده است. یکی در کتاب غیبت شیخ طوسی و دیگری در کتاب کافی.<sup>۱</sup> که این دو کتاب مذکور و صاحبان آن دو، از جهت عظمت و مقام، بی نیاز از تعریف مثل نگارنده می باشند.

مرحوم علامه مجلسی نیز در کتاب بحارالانوار، از کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب اکمال الدین آورده است.<sup>۲</sup> در این روایت که قسمت زیادی از آن را بشر بن سلیمان از زبان خود نرجس بیان می کند، حقایقی را از عظمت و شخصیت نرجس آشکار می گرداند

۱ - بنا به نقل کتاب مهدی موعود، ص ۱۹۸.

۲ - بحارالانوار طبع جدید، ج ۵۱. هر دو روایت را در ص ۶ - ۱۱ و ترجمه آن در کتاب

مهدی موعود باب اول، ص ۱۸۹ - ۲۰۰ موجود است.



و شرح بعض از آن صفات در ضمن داستان ذکر گردید.

۲- روایت دیگر را ابو محمد بن شاذان از محمد بن عبد الجبار نقل کرده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: «یا بن رسول الله! خداوند مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم که امام و حجّت خداوند بر بندگانش بعد از شما کیست؟»

حضرت فرمود: «امام بعد از من فرزندم است که همانم رسول خدا است و کنیه او همان کنیه رسول خدا می باشد و او خاتم امامان و حجّتهای خداوند و آخرین جانشین رسول اکرم است.»

محمد بن عبد الجبار می گوید: عرض کردم: «یا بن رسول الله! مادر آن بزرگوار کیست و از کدام بانو متولد می شود؟»

فرمود: «از دختر فرزند قیصر سلطان روم! آگاه باش! بدرستی که او زود است به دنیا بیاید، اما از چشم مردم پنهان می شود، پنهان شدن بسیار طولانی. پس از آن ظاهر می گردد و می کشد دجال را و پر می کند زمین را از عدالت و دادگستری، چنانکه پیش از آن پر شده باشد از ظلم و ستم و برای هیچ کس جایز نیست که او را به نام و کنیه اش یاد کند و بخواند پیش از موقع ظهورش. درود خداوند بر او باد!»<sup>۱</sup>

این روایت شریف، با دو روایت گذشته و با ضمیمه تحقیقات تاریخی که ذکر شد با کمال صراحت و قاطعیّت اثبات می کند که: مادر والا گهر حضرت مهدی، مصلح جهانی، دختر فرزند قیصر روم است که به نام نرجس، سوسن، ملیکه و ریحانه و نامهای دیگر نامیده شده

۱- منتخب الأثر، فصل ۳، ص ۳۴۶، شماره روایت ۲۱.

است و ما علت اختلاف در نام آن بانو را در آینده بیان می‌کنیم، ان شاء الله.

و اما روایاتی که آن بانو را بنام نرجس و نامهای دیگر او معرفی می‌کند، زیاده از آن است که به شمار بیاید و بعضی از آن روایات به مناسبت در داستان تولد حضرت مهدی علیه السلام بیان می‌شود. لکن یک دسته از روایات زیاد دیگر هست که در آنها از آن بانوی با عظمت به عنوان «سَيِّدَةُ الْأِمَاءِ» تعبیر شده و شخصیت فوق‌العاده او را ثابت می‌کند و عدد آن روایات شاید بیش از ده روایت باشد و نه عدد آن روایت در کتاب منتخب الأثر، فصل ۲، باب ۲۲ جمع‌آوری گردیده و ما برای نمونه قسمتی از چند روایات آن را می‌آوریم تا رعایت اختصار نیز در این داستان شده باشد.

۱ - در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید<sup>۱</sup> در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده که: حضرت در آن خطبه راجع به ظهور حضرت مهدی علیه السلام مطالبی را بیان فرموده و یکی از جمله‌های آن، چنین است: «بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْأِمَاءِ.»

یعنی: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان که با ظالمین و دشمنان دین جز با شمشیر رفتار نمی‌کند. زیاد می‌کشد آنان را و شمشیر بر دوش او نهاده و تا مدت هشت ماه تمام، مشغول کشتن کفار و اصلاح امور بشر است.

این روایت اول و آخر دارد و من قسمتی از آن را آوردم.

۲- روایتی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است، در این روایت راوی از تفسیر آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً.» سؤال می‌کند تا اینکه مطلب می‌رسد به جایی که حضرت می‌فرماید: «شخص او از چشم مردم پنهان می‌گردد، اما یاد او همیشه در دلهای مؤمنین باقی است و هیچگاه عاشقان جمالش و منتظرین جان و دلسوخته‌اش او را فراموش نمی‌کنند. او دوازدهمین از ما امامان است.»

خداوند در هنگام ظهورش همه دشواریها را بر او آسان می‌گرداند و همه مشکلات را برای او می‌گشاید و مطیع او قرار می‌دهد، گنجها و ثروت‌های زمین برای او آشکار می‌گردد و دورها بر او نزدیک می‌شود و جبّاران سرکش در نزد او ذلیل و خوار می‌گردند و هر شیطان متمرد به دست او هلاک و نابود می‌شود «ذلک ابن سیّدۃ الاماء.» او فرزند سیّد و خانم تمام کنیزان جهانیان است.

آنکس که ولادتش از مردم مخفی می‌ماند و جایز نیست بر مردم که او را به نامش بخوانند تا وقتی که خداوند او را آشکار نماید و پر کند زمین را به سبب او از عدالت چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.»

۳- روایت دیگر: ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، فرمود: «آنچه که بر انبیا گذشته جاری گشته است در قائم ما اهل بیت واقع خواهد شد بدون کم و زیاد.»

ابو بصیر سؤال می‌کند که: «قائم شما اهل بیت کیست؟»

حضرت می‌فرماید: «او پنجمین فرزند از نسل فرزندان موسی می‌باشد «ذلک ابن سیّدۃ الاماء.» او فرزند سیّد کنیزان است.»

او پنهان می شود پنهان شدنی که اهل باطل از وجود او در شک و تردید قرار می گیرند. پس از آن خداوند او را ظاهر می گرداند و به دست او مشرق و مغرب عالم را فتح می کند و عیسی بن مریم از آسمان نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند.

در آن روز، زمین از نور خدا روشن می گردد و جایی از زمین باقی نمی ماند که غیر خدا در آن پرستش شده مگر آنکه آفریدگار جهان در آن پرستش می گردد و دین واحد که مال خداست در آن روز همه جا را فرا می گیرد. اگرچه مشرکین از وقوع این امر اکراه داشته باشند این امر واقع خواهد شد.»

۴ - روایت دیگر از امام باقر علیه السلام است. راوی می گوید: از آن حضرت سؤال کردم راجع به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده است: «بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ» یعنی پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان: «آیا مقصود امیرالمؤمنین از بهترین اِمَاء، فاطمه علیها السلام است؟» حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «نه! زیرا فاطمه علیها السلام بهترین زنان آزاده و حرائر می باشد.»

چون در زبان عرب، گاهی کلمه اِمَاء به مطلق زن بکار گرفته شده از این جهت ممکن است راوی این توهم را کرده و سؤال نموده است.<sup>۱</sup>

۵ - روایت دیگر: عده زیادی روایت کرده اند که: ما در حضور علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم، ناگاه فرزندش امام حسن علیه السلام وارد شد.

۱ - این احتمال از نگارنده می باشد.

حضرت فرمود: «مرحبا به فرزند رسول خدا!»

بعد از آن فرزند دیگرش امام حسین علیه السلام وارد شد، حضرت به او

فرمود: «پدر و مادرم فدای تو ای پدر فرزند بهترین کنیزان!»

شخصی پرسید: «یا امیرالمؤمنین! تعجب می‌کنم که به امام

حسن علیه السلام آن فرمایشات را فرمودی و به امام حسین علیه السلام چنین

فرمودی و آن کس که فرزند بهترین کنیزان می‌باشد، کیست؟»

حضرت در جواب فرمود: «مقصود آن آقای است که گم شده و از

وطن آواره شده و آن باقی مانده اهل بیت که از بین مجتمع بیرون رفته،

محمّد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن

محمد بن علی بن الحسین.» در اینجا حضرت دست خود را بر سر

مبارک حسین علیه السلام گذارد و فرمود: «این حسین است.»<sup>۱</sup>

خواننده محترم! توجه فرمایید! شخص مصلح جهانی، حضرت

مهدی حجة بن الحسن العسكري علیه السلام که این همه روایات بی‌شمار

و روایات متفرقه بی‌شمار دیگر که بعضی از آنها تا خاتمه داستان مورد

استفاده قرار خواهد گرفت، آفتاب وجود مادر او را از خورشید

روشنتر می‌شناساند و صدها روایت راجع به معرفی پدر عالیمقام او

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و معرفی شخص خود او از منبع

وحی و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده و در کتب معتبره

علمای شیعه و سنی ضبط شده است.

۱ - این پنج روایت، از کتاب منتخب الاثر، فصل ۲، باب ۲۲، ص ۲۳۸ - ۲۴۱ نقل شد.

برای اطلاع بیشتر به کتاب مذکور و کتاب غیبت النعمانی و موارد دیگر مراجعه فرمایید.

با وجود این، چگونه ممکن است او را اشتباه کرده و کسی دیگر را به جای او عوضی گرفت؟ مگر می‌شود خورشید آسمان را با خاک تیره اشتباه نمود؟ آیا ممکن است عقلی باور کند که کسی شب ظلمانی را با روز روشن اشتباه نماید؟ چقدر خنده‌آور است که دستهای مرموز استعمارگران، احمقانه زغال سیاه آلوده و کثیف را برای ما خورشید عالم‌تاب معرفی می‌کنند و ظلمت محض را به جای نور جهان افروز می‌خواهند جا بزنند و خنده‌آورتر و احمقانه‌تر اینکه عده‌ی جاهل و دور از خرد این حرفهای مزخرف را باور نمایند.

مهدی آسمانی و معصوم اهل بیت رسالت علیهم‌السلام کجا و چهره‌ی ننگین باب شیاد شیرازی و تابعین احمقش کجا؟ «مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ؟»

### ۴۳ (ترسیمی از سیمای نرجس)

اکنون که با اختصار زیاد، روایات راجع به نرجس را بررسی و تحقیق کردیم، مختصری نیز از بعضی نکته‌های آن روایات استفاده کنیم تا ترسیمی از شناخت چهره‌ی انور و ملکوتی نرجس را منعکس کرده و عظمت و شخصیت کم‌نظیر او بیشتر روشن گردد.

مقام والای نرجس، بقدری بلند مرتبه است که گاهی امام حسن عسکری علیه‌السلام تصریح می‌فرماید که: «او فرزند زاده قیصر است.» و شاید یکی از نکته‌های این جمله: بیان اصالت و شرافت نسبی او باشد که این معنا در شکوفایی استعداد و نبوغ فکری از جهت عوامل موروثی شایان توجه بوده و اثرات مهم دارد و حاکی از علو همت

و شجاعت و بلنداندیشی و بلندنظری و کمال ادب و تربیت او می باشد.

یکی دیگر از نکته‌های بسیار مهم که شخصیت جهانی و فوق‌العاده نرجس را ثابت می‌کند، عنوان «سیدة الاماء» و «خيرة الاماء» است که معلوم می‌شود جناب نرجس به مقامی از کمالات انسانی رسیده است که امام و حجّت خدا او را خانم و بهترین کنیزان معرفی فرموده با اینکه در بین زنان عالم کسانی که عنوان کنیزی و اسارت پیدا کرده و بعدها برائریاقت و کمالات در ردیف زنان شایسته جهان بشری قرار گرفتند زیاد است و از جمله آنها: امّهات بعضی از ائمه طاهرین و پیشوایان معصوم اسلام علیهم السلام می‌باشند.

اما نرجس در بین همه، مقام ممتاز خود را حفظ کرده و مدال افتخار سیده و خانم را دریافت می‌دارد تا جایی این عنوان مهمّ بوده که بعضی افراد در شک می‌افتند و لذا در یکی از روایات از امام سؤال شد که: «آیا منظور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام است؟» امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: «نه! فاطمه زهرا علیها السلام سیده حرائر و آزاده زنان می‌باشد.» و بدین وسیله رفع توهم می‌فرماید زیرا که در لفظ عرب، گاهی از جنس زن تعبیر به اِماء، امة و امة الله می‌شود، لکن اغلب موارد در کنیز بکار می‌رود. در هر صورت، همین تعبیرها از نرجس، نشان دهنده مقام ممتاز او در بین زنان عالم است. نکته دیگر که از همه مهمتر است و دلیل بلندی مرتبه و مقام فوق‌العاده نرجس بشمار می‌آید، این است که در این روایات حضرت خاتم اوصیا و آخرین حجّت خدا که تنها مقصد و مقصود انبیای خدا

و مخصوصاً حضرت خاتم‌انبیاء و جانشینان معصومش علیهم‌السلام در وجود او تجلی کرده و او یگانه مصلح است که با مدد غیبی پیروزش در جهان قطعی و اصلاح جهان به دست او صورت می‌گیرد.

از این وجود یگانه و فرزانه در عالم خلقت که چشم امید همهٔ جهانیان از ابتدا تا انتها بدو دوخته شده است، بنام و عنوان: «فرزند نرجس» و فرزند «سَيِّدَةُ الْأَمَاءِ» و فرزند «خَيْرَةُ الْأَمَاءِ» تعبیر گردیده و او را بنام فرزند نرجس معرفی می‌کنند. به! به! از این مقام والا که نرجس دارد.

نکتهٔ دیگر که او را به نام فرزند نرجس می‌خوانند و به این نام و عنوان او را معرفی می‌کنند، ابطال حجّت کسانی است که به دروغ، خودشان را مهدی و مصلح، جا می‌زنند و از بعضی جملات مجمل در بعضی روایات سوء استفاده کرده، مانند لفظ قائم و اینکه از اولاد رسول و اهل بیت است و یا اینکه او همان رسول اکرم و هم‌کنیه او است و امثال این گونه چیزها که در روایات موجود می‌باشد.

لکن برای باطل کردن ادعای این گروه از مردمان، خاندان وحی و رسالت، با بیان علامات و ذکر مشخصات، جلو هرگونه سوء استفاده‌ها را گرفته و راه را به روی آنها بسته‌اند که از جمله علامات مشخص‌کنندهٔ مصلح واقعی و حضرت مهدی آسمانی، معرفی او به نام فرزند نرجس دختر زیبای فرزند قیصر روم است و بنام فرزند سیده الاماء و خیره الاماء است و همچنین علامات مشخص‌کنندهٔ دیگر.

اما در عین حال از عنوان تعبیرات سیده و خیره و هیئت ترکیبیه امثال این جمله که امیرالمؤمنین فرمود: «بابی ابن خیره الاماء.»



و اضافه کلمه ابن به سیده و خیره و اینکه مضاف و مضافه الیه در شناخت و شناسایی اعتبار به یکدیگر می دهند از مجموع این قرائن و حالات و تعبیرات، درس شناخت از چهره ملکوتی و شخصیت فوق العاده و کم نظیر نرجس را به ما می دهد و اگر او خود لیاقت برای این مقام والا را نداشت این تعبیرات در باره او نمی شد و این اهمیت را در بین زنان شایسته جهان انسانی پیدا نمی کرد که حضرت حکیمه خاتون دختر والا گهر حضرت امام محمد جواد علیه السلام با آن عظمت و شرافت همه جانبه که دارد، با کمال صراحت به او بگوید:

«بَلْ أَنْتِ سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي وَاللَّهِ لَا دَفَعْتُ إِلَيْكَ خُفِّي لِتَخْلَعِيهِ وَلَا خِدْمَتِي بَلْ أَخْدِمُكَ عَلَى بَصْرِي.»<sup>۱</sup>

یعنی: بلکه تو خانم و صاحب اختیار من هستی بخدا نمی گذارم که کفش از پای من در آوری و خدمت من کنی بلکه من به روی چشم خدمت به شما را انجام می دهم.

یا در جایی دیگر می فرماید: «بِأَبِي أَنْتِ وَأُمِّي هَلْ تَحْسَبِينَ شَيْئًا.»<sup>۲</sup>

یا به او بگوید: «من و همه جهانیان فدایی تو گردیم.»<sup>۳</sup>  
و این روایات به مقدار حاجت و به مناسبت در آینده بیان خواهد شد.

۱ - جمله ای از روایات ۱۴ باب ولادت حضرت مهدی، کتاب بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲،

طبع جدید.

۲ - کتاب بحار الانوار، همان باب، روایت ۲۵، ص ۱۸، جمله ای از روایت.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵.

خلاصه، چون وضع این داستان بیش از این جا ندارد که شرح و توضیح بیشتر داده شود، آنچه از تعبیرات و قرائن روی هم رفته فهمیده می شود این است که: حقیقتاً نرجس دارای شخصیت و مقامی است که در افق بالاتر از تصوّر ما قرار گرفته و همین مقام می تواند عنوان افتخارآمیز مادر مهدی علیه السلام را به خود اختصاص بدهد گرچه شخصیت والای او از جهات زیادی از نظر تاریخی و روایی مجهول و در پشت ابرهای سیاه ظلم و جور پنهان و در پشت پرده تقیه مخفی گردیده و در عین حال از درخشندگی و تابناکی چشم جهانیان را خیره کرده و از لابلای روایات نورافشانی می کند.

این ترسیم از سیما و چهره درخشان نرجس مادر امام عصر علیه السلام به اختصار در حدّ مقدور فعلاً نگاشته گردید.

#### ۴۴ (تعلیم و تربیت)

اکنون که سخن از ترسیم سیمای نرجس از دیدگاه روایات به میان آمد خوب است که پیش از بحث در باره تعلیم و تربیت نرجس در مکتب جناب حکیمه خاتون، مختصری درباره اهمیت و نقش تعلیم و تربیت در به ثمر رساندن استعدادهای انسانی گفته شود.

جای هیچگونه شک و تردید نیست که برای ظهور و بروز استعدادها و شکوفایی نیروهای درونی، انسان ناگزیر از تعلیم و تربیت می باشد، زیرا بچه انسان مانند بچه سایر حیوانات نمی باشد که نیازمندیهای خود را از راه غرایز و الهامات فطری تأمین می نمایند. نیرو و استعدادها بسیار شگفت و عجیب در نهاد انسان به صورت

استعداد و قوه وجود دارند که جز از راه تعلیم و تربیت نمی‌توانند به مرحله فعلیت و کمال برسند.

نقش تعلیم و تربیت در ساختار انسان ضروری است و احساس نیاز به آن طبیعی می‌باشد تا جایی که انسانهای اولیه و وحشی احساس نیاز به آن را کم و بیش می‌نمایند. این یک اصلی است که انبیا و مردان آسمانی نیز از این برنامه جدا نمی‌باشند. کیفیت و چگونگی تعلیم و تربیت در آنان به صورت دیگر انجام می‌گیرد، از راه الهام، وحی و یا فرشتگان شاید انجام بگیرد.

شاهد مطلب، فرمایش امام صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود: «خداوند عزوجل ادب و تربیت نمود پیغمبر اکرم را، پس نیکو تربیت کرد او را و چون از حیث ادب و تربیت به کمال رسید درباره اش فرمود: بدرستی که تو دارای خلق عظیم هستی! آنگاه امور سیاست بندگان را و تعلیم و تربیت آنها را به او واگذار فرمود.»<sup>۱</sup>

بنابراین، برنامه تعلیم و تربیت کلی و عمومی است و همه انسانها را شامل است و برای پرورش استعدادها ضرورت دارد اما اندازه تأثیر آن در تعلیم و تربیت و پرورش صفات نیک و انسانی و پاکسازی از صفات ناپسند و مذموم، خواه محصول امور و عوامل ارثی باشند و یا مولود چگونگی اوضاع و شرایط محیط، این بستگی دارد به اصول و کیفیت تعالیم و برنامه‌های مکتبها و فرهنگها و اندازه استعدادها.»

اما بحث در این که کدام فرهنگ و مکتب از بین این همه مکتبهای

مختلف دارای برنامه‌های صحیح و سازگار با فطرت و سرشت انسان می‌باشد این بحث و بحثهای زیاد دیگر در اطراف این موضوع نیاز به تحقیقات دیگر و شرح و تفصیل پردامنه و وسیع دارد که از وضع این داستان خارج است و باید در موارد دیگر و کتابهای مربوطه مراجعه شود.

لکن بطور خلاصه و خوشبختانه تنها مکتب اسلام و قرآن، دارای چنین معجزه و واجد این شرایط است که گذشته از جنبه‌های استدلالی و تحقیقی مکرر به تجربه هم ثابت گردیده و برای اثبات این مدعا گفتار دانشمند فرانسوی دکتر گوستاو لبون را که در کتاب خود بنام «سیر تطور امّتها» بیان کرده می‌آوریم، او می‌گوید: «قابلیت فنون در هیچ ملّتی که تازه راه ترقّی را می‌پیماید به حدّ کمال نمی‌رسد مگر آنکه سه نسل بر آن بگذرد به این ترتیب که نسل اوّل دوره تقلید، نسل دوّم دوره تکوین را می‌گذراند و در نسل سوّم نوبت به استقلال و تخصّص می‌رسد، ولی فقط ملّت عرب مسلمین بود که این قابلیت برای آنها در همان نسل اوّل کامل گردید و از دوره شروع مزایای خود را در آن ظاهر ساختند.»<sup>۱</sup>

این اقرار و اعتراف یک دانشمند مسیحی مذهب در باره اعجاز مکتب تربیتی اسلام است. و واضح و روشن است و می‌دانیم که قبل از ظهور اسلام که دوره جاهلیّت نام دارد، جهل کامل و همه جانبه در زندگی مردم دنیا مخصوصاً در زندگی عربهای شبه جزیره عربستان

حکومت می‌کرد و تنها عامل تربیتی و تعلیمی آنها مکتب اسلام و قرآن بوده و بس.

قرآن کریم نیز این حقیقت را بیان کرده و می‌فرماید: «همانا خداوند منت نهاد بر مؤمنان هنگامی که برانگیخت در ایشان فرستاده‌ای از خود ایشان تا بخواند برایشان آیت‌های او را و پاک سازد ایشان را و بیاموزدشان کتاب و حکمت را و اگرچه بودند پیش از آن در گمراهی آشکار»<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه: تعلیم و تربیت برای انسان نقش اساسی دارد تا آنجا که خداوند در سوره شمس با ۱۱ قسم، تأکید می‌کند که: «رستگاری انسان در گرو تزکیه است»<sup>۲</sup> که همان برنامه تعلیم و تربیت می‌باشد و بدون آن خیبیت و خسران و زیان او قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و تنها مکتبی که رستگاری انسان را تضمین می‌نماید، مکتب قرآن و عترت در اسلام است و جناب نرچیس خاتون که در ردیف بزرگترین زنان تاریخ و جهان قرار گرفت، از جهت تعلیم و تربیت او در مکتب و آیین مقدس اسلام و قرآن و عترت می‌باشد و این است اثر معجزه‌گر مکتب اهل بیت و قرآن.

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲ - سوره شمس، آیه ۹.

### ۴۵ (نرجس در مکتب تعلیم و تربیت حکیمه خاتون)

اکنون که اهمیّت و ضرورت تعلیم و تربیت برای انسان معلوم شد و بهترین مکتب تربیتی هم اجمالاً شناخته گردید که مکتب اهل بیت و قرآن است، اینک برای ارزیابی شخصیت نرجس و بیشتر آشنا شدن به عظمت مقام او، لازم است که درباره مکتب تعلیم و تربیت جناب حکیمه خاتون و اثر و خاصیت بخشی آن در وجود نرجس سخن بگوییم.

حکیمه خاتون که خود از خاندان وحی و رسالت است و از شاگردان ممتاز مکتب قرآن بشمار آمده، علوم و کمالات را گذشته از جهت نبوغ سرشار و استعداد فوق العاده موروثی که دارد، از مکتب اجداد طاهرین خود که همه امام و حجّت خدا بودند و مخصوصاً از پدر عالمقام و برادر عالیقدر خود که هر دو امام بودند، آموخته است و به اندازه ای مقام رفیع دارد که شخصیت کم نظیر او مورد توجه امام علیّه است.

اضافه بر جنبه برادر و خواهری از اصحاب اسرار امامت می باشد و برای اثبات این مطلب شاهد و گواه زیاد است از جمله برای نمونه این مطلب است:

در روایتی که از بشر بن سلیمان به سند کافی و یا کمال الدین نقل کرده دارد که: بشر بن سلیمان گفت: «شبّی از شبها در منزل خود در شهر سامرا بودم و مقدار زیادی از شب گذشته بود که ناگاه درب منزل زده شد و من با عجله دویدم و در منزل را گشودم، دیدم کافور خادم

فرستاده مولایم ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام است و مرا در حضور حضرت طلبید.

پس لباسهایم را پوشیدم و وارد به آن حضرت شدم. دیدم که آن جناب با فرزند برومندش آبا محمد علیه السلام حسن عسکری و خواهرش حکیمه در پشت پرده صحبت می فرماید...»

از این چند جمله روایت با کمال صراحت استفاده می شود که جناب حکیمه خاتون از اصحاب راز امامت بوده است و روایات و گواهیهای دیگر زیاد است که در مطالب بعدی بعضی از آنها خواهد آمد.

از جمله دلیلهای مهمّ اینکه: آن بانوی معظمه مقام سفارت را داشته و واسط بین مردم و حضرت بقیة الله مهدی علیه السلام بوده و بر این مطلب نیز صریح روایات دلالت دارند که جای بحث آن نیست و شاید بعداً به آن نیز اشاره شود و همچنین او تنها کسی است شاید که صاحب اسرار ولادت باسعادت حضرت قائم اهل بیت علیه السلام می باشد و شرح عظمت مقام او احتیاج به کتاب جداگانه دارد.

غرض اینکه: جناب نرجس در مکتب تعلیم و تربیت این بانوی عظمی مدتها کسب کمالات، معارف و علوم نموده است. خدا می داند که روح و روان و فکر نرجس بر فراز قلّه مرتفع معارف و حقایق تا چه اندازه اوج گرفته است.

حکیمه خاتون با آن شفقت و مهربانی و رحمت که از سجایای ذاتی و صفاتهای موروثی او است، نسبت به تعلیم و تربیت نرجس توجه کامل و علاقه شدید داشت، مخصوصاً پس از سفارش اکید امام

علیه السلام که فرمود: «ای دختر رسول خدا! او رابه منزل خود ببر و علوم فرایض و سنن را به او بیاموز، زیرا او زوجه فرزندم حسن و مادر قائم آل محمد علیهم السلام است.»

از این سفارش امام علی علیه السلام آن هم با این بیان و خصوصیت و عنوان که: «زوجه فرزندم حسن و مادر قائم آل محمد علیهم السلام است.» نکته‌ها و معارف و حکمتها استفاده می‌شود و مقام، موقعیت، بزرگی و شخصیت نرجس را فوق العاده بالا برده و می‌فهماند که قلم نگارنده از شرح، تفسیر و بیان معارف و نکات این عبارت امام علی علیه السلام درباره نرجس خاتون عاجز و ناتوان می‌باشد و خدا می‌داند که حکیمه خاتون که خود از خاندان وحی و رسالت و دختر و خواهر و عمه امام و ولی الله می‌باشد. به اضافه اینکه حامل مهمترین اسرار ولایت و امامت و حامل بزرگترین رمز کائنات است تا چه حد و اندازه درباره تعلیم و تربیت نرجس خاتون سعی و کوشش و اهتمام نموده است. و از طرف دیگر خود نرجس یک شخص معمولی نیست. او قیصرزاده و از طرف پدر دارای بزرگترین نسبتهای جهان آن روز روم است و از جهت مادر به شمعون الصفا، وصی حضرت عیسی بن مریم نسبت می‌رساند و لذا صفات و استعدادهای بسیار ممتاز و موروثی در وجود او می‌باشد. و اضافه بر آن، بنا به گفته خودش که با بشر بن سلیمان انصاری بازگو کرده است، سالها در تحت مراقبت و تعلیم و تربیت معلمان و استادان کار آزموده کشور متمدن روم بوده و کمالاتی را در آن سرزمین از استادان خود فرا گرفته و ناگفته پیدا است که این مزایا و خصوصیات در سیر تکاملی او و سرعت بخشیدن به آن بسیار مؤثر می‌باشد.



یک چنین فرد لایق و مستعد در مکتب تعلیم و تربیت و برنامه‌های آسمانی قرآن و اهل بیت تا کجا پایه کمالات او را بالا برده و چه اندازه سیر تکاملی و انقلابی او سریع پیشرفته است و شاهباز ملکوت پیمای روح، فکر و اندیشه او بسوی قلّه بی‌نهایت رفیع و مرتفع معرفت و حقایق اوج گرفته و به پرواز درآمده است.

نرجس روز به روز بر کمالات او افزوده می‌شود و در مکتب حکیمه خاتون آنچه را که باید فرا بگیرد فرا گرفته است و هر چه پیشتر و سریعتر به پیش می‌رود، ظرفیت و توسعه روحی و فکری او در حال گسترش بیشتر بوده تا بالاخره احساس نیاز به برنامه‌ها و به استاد بالاتر می‌نماید و به اصطلاح امروز در دانشگاه عالیتر و رشته‌های فوق تخصص و به کرسی تدریس استاد کلّ منتقل گردیده و مراحل بالاتر را طی نماید.

#### ۴۶ (دانشگاه تعلیم و تربیت امام حسن عسکری علیّه السلام)

شیخ طوسی رحمته الله که یکی از دانشمندان بنام و بزرگ جهان بشر است در کتاب نفیس خود بنام کتاب غیبت، ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام را با نرجس بدینگونه روایت کرده است: می‌گوید که: یکی از خواهران امام علی النقی علیه السلام کنیزی داشت که خود تربیت کرده بود و نامش نرجس بود چون بزرگ شد، روزی امام حسن عسکری علیه السلام به خانه او آمد و نرجس را دید.<sup>۱</sup>

در روایت دیگر دارد که سخت به وی نظر انداخته بود.<sup>۱</sup>  
خواهر امام گفت: «آقا! مثل اینکه طالب این کنیز هستی و به  
او تمایل داری؟»

حضرت فرمود: «عمّه! من از روی تعجب به او نگاه می‌کنم، زیرا  
مولودی که عزیز خدا است از وی بوجود می‌آید.»

در روایت دیگر دارد که فرمود: «یا عمه! نگاه من به او نیست مگر  
از روی تعجب از آنچه که خدا اراده فرموده و انتخاب نموده است.»  
پس از آن خواهر امام از برادرش امام علی النقی علیه السلام اجازه گرفت  
و آنها با هم ازدواج کردند.

در روایت دیگر دارد که: امام حسن علیه السلام در جواب عمه خود  
فرمود: «من از وی در شگفتم.»

حکیمه می‌گوید: گفتم: «از چه چیز در شگفتی؟»

فرمود: «نزدیک است فرزند بزرگواری از او بوجود بیاید که  
خداوند زمین را بوسیله او پراز عدل و داد می‌کند، پس از آن که پراز  
ظلم و ستم شده باشد.»

حکیمه گفت: «من او را در نزد شما می‌فرستم.»

فرمود: «در این خصوص از پدرم اجازه بگیر.»

من هم لباس پوشیدم و به منزل امام علی النقی علیه السلام رفتم و سلام  
کرده، نشستم. حضرت پیش از من ابتدا به سخن کرده و فرمود:  
«حکیمه! نرجس را نزد فرزندم بفرست.»

عرض کردم: «آقا! من برای همین مطلب نزد شما آمده‌ام.»  
فرمود: «خدا می‌خواهد که تو را در ثواب آن شریک گرداند و از  
این خیر بهره‌مند کند.»

بی‌درنگ به منزل برگشتم و نرجس را زینت کرده و در خانه خودم  
وسیله زفاف آنها را فراهم کردم. سپس حضرت امام حسن علیه السلام چند  
روز بعد به اتفاق نرجس، نزد پدر بزرگوارش رفت.<sup>۱</sup>

خواننده محترم! از توجه و دقت به این روایات، شخصیت و  
عظمت نرجس روشن می‌گردد، زیرا جمله‌هایی که امام علیه السلام در  
جواب عمه خود فرمود که: «من از روی تعجب به او نگاه می‌کنم.» و  
اینکه نگاه نافذ و عاشقانه به او فرمود، حکایت از شخصیت  
فوق‌العاده نرجس می‌کند، زیرا که امام معصوم ممکن نیست از جهت  
زیباییهای جسمی در شگفت کسی واقع گردد، بلکه تعجب او از  
پیشرفتهای معنوی و کمالات نرجس بود و خود امام علیه السلام تصریح به  
این مطلب دارد، زیرا که علت تعجب خود را چنین بیان فرمود: «من از  
این جهت تعجب دارم که خداوند اراده کرده و انتخاب فرموده  
مولودی را که عزیز خدا است از وی بوجود بیاورد.» و روشن و معلوم  
است که چنین مولود از مادر معمولی و عادی نمی‌تواند باشد، زیرا که  
پدر و مادر، هر دو در تکوین جنین از نظر خصایص جسمی و از  
جهات صفات و استعدادها و نیروهای روحی و درونی شریک و  
سهیم می‌باشند، گرچه نطفه امام علیه السلام آنچنانکه از روایات استفاده

می شود، تکوّنش با سایرین فرق دارد و از عالم دیگر و به کیفیت دیگر تکوین می یابد.

این مطلب قطعی و مسلم است و جای شرح و توضیح آن در اینجا نیست<sup>۱</sup> زیرا بنای این داستان بر اختصار است، اما در عین حال لازمه بوجود آمدن چنین مولود که جهان بشریت مانند آن را تاکنون به خود ندیده و بعد از این نیز نخواهد دید، داشتن مادری است که دارای شخصیت فوق العاده و با عظمت باشد، زیرا وجود مادر صدف پرورش فرزند است و هیچگاه بدون اثر در چگونگی پرورش فرزند نخواهد بود. چنانکه از نظر پدر دارای شخصیت فوق تصور و ادراک می باشد و برای هم کفو و همسر بودن و طرف شرکت واقع شدن نرجس با امام حسن عسکری علیه السلام در انعقاد نطفه این مولود مبارک می باید از مبدأ وحی توسط ولی الله اعظم حضرت امام علی النقی علیه السلام کسب اجازه و احراز صلاحیت گردد و لذا حکیمه خاتون خواهر امام این اجازه و احراز صلاحیت را بدست آورد و برای انجام کارها و تشریفات مقدماتی آن اقدام را نمود.<sup>۲</sup>

۱ - به روایات بحار الانوار، ج ۲۵، باب بدء خلق ائمه و باب احوال ولادت و انعقاد نطفه

ائمه علیهم السلام از ص ۲ تا ۴۷ مراجعه شود.

۲ - روایات مذکور درباره دیدن امام حسن عسکری علیه السلام نرجس را در منزل عمه اش حکیمه

خاتون و تزویج آن حضرت با نرجس خاتون در بحار الانوار، ج ۵۱ از ص ۱۱ تا ۲۸ و در کتاب

مهدی موعود، از ص ۱۸۳ تا ۲۲۷ می باشد.

### ۴۷ (آغاز وصال)

از مطالب گذشته دانسته شد که نرجس از مکتب حکیمه خاتون منتقل شد به مکتب امام حسن عسکری علیه السلام در آن شب که بنا به دستور امام علی النقی علیه السلام حکیمه خاتون مأموریت پیدا کرد که وسایل زفاف نرجس و امام حسن علیه السلام را فراهم سازد. و اما این واقعه عجیب در چه شب و چه ماه و سال اتفاق افتاده است معلوم نیست شاید در اواخر سال ۲۵۳ یا اوایل سال ۲۵۴ هجری، این عروسی بامیمنت اتفاق افتاده باشد به دلیل اینکه، وفات حضرت امام علی النقی علیه السلام به اتفاق در سنه ۲۵۴ واقع شده است و مطابق اکثر و اشهر روایات تولد حضرت مهدی علیه السلام در نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ واقع گردیده.

هرچه باشد آن شب برای نرجس اولین شبی بود که به منتهای آرزوی خود رسید. در آن شب فرشتگان آسمان عشق، دلنوازترین و جانسوزترین نغمه‌ها را می‌نواختند. شور و هیجان عشق در آن شب سر تا سر عالم را فرا گرفته بود، حتی از اجسام بیجان و جمادات هم فریاد و زمزمه عشق بلند بود و با نوازندگان ملکوتی همکاری می‌نمودند. ستارگان زیبا از زیادی شور و شوق، فضا را بیش از همه اوقات دیگر نوریاران کرده بودند.

ستارگان شهابی با سرعتهای بی سابقه بر سر ارواح شرور و پلید و شیاطین هجوم آورده و آنها را از صعود و شرکت در محفل جشن پرشکوه فرشتگان ممانعت می‌نمودند. ماه آن شب در آسمان جلوه

دیگری داشت و با کنجکاوی مخصوص از پنجره‌های خانه نرجس سرکشیده و سراغ حال او را می‌گرفت.

فرشته‌ای که همواره در مواقع حساس زندگی نرجس انیس و مونس او بود، در آن شب پشت در خانه نرجس پاس می‌داد تا از ورود بیگانگان و نامحرمان جلوگیری نماید و در مواقع احتیاج نیازمندیهای نرجس را تأمین نماید. طبیعت خاک آن شب بر خود می‌بالید و بر اجرام کیهانی افتخار می‌فروخت، زیرا اسراری که همه کائنات در جستجوی آن بودند در زمین واقع می‌گردید. پرنندگان هوا، برخلاف معمول در آن شب به آشیانه‌ها و لانه‌های خود رغبت و میل نداشتند و همه در تکاپوی بدست آوردن اخبار واقعه بودند.

مرغ شب در آن شب عادت خواندن و نغمه کردن را از کثرت شور و جذبه عشق که در همه جا می‌دید فراموش کرده بود و در روایت دارد که: «فرشته بسیار بزرگی است در کنار عرش پروردگار که به شکل خروس است هر وقت آن فرشته خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند در خروسهای عالم خاک اثر می‌گذارد و صدای او را می‌شنوند و با او هم‌ناله و هم‌صدا می‌گردند.»<sup>۱</sup> در آن شب، خروس عرش خدا را بهت و حیرت فرا گرفته بود زیرا در عالم بالا در عرش پروردگار، جلال و جلوه دیگر از عظمت و نور کبریایی می‌دید و توجه آن نور و جلال بسوی عالم خاک بود، شاید زبان آن فرشته از تسبیح فرو مانده بود و خروسهای عالم خاک نیز نظم و برنامه خواندن خودشان را در آن

شب از دست داده بودند، اما پرنده زیبای بنام هزار یا بلبل از شوق و جذبه عشق گل در آن شب نغمه‌های شورانگیز و چهچه‌های معشوق‌پسند سر می‌داد و برگرد او را گل طواف نموده و با اشک شوق رخسار گل را شستشو می‌داد و گاهی خود را به پای بوته گل انداخته، خاک مقدم گل را می‌بوسید.

پروانه‌ها در آن شب دسته دسته و گروه گروه و فوج فوج در اطراف چهره نورانی شمع، جمع گردیده و بعد از چند دور طواف به گرد رخسار نور شمع خود را به آتش عشق افکنده، قربانی تقدیم داشته و از جان می‌گذشتند و جسد نیم سوخته و یا تمام سوخته آنها در مقابل رخسار شمع، بی حس و بی جان و بی حرکت افتاده و جان شیرین را در میان دولب نهاده، تقدیم و نثار مقدم دوست می‌کردند و شاید مضمون این شعر حکایت حال آنها باشد:

بهر قربانی و تقدیم و نثار مقدمت

جان نمایم گرچه آن نیز متاعی است قلیل

چکنم چیز دگر نیست مرا ای جانان

ران موری است زمن نزد تو مولای جلیل

گویا پروانه و بلبل در آن شب، تقلید از نرجس می‌کردند که در پیش گل رخسار امام حسن عسکری علیه السلام اظهار دلدادگی و بیقراری می‌نمودند و خود را به پای شمع وجودش انداخته، رسم ادب بجا می‌آوردند.

به! به! که شب آغاز وصال نرجس چه لطف و صفایی داشت و بعد از آن شب همواره و برای ابد، نرجس کامیاب بود.

مدتی بس کوتاه گذشت که در مکتب تعلیم و تربیت امام حسن عسکری علیه السلام رشد و ترقی معجزه آسایی نمود و رسید به جایی که اشجار فضیلت او ثمر بخشید و میوه شیرین و مطبوع ببار آورد و بوستان کمالات او پر از گلهای زیبا گردید و نهرهایی از علم و اخلاق و معرفت از میان آن بوستانها در جریان بود و هرگاه که نسیم رحمت از آنسو عبور و مرور می کرد، دماغ جان عاشقان و دوستان را معطر و شاداب می نمود.

صاحب آن بوستان که سالها خود برای تحصیل کمالات و پرورش جانسوز و گدازها را تحمل نموده و در این راه مقدس از همه اعتبارات پوچ دنیایی گذشت، اینک خود کنمال بخش دیگران و گل آفرین و عطرافشان گردیده است.

آنکه در وادی عشق، سالها راهپیمایی می کرد اکنون معلم عشاق جهان در راه رسیدن به جانان گردیده است، آنکه روزی در مواقع اضطراب و خطر، توقع کمک و همکاری از فرشتگان را داشت امروز پناهگاه و نقطه امید و آمال فرشتگان آسمان و انسانها و همه موجودات جهان شده است.

آری! این موجود ممتاز و یگانه، بانوی رومی نرجس است مادر مصلح جهانی است که به این مقام والا رسیده. صدف وجود نرجس خلاصه و فشرده همه آن میوه ها، گلهای، علوم و معارف و اخلاق و کمالات را بصورت گوهری تابناک پرورید. گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود و تنها صدف وجود نرجس لایق آن گردید.

آفریدگار توانای جهان، صفات جلال و جمال و اسمای حسنای



خود را بصورت رمزی قرار داد و آنچه از صفات و سجایای نیک در عرب، ایران و روم بود، همه را جمع فرمود و از این ترکیب عالی و زیبا و عجیب، موجودی را آفرید بنام فرزند نرجس، مصلح جهان بشریت حضرت مهدی علیه السلام.

### ۴۸ (مصلح جهان آمد)

نرجس، آن صدف پاک، مولودی را به دنیا آورد که چشم روزگار مانند آن را به خود ندیده است. مولودی که تمام انبیا و اوصیا در انتظار آمدن او بسر بردند و به آمدن او امت و پیروان خودشان را بشارت داده‌اند، مخصوصاً حضرت خاتم انبیا و جانشینان معصوم او علیه السلام از ظهور و آمدن آن خورشید عالمتاب یعنی خاتم الأوصیاء علیه السلام مکرراً خبر داده‌اند و امروز همه ملت‌های جهان، چشم در انتظار آمدن آن مصلح کل می‌باشند، گرچه درباره شخص و نام مصلح کل دچار اختلاف گردیده‌اند.

راجع به بشارت انبیا و اوصیا و عقیده ملل جهان درباره مصلح جهان به کتابهای مربوطه از جمله کتاب مهدی موعود مراجعه گردد. اما روایاتی که جریان ولادت باسعادت امام عصر علیه السلام را شرح داده اکثرش از علیام‌حذره جناب حکیمه خاتون نقل شده است. در یکی از آن روایات، شرح ولادت آن حضرت بدین قرار است:

حکیمه فرمود: بعد از رحلت امام علی النقی علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام بجای پدر نشست. من هم مانند گذشته که به دیدار امام علی النقی علیه السلام می‌رفتم به ملاقات او نیز می‌رفتم. یک روز که به خانه

آن حضرت رفتم، نرجس آمد کفش از پایم درآورد و گفت: «ای بانوی من! بگذار کفش شما را بردارم.»

گفتم: «بانو و سرور من، تو هستی! بخدا قسم نمی گذارم و خدمت تو را رضایت نمی دهم، من خدمت به شما را به روی چشم می پذیرم.»

چون امام گفتگوی ما را شنید، فرمود: «عمّه! خدا پاداش نیک به تو مرحمت فرماید.»

من تا غروب آفتاب خدمت امام علیه السلام بودم و با نرجس صحبت می داشتم، آنگاه خواستم که لباس پوشیده، بروم. امام فرمود: «عمّه! امشب را در نزد ما بمانید که در این شب مولود مبارکی متولد می شود که زمین مرده را زنده می گرداند.»

گفتم: «این مولود مبارک از چه زنی خواهد بود من که چیزی در نرجس نمی بینم.»

فرمود: «با این وصف فقط از نرجس خواهد بود.»

پس از آن، من نزد نرجس رفتم و او را معاینه کردم، اثری از حمل در وی ندیدم، لذا رفتم موضوع را به امام علیه السلام اطلاع دادم. حضرت تبسم نمود و فرمود: «عمّه! موقع طلوع فجر اثر حملش آشکار می شود زیرا او مانند مادر موسی است که اثر آبستن در وی مشهود نبود و تا موقع تولد موسی هیچکس اطلاع نداشت زیرا فرعون برای دست یافتن به موسی شکم زنان باردار را می شکافت. این هم مانند موسی است که دشمنان و نظام طاغوتی در صدد کشتن او می باشند.»  
حکیمه می گوید که: «تا هنگام طلوع فجر پیوسته مراقب نرجس

بودم او در کنار من خوابیده بود و گاهی از پهلو به پهلوئی دیگر می‌گشت نزدیک طلوع فجر ناگهان برخواست و مضطرب بود من بسوی او شتافتم و او را در آغوش خود گرفتم و به سینه چسبانیدم و نام خدا را بر او خواندم.»

امام علیه السلام با صدای بلند فرمود: «عمّه! سوره «انا انزلناه» را بر او قرائت کن.»

از نرجس پرسیدم: «حالت چگونه است؟»

گفت: «آنچه آقا فرمود، ظاهر شد.»

چون به قرائت سوره انا انزلناه پرداختم آن جنین نیز در شکم مادر با من می‌خواند. بعد به من سلام کرد، چون صدای او را شنیدم وحشت کردم، امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: «عمّه! از کار خداوند تعجب مکن که ذات حق، ما را از کوچکی با حکمت گویا و در روی زمین، حجّت خود می‌گرداند.»

هنوز سخن امام تمام نشده بود که نرجس از نظرم ناپدید گشت مثل اینکه میان من و او پرده‌ای آویخته. از این رو فریادکنان بسوی امام شتافتم. حضرت فرمود: «عمّه! برگرد که او را در جای خود خواهی دید.»

چون مراجعت کردم، چیزی نگذشت که پرده برداشته شد و دیدم نوری از وی می‌درخشد که دیدگانم را خیره می‌کند پس از آن دیدم طفلی سجده می‌کند. بعد روی زانو نشسته در حالی که انگشتان بسوی آسمان داشت، گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ...»

آنگاه تمام امامان را نام برد تا به خودش رسید و سپس گفت:  
 «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأْتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأِ الْأَرْضَ  
 بِي قِسْطًا وَعَدْلًا.»

یعنی: خداوندا آنچه را به من وعده فرموده‌ای مرحمت کن و امر  
 مرا به اتمام رسان و قدمهایم را ثابت بدار و بوسیله من زمین را پر از  
 عدل و داد نما.

در این هنگام، امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند فرمود:  
 «عمّه! او را بگیر و نزد من بیاور.»

چون او را در بغل گرفته، نزدیک پدر بزرگوارش بردم به پدر خود  
 سلام کرد حضرت هم او را در برگرفت، ناگهان دیدم مرغانی چند،  
 دور سر او در پروازند. امام علیه السلام یکی از آن مرغان را صدا زد و فرمود:  
 «این طفل را نگهداری نموده و در هر چهل روز به ما برگردان.»

مرغ او را برداشت و پرواز نمود و سایر مرغان نیز به دنبال او به  
 پرواز درآمدند و من شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام می فرمود: «تو  
 را به خدای می سپارم که مادر موسی، فرزند خود را به او سپرد.»  
 نرجس خاتون بگریست، امام فرمود: «آرام باش که به جز از پستان  
 تو شیر نمی مکد، عنقریب او را در نزد تو می آورند همانطور که موسی  
 را به مادرش برگردانیدند.»

خداوند در قرآن می فرماید: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا  
 وَلَا تَحْزَنَ.»!

یعنی او را بسوی مادرش بازگردانیدم تا دیده‌اش روشن شود و محزون نگردد.

حکیمه می‌گوید: از امام پرسیدم: «آن مرغ چه بود؟»

فرمود: «روح القدس که مراقب ائمه است و به امر خداوند آنها را در کارها موفق و محفوظ می‌دارد و با علم و معرفت پرورش می‌دهد.» بعد از چهل روز، بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانیدند. حضرت مرا خواست، چون به خدمتش رسیدم، دیدم بچه جلو پدر راه می‌رود. عرض کردم: «آقا! این طفل که دو ساله است.»

امام تبسم نمود و فرمود: «فرزندان انبیا و اولیا که دارای منصب امامت و خلافت هستند، نشو و نماي آنان با دیگران فرق دارد. کودکان یک ماهه ما، مانند بچه‌های یکساله دیگران می‌باشند. کودکان ما در شکم مادر حرف می‌زنند و قرآن می‌خوانند و خدا را پرستش می‌کنند و در ایام شیر خوارگی، فرشتگان به پرستاری آنها مشغول و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می‌آیند.»

من هر چهل روز آن طفل نازنین را می‌دیدم تا آنکه چند روز پیش از وفات پدرش او را به صورت مردی دیدم و نشناختم لذا از امام پرسیدم: «این کیست که می‌فرماید پیش روی او بنشینم؟» فرمود: «او پسر نرجس است که بعد از من جانشین من خواهد بود. من بیش از چند روز دیگر میان شما نیستم، بعد از من از وی فرمانبرداری کنید.»

حکیمه خاتون سخنان خود را با راوی حدیث چنین ادامه می‌دهد فرمود: «امام حسن عسکری علیه السلام چند روز بعد رحلت

فرمود. چنانکه می بینی مردم درباره او چند دسته شده اند، ولی بخدا قسم که من هر صبح و شام او را می بینم و از آنچه شما از من می پرسید، قبلاً به من خبر می دهد من هم به اطلاع شما رساندم. بخدا قسم! هر وقت می خواهم از وی سؤال کنم در جواب دادن بر من پیشی می گیرد، حتی شب گذشته به من اطلاع داد که تو نزد من می آیی و درباره او سؤال می کنی و اجازه داد که حقیقت مطلب را به تو بگویم.»

راوی حدیث، محمد بن عبدالله مطهری می گوید: «بخدا قسم! حکیمه چیزهایی به من گفت که جز خداوند کسی نمی داند و دانستم که همه راست و درست و مطابق عدل الهی است و یقین دارم که خداوند اخباری به امام عصر علیه السلام داده است که هیچ یک از بندگانش اطلاع ندارند.»<sup>۱</sup>

خواننده محترم! تا اینجا، روایت گذشته به اتمام رسید و اینک از روایات دیگر نیز مواردی و جمله هایی را که در روایت گذشته ندارد و زیادیهایی که این روایات دارند، ذکر می کنم تا آنچه را که در مجموع موضوع این روایات رسیده، از نظر شما بگذرانم و از ذکر مطالبی که در روایت گذشته نیز دارد، برای رعایت اختصار صرف نظر می شود. در روایتی که از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل شده است، دارد که: حکیمه می گوید: «چون نزدیک طلوع فجر شد آثار وضع حمل در نرجس ندیدم از وعده امام به شک افتادم. ناگاه صدای امام را شنیدم

که فرمود: «عمّه! شک مکن! همین حالا آنچه را گفتم آشکار می شود.»  
و من از آنچه در دلم خطور کرده بود حیا داشتم و پیش خود خجل  
بودم.»

حکیمه خاتون در ادامه سخنان خود می رسد تا جایی که  
می گوید: بعد از آنکه نوزاد به دنیا آمد چون او را به نزد پدرش بردم،  
حضرت نور دیده اش را گرفت و زبان مبارک روی چشمهای او مالید تا  
دیده گشود و سپس زبان در دهان و گوشهای طفل نهاد و او را در  
دست چپ گذارد و بدینگونه ولیّ خدا در دست پدر نشست. آنگاه  
دست بر سر او کشید و فرمود: «فرزندم! به قدرت خدا با من سخن  
بگو!»

آن نوزاد عزیز گفت: «اعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّهِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ  
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي  
فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.»<sup>۱</sup>

یعنی: و خواهیم منت نهیم بر آنانکه ناتوان شمرده شدند در زمین  
و بگردانیمشان پیشوایان و بگردانیمشان ارث برندگان و  
فرمانرواییشان دهیم در زمین و بنمایانیم فرعون و هامان و سپاههای  
ایشان را از آنان آنچه بودند که می ترسیدند.

آنگاه بر پیغمبر اکرم و امیر مؤمنان و سائر ائمه معصومین علیهم السلام تا  
پدرش علیه السلام درود فرستاد.

امام حسن عسکری علیه السلام او را به من داد و فرمود: «عمّه او را به نزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خداوند حق است هر چند که اغلب مردم باور ندارند.»

چون بچه را نزد مادرش برگرداندم، صبح صادق دمیده بود. من هم نماز صبح را گذاردم و تا طلوع آفتاب به تعقیب نماز پرداختم آنگاه با امام خدا حافظی کردم و به خانه خود برگشتم تا روز سوّم که به شوق دیدار ولیّ خدا، باز سری به آنها زدم. نخست وارد اطاقی شدم که سوسن جای داشت، ولی بچه را ندیدم.

پس، خدمت امام علیه السلام رسیدم اما نخواستم ابتدا به سخن کنم. امام فرمود: «عمّه! بچه در کنف حمایت خدا است. عمّه! چون من وفات کنم و شیعیان در باره بود و نبود این طفل دچار تردید شوند تو بودن او را به دوستان موثق ما اعلام کن، معهذا لازم است که مطلب نزد تو و آنها پنهان باشد زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند تا گاهی که جبرئیل امین اسب او را آماده گرداند و خداوند بوسیله او، کار جهان را اصلاح فرماید.»

در روایت دیگر از کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته الله مفاد روایت گذشته را از راوی دیگر بنام محمد بن ابراهیم از حکیمه خاتون نقل کرده با این فرق که حکیمه فرمود: «چون روز سوّم شد، شوق دیدار ولیّ الله یعنی امام زمان علیه السلام در دلم افزون گشت، پس به خانه آنها شتافتم و یک راست به اطاق نرجس رفتم. دیدم به عادت زنانی که وضع حمل کرده‌اند نشسته و لباس زردی پوشیده و سرش بسته است. سلام کردم و به گوشه خانه نظر کردم، دیدم گهواره نهاده‌اند



و پارچه سبزی روی آن است. پیش رفتم و پارچه را برداشتم، دیدم ولیّ خدا بی قنّداق به پشت خوابیده است تا مرا دید چشم گشود و با کمک دستها مرا طلب نمود. او را گرفتم و نزدیک بردم که ببوسم، چنان بوی خوش از او به مشام رسید که هیچگاه استشمام نکرده بودم.

در این موقع، امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: «عمّه! پسر مرا بیاور.» [تا اینکه] حضرت او را به مرغی سپرد و فرمود: «فرزندم! تو را به کسی می سپارم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. برو! در پناه امن و حفظ و حمایت حق.»

و چون مرغان او را بعد از مدتی برگردانیدند، فرمود: «عمّه! او را نزد مادرش ببر و خبر ولادت او را از مردم پوشیده بدار و به کسی مگو تا وقتش فرا رسد.» او را به مادرش سپردم و خدا حافظی نمود...»

در روایت دیگر که از حسین بن همدان و او از یکی از علمای موثق است که از حکیمه خاتون نقل کرده است، از جمله: حکیمه گفت که امام فرمود: «عمّه! او را نزد مادرش ببر تا به وی سلام کند و بعد نزد من بیاور.»

چون نزد مادرش بردم سلام کرد سپس او را نزد پدرش برگردانیدم مثل اینکه بین من و حضرت پرده آویخته شد و من آقا را ندیدم، لذا پرسیدم: «آقا! آقازاده چه شد؟»

فرمود: «آن کس که از تو نزدیکتر است او را برد.» سپس او را برگردانیدند.

چون روز هفتم شد خدمت حضرت رسیدم، فرمود: «فرزندم را

بیاور.» آقا را در لباس زردی پیچیده نزد پدرش بردم، مانند بار اول دست بر سر و صورت او کشید و زبان در دهانش نهاد و فرمود: «پسرم! با من حرف بزن.» او هم این آیه شریفه را خواند: «و نرید ان نمَنّ...»

آنگاه فرمود: «فرزندم! از کتب آسمانی که بر پیغمبران پیشین نازل گردیده نیز قرائت کن.»

نخست صحف حضرت آدم را به زبان سریانی خواند و بعد کتاب ادریس، نوح، هود، صالح، صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داوود، انجیل عیسی و قرآن جدّم رسول خدا ﷺ را خواند. سپس قصص انبیا و مرسلین را تا زمان خود حکایت نمود.

چهل روز بعد از تولّدش که خدمت امام حسن علیه السلام رسیدم دیدم مولا صاحب الزمان در خانه راه می‌رود، صورت نیکوتر و زبانی فصیحتر از صورت و زبان او ندیدم و ندیده بودم، امام فرمود: «عمّه! این مولود در پیشگاه باری تعالی بسیار عزیز است.»

گفتم: «آقا! من از مشاهده وضع او آنچه باید بدانم، می‌بینم.» فرمود: «عمّه! نمی‌دانی که رشد یک روز ما ائمه با رشد دیگران در یک هفته و رشد یک هفته ما با رشد یکساله دیگران برابر است.»

پس، سر آن مولود مسعود را بوسیدم و به خانه خود برگشتم و باز که نزد امام آمدم، او را ندیدم. از امام علیه السلام جویای او شدم، فرمود: «او را سپردم به کسی که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.»

سپس فرمود: «چون خداوند مهدی این امت را به من موهبت فرمود دو فرشته فرستاد او را به سراپرده عرش الهی بردند و از بارگاه

ذات مقدّس ربوبی ندا رسید: ای بنده من! آفرین بر تو باد! به یاری کردن از دین و فرامین و راهنمایی بندگان. من، بوسیله تو بندگانم را مؤاخذه می‌کنم یا مشمول رحمت می‌گردانم و آنها را به تو می‌بخشم و با خشم تو عذابشان می‌کنم. فرشتگان من! زود او را به پدرش برگردانید که در کنف و حفظ من است تا زمانی که بوسیله او حق را آشکار و باطل را از میان ببرم و دین من در سرتاسر گیتی گسترش یابد.<sup>۱</sup>

خواننده محترم! تا اینجا ما از صدر و ذیل و اواسط چندین روایت نقل کردیم که نسبت به یکدیگر مقداری کم و یا زیاد داشتند و روایات دیگری هم وجود دارد که بعضی جملات و مطالب زیادتر در آنها می‌باشد و ما برای اختصار و قلت دخالت در مقصد و مورد بحث ما از نقل آنها خودداری کردیم و برای اطلاع بیشتر به کتابهایی مثل کتاب مهدی موعود که ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار است و ما این روایات را از آنجا نقل کردیم و همچنین کتابهای دیگر مراجعه نمایید. آنچه را که ما از روایات در شرح موضوع ولادت حضرت مهدی علیه السلام فرزند نرجس علیها السلام منظور داریم، اثبات شخصیت کم نظیر نرجس است.

اینک، بزرگی مقام و برازندگی شخصیت مهم نرجس را از بعض عبارات و جملات روایات مذکور به روشنی می‌توان مشاهده کرد و بیش از گذشته با مقام والای شاهدخت روم، مادر بزرگوار مصلح کل آشنا می‌شویم.

۱ - مهدی موعود، ص ۲۲۵.

اولین جمله از روایات گذشته برای اثبات مطلب آن جمله است که در روایت اول دارد که حکیمه فرمود: نرجس آمد کفش از پایم در آورد و گفت: «ای بانوی من! بگذار کفش شما را بردارم.» گفتم: «بانو و سرور من تو هستی، بخدا قسم! نمی‌گذارم و خدمت تو را رضایت نمی‌دهم من خدمت به شما را به روی چشم می‌پذیرم ...»

از این چند جمله گفتگوی حکیمه خاتون و نرجس به خوبی شخصیت والای نرجس را می‌توانیم مشاهده کنیم. حکیمه خاتون آن بانوی والامقامی است که اضافه بر اصالت و سیادت و اینک دختر امام، خواهر و عمه امام است و دارای مقام علم و اخلاق می‌باشد. تنها بانویی است که مورد وثوق و اطمینان حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است تا آنجا مقام و معنویت او بالا و والا می‌باشد که حامل و نگهدارنده و صاحب این سر از اسرار بسیار مهم الهی قرار گرفته است.

امام علیه السلام تنها او را امانتدار و پیام آور و حافظ این سر مهم بین خدا و خود و شیعیان مخلص خود که بندگان مخلص پروردگارند، انتخاب فرموده است و این اسرار مرموز ولادت باسعادت حضرت صاحب الامر را که همه انبیا و بندگان زیده خدا چشم انتظار اویند و همه ملل جهان بشریت تنها نقطه امیدشان او است و همه جباران تاریخ و روزگار از او در وحشتند و خداوند هم تنها او را برای اصلاح احوال بشر و جهان و برای اظهار تمام و کمال دین خود انتخاب فرموده، امام علیه السلام به او سپرده و او را همه کاره این جریان قرار می‌دهد.

از هنگام تربیت نرجس تا زفاف و تا هنگام ولادت و بعد از

ولادت امام او را صاحب سرّ می‌گرداند یک چنین شخصیت بزرگ و مقام والا هرگز در برابر افراد معمولی هر قدر هم موقعیت اجتماعی مهم هم داشته باشد، آن اندازه تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی نمی‌کند که بفرماید: «تو بانوی من و سرور من هستی و من خدمت به شما را به روی چشم می‌پذیرم.»

مکتب اسلام مکتب عدالت است اجازه نمی‌دهد که افراد بیش از آنچه هست، احترام شود و همچنین اجازه نمی‌دهد کمتر از حدّ خود مورد احترام واقع گردد، باید هرکس به اندازه مقام و کمالات و ارزشهای واقعی خود احترام گردد، اگر بیش از حدّ خود یا کمتر از آنچه هست مورد احترام و ستایش قرار گیرد، این یک نوع ظلم، شناخته شده است.

حکیمه خاتون که خود از خاندان وحی و از نقطه محوری و مرکزی اسلام و قرآن است به خوبی به این دستورات اسلام، توجه دارد و احتمال اینکه نسبت به احترام به نرجس مبالغه و زیاده‌روی کرده باشد، نمی‌رود آن هم نسبت به فردی که ظاهراً سابقه کنیزی داشته و او را تعلیم و تربیت نموده است. پس، این احترام فوق‌العاده تنها برای آن کمالات و مقام والایی است که نرجس به آن نایل گشته است، مخصوصاً که امام علیه السلام احترام او را امضا فرموده به فرموده خودش که: «عمّه! خدا پاداش نیک به تو مرحمت کند.»

و اما احترامی که نرجس نسبت به حکیمه خاتون انجام داد، چون حکیمه از خاندان وحی و رسالت است و مدتهاً ظاهراً ولی نعمت نرجس بوده، شکر منعم و ولی نعمت لازم است زیرا مدتی در بیت

حکیمه خاتون بوده اضافه بر اینکه تحت تعلیم و تربیت او قرار گرفت، درس تقوی، معارف و علم را از او آموخت و از طرفی تواضع که از صفات عالی و برجسته و یکی از کمالات مهم انسان است، همه اینها نرجس را وادار می‌کند که نسبت به حکیمه خاتون احترام لایق را بعمل آورد و شاید نرجس می‌خواهد بفهماند که انسان تنها از راه تسلیم در برابر این خاندان، یعنی خاندان وحی و رسالت و کشف برداری از آنها می‌تواند به مقام انسانیت برسد.

یکی دیگر از نکته‌های روایت این است که امام علیه السلام فرمود: «او مانند مادر موسی است که اثر بارداری و حمل در وی مشهود نبود و تا موقع تولد موسی هیچکس اطلاع نداشت.» امام علیه السلام نرجس را به مادر موسی تشبیه فرمود در اینکه اثر حمل او را خداوند ظاهر نفرمود تا دشمنان و جاسوسان دربار فرعون نفهمند و حجّت خدا از خطر دشمن حفظ گردد.

این هم یکی دیگر از امتیازات نرجس است که با مادر موسی در این جهت شریک و همانند می‌باشد و این معجزه و آیت الهی در وجود او تحقق یافت و از جهتی نرجس نسبت به مادر موسی امتیاز بالاتر دارد زیرا عظمت و شخصیت مادر موسی در این بود که وجود او محلّ تحقق معجزه الهی و صدف پرورش حجّت خداوندی گردید، اما نرجس که این لیاقت را پیدا کرد تا همسر حجّت خدا و هم صدف پرورش حجّت خدا و محلّ تحقق اعجاز الهی گردد و با در نظر گرفتن مقام ولایت خاتمیّه و ولایت مطلقه کلیّه که اوصیا معصوم رسول خاتم دارند و بالخصوص وجود مبارک خاتم الاوصیاء که مظهر اسم

غیب الغیوب آفریدگار جهان است و همه انبیا و اولیا در تحقق غرض الهی مانند مقدمه بذی المقدمه نسبت به آن وجود اقدس می باشند. روشن است که صدف پرورش دهنده آن وجود هم باید امتیازات بالاتر را باید دارا باشد آن معارف و کمالات را که نرجس در مکتب وحی اسلام فرا گرفته و آن موقعیت خطیر و عظیم که نصیب نرجس شده است، قیاس شخصیت او را به مادر موسی نمی توان کرد، او کجا و مادر موسی کجا؟ گرچه در یک واقعه که برای هر دو واقع شده است همانند و شریک باشند، درک این موقعیت نرجس که او همسر امام حسن عسکری علیه السلام و مادر مهدی موعود علیّه السلام است، از حد تصور عقل آدمی بیرون یا لااقل بسیار مشکل است.

در قیاس شخصیت نرجس به مادر موسی جای این شعر است که:  
 میان ماه من تا ماه گردون      تفاوت از زمین تا آسمان است  
 نکته دیگر که از روایات استفاده می شود این است که حکیمه خاتون فرمود: «در زمان وضع حمل، خون نفاس از نرجس دیده نشد و این شیوه مادر هر امام است.» از این نکته فهمیده می شود که نرجس، گذشته از مقامات و کمالات معنوی، از جهت وضع جسمانی هم از آلودگیها و پلیدیها منزّه و بدور گردیده و این خود امتیاز بزرگی است که بر سایر زنان معمولی و بشری دارد. همنشینی با اسمای حسنی و انوار الهی او را به مرتبه ای رسانده است که جسم و جان او را محلّ تجلی انوار قرار داده و از آلودگی ماده منزّه ساخته است.

نکته دیگری که از روایات فهمیده می شود و بسیار زیبا است این است که: امام علیه السلام فرمود: «عمّه! او را ببر به نزد مادرش تا به وی سلام کند.»

بنا به روایت دیگر فرمود: «او را به نزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعده خداوند حق است.»  
 آن روز که نرجس حامل این نور گردید امام علیه السلام به او فرمود: «این حمل تو پسر است و اسم او «م ح م د» است و او است قائم بعد از من.»<sup>۱</sup>

بلکه در ابتدای ورود به سامرا امام هادی علیه السلام به او بشارت داد آنگاه که فرمود: «ده هزار دینار را انتخاب می کنی یا مژده فرزندی به تو بدهم؟» نرجس مژده فرزند را انتخاب نمود.

آری! ای نرجس مقدس و پاک! چشم تو روشن باد! و بدان که آن وعده های مکرر که حکایت از اهنمیت این فرزند دارد در پیشگاه خداوند که در شب اول در آن مجلس نور فرشته به تو داد و در شب چهاردهم بعد از آن باز هم در مجلس نور حضرت فاطمه علیها السلام به تو داد و در ابتدای ورود تو به حضور مبارک امام هادی علیه السلام از زبان شیرین و معصوم او شنیدی و همه فرمودند که: «نرجس! مطمئن باش که عشق تو عشق پاک و آسمانی است و این عشق پاک روزی ثمر می دهد. ثمر آن مولود مبارک و موجود با عظمتی است که عالم امکان و خورشید و ماه آن به دور سر او می چرخند و می گردند.»

اینک، این مولود مسعود که چشم و چراغ عالم وجود است نتیجه همان عشق پاک تو است و اینکه امام علیه السلام فرمود: «به مادرش سلام

۱ - ابوالفضل الشیبانی عن الكلینی عن علان الرازی قال: اخبرنی بعض اصحابنا انه لما

حملت جارية ابن محمد علیه السلام قال: دستحملین ذکرا واسمه م ح م د وهو القائم بعدی.»

بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۱، ح ۱۳.



کند.» معلوم می‌شود که نرجس، در چه مقام از قلّه سعادت و بزرگواری قدم گذارده است که باید این چنین مولود با عظمت به او سلام کند و دیدگان او را روشن گرداند. درک این معنا، مسلّم از حدّ تصوّر بشر معمولی بالاتر است این نیست مگر از مقامات عالیّه نرجس.

### ۴۹ (اعجاز شیر نرجس)

یکی از نکته‌های بسیار مهم و جمله‌های طلایی و درخشان درباره نرجس این است که امام فرمود: «تو را به خدای می‌سپارم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.»

نرجس خاتون بگریست، امام علیه السلام فرمود: «آرام باش که جز از پستان تو شیر نمی‌مکد، عنقریب او را نزد تو می‌آورند...»

به عقیده نگارنده، این چند جمله درباره نرجس، بسیار ارزشمند و از همه افتخارات دیگر باارزشتر و بالاتر است. خوب است برای پی‌بردن به اهمیّت این مطلب و عظمت مقام و شخصیت کم‌نظیر نرجس به عنوان مقدمه، راجع به تأثیر فوق‌العاده شیر مادر در وجود فرزند، دو روایت از باب نمونه بیان گردد.

این دو روایت از کتاب فروع کافی که یکی از بهترین کتابهای چهارگانه مورد قبول تمام فقها و علما است، انتخاب می‌گردد.

روایت اول: امام صادق علیه السلام از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل فرموده که آن حضرت فرمودند: «باید توجه داشته باشید درباره شیر خوردن فرزندان خود که از چه زنی و پستانی شیر می‌خورند،

زیرا طفل از شیر بزرگ می شود و به حدّ جوانی می رسد و شیر در اخلاق آنان اثر بسزایی دارد.<sup>۱</sup>

روایت دوم: امام باقر علیه السلام فرمودند: «برای شیر دادن به فرزندان خودتان زنی را انتخاب کنید که حسان باشد، یعنی هم نیکو صورت و هم نیک سیرت باشد. دارای محسنات اخلاقی و خلقت باشد، پرهیزد از انتخاب زنان زشترو و زشت سیرت که دارای اخلاق زشت و رذیله باشد زیرا بوسیله شیر، اخلاق و صفات شیر دهنده به وجود فرزندان شیرخوار سرایت می کند، شاید قباحت منظر او نیز در وقت شیر خوردن بچه و مباشرت او تأثیر داشته باشد.»

روایات در این موضوع زیاد است این دو نمونه کافی است برای نشان دادن اهمیّت تأثیر شیر مادر در فرزند و اینکه بوسیله شیر، اخلاق و روحیات و کمالات روحی و جسمی شیر دهنده به کودک منتقل گردیده می شود.

بطور کلی رابطه و تأثیر جسم و روان در یکدیگر از سنن قطعی خلقت شمرده شده است. تأثیر روان در جسم و جسم در روان، از مسلّمات علم است، برای اثبات این مطلب دو نمونه بیان می گردد: هنوز تأثیر قطعی مواد شیمیایی اغذیه را در اعمال بدنی و روانی خود بخوبی نمی شناسیم. نظریات پزشکان در این مورد، ارزش زیادی ندارد زیرا هرگز آزمایشهای کافی و طولانی بر روی آدمی برای

۱ - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «انظروا من ترضع اولادکم فانّ الولد یشبّ علیہ.»

عن محمد بن مروان قال: قال لی ابو جعفر علیه السلام: «استرضع لولدک بلبن الحسان وایاک

والقباح فانّ اللبن قد یعدی.» فروع کافی، ج ۶، ص ۴۴، ح ۱۰ و ۱۲، کتاب العقیقة.

شناسایی اثر نوع تغذیه‌ای نکرده‌اند. به نظر می‌رسد که چگونگی تغذیه از لحاظ کمیّت و کیفیت در حالت روانی نیز مانند وضع بدن مؤثر باشد.<sup>۱</sup>

فعالیت‌های اخلاقی و فکری و غددی به یکدیگر همبسته‌اند. موادی که غدد فوق کلیوی و هیپوفیز و پیتروئید می‌سازند، مغز پاستور را برای اکتشافات آماده کردند که طلیعه عصر جدیدی در تاریخ بشریت است. تیزهوشی و فروغ تصور و ایمانی که کوه‌های گرانبار را تحمّل می‌کند و در عین حال محصول غدد مترشحه داخلی و کیفیت و شماره سلول‌های مغزی است، مختصر کاهش مقدار آهن و مس و کلسیم و فلزات در خون و هورمون‌ها تعادل عضوی و روانی را بهم می‌زند.<sup>۲</sup>

با توجه به این دو نمونه از گفتار دانشمندان استفاده می‌گردد که رابطه بین نیروهای فکری و اخلاقی و بین جسم و ترشحات غددی وجود دارد. گرچه هنوز حقیقت و کیفیت آن برای بشر ناشناخته است، قرآن کریم و فرمایشات پیشوایان معصوم اسلام هم با بیان معجزنشان خود و با جمله‌های زیبا این مطلب را مورد توجه قرار داده است. قرآن می‌فرماید: «البته لازم است که آدمی غذای خود را با دقت و چشم بصیرت بنگرد.»<sup>۳</sup>

همچنین نظر واقع بین اولیای اسلام به تمام منافع و مضار جسمی

۱ - کودک فلسفی، ص ۲۳۹، به نقل از کتاب انسان موجود ناشناخته، ص ۲۹۳.

۲ - کودک فلسفی، ص ۲۴۷، نقل از کتاب راه زندگی، ص ۱۶۷.

۳ - سوره عبس، آیه ۲۴.

و روانی خوردنیها و آشامیدنیها متوجه بوده و با یادآوری مفسد جسمانی به ضرر و زیانهای معنوی و روانی آن تصریح فرموده‌اند، از جمله حضرت رضا علیه السلام درباره علّت حرمت خوردن خون پس از بیان اختلالات جسمی فرموده است: «خون، آدمی را بد خلق می‌کند و قساوت قلب می‌آورد، عطوفت و مهربانی را کم می‌کند تا جایی که خونخوار چنان خطرناک و ناآمن می‌شود که ممکن است فرزند خود را بکشد یا دستش به خون پدر آلوده گردد.»<sup>۱</sup>

با توجه به این چند نمونه از آیات و روایات و گفتار بعضی دانشمندان و با در نظر گرفتن این حقیقت و این مطلب، حالا باید برویم سر وقت جمله‌ای که امام علیه السلام درباره نرجس فرمودند: «آرام باش! جز از پستان تو شیر نمی‌مکد.» یعنی از شیر نرجس باید تغذیه کند و شیر نرجس است که باید رگ، پی، مغز، اعصاب، غدد، استخوان و سلولهای بدن او را بسازد و رشد و نمو داده به کمال برساند.

مولودی از شیر نرجس علیه السلام تغذیه می‌کند که بر تخت عزّت و قدرت نشسته و بر عرش خداوند تکیه زده و بر خیر و شر، قضا و قدر، زمان و زمانیات و بر تمام عوالم امکان فرمانروایی می‌کند. او صاحب الزّمان و صاحب عصر است. تنها او است که جهان را اصلاح نموده و یک اجتماع واحد و نوین براساس توحید و دین اسلام می‌سازد و او است که با یک دست گذاردن بر سر انسانها، عقول بشر را به کمال

می‌رساند و آرزو و آمال دیرین بشر را، یعنی عدالت، مساوات، برادری، راستی، درستی و... را تحقق می‌بخشد.

آری! شیر نرجس است که چنان روان و تابناک و خلاصه وجود می‌پروراند، دیگر مادر روزگار چون او دختر نازنین نخواهد زاید. زنان شایسته بشر، به وجود نرجس ختم گردید، همچنانکه فرزند او خاتم الاوصیا است، نرجس هم مادر مصلح جهانی و خاتم زنان بزرگ عالم است.

### ۵۰ (علت اختلاف در نام مبارک مادر مصلح جهانی)

مادر مصلح جهانی به نامهای مختلف در روایات ذکر گردیده است این تعدد در نام، نشان دهنده عظمت و بزرگی شخصیت او می‌باشد. شاید سرّی و رمزی در کار بوده که مادر مصلح جهانی نامعلوم و نامشخص گردد تا دشمنان را به سردرگمی و تحیر وادارد و از این راه خطر و ضرر از او دفع گردد.

و شاید بعضی از نامهای آن بانوی معظمه به تناسب اوصافی است که در او بوده است، چنانکه شیخ صدوق رحمته الله در اکمال الدین روایت نموده که: «امام زمان علیه السلام در روز جمعه متولد شد، نام مادرش ریحانه، صیقل و سوسن است ولی چون به آن حضرت آبستن بود، او را صیقل می‌گویند.»

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید: در روایت مذکور که می‌گوید: «چون به آن حضرت آبستن بود، او را صیقل می‌گویند بواسطه روشنی و نوری بوده که از آن مخدرّه به علت حمل نور امامت ساطع

بوده است، چه وقتی می‌گویند فلانی شمشیر را صیقل داد به علت درخشش آن است و دور نیست که منظور وصف جمال آن مخدّره باشد.»

علامه محدّث مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم الثاقب روایتی از غیبت فضل بن شاذان نیشابوری که در سنوات پیش از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از ولادت امام زمان علیه السلام می‌زیسته، از محمّد بن علی ابن حمزة بن حسین بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند و سپس می‌گوید: از محمّد بن علی که راوی این حدیث است، پرسیدند از مادر صاحب الامر علیه السلام ؟

گفت: «مادرش ملیکه بود که او را در بعض از روزها سوسن و در بعض ایام ریحانه می‌گفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود.»<sup>۱</sup>

### ۵۱ (فضیلت گل نرجس)

در روایت دارد که گل نرجس فضایل زیاد دارد و در بوییدن و روغن آن فوایدی است، چون نمرود و نمرودیان برای حضرت ابراهیم خلیل الرحمن آتش برافروختند و حضرت را در میان آتش انداختند خداوند آن آتش سوزان و عظیم را برای حضرت ابراهیم سرد و معتدل قرار داد و در بین آن، آتش گل نرجس را رویانید. پس اصل و ریشه پیدایش گل نرجس از همان زمان است که خداوند

۱ - مهدی موعود، ص ۷۰.

رویانید آن را.<sup>۱</sup>

در روایت دیگر است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ببویید گل نرجس را اگرچه در روز یکبار باشد، اگر روز یکبار نشد در هفته یکبار ببویید و اگر در هفته نشد در ماه یکبار هم که می توانید ببویید و اگر در ماه یکبار هم نشود ببویید آن را، اگرچه در سال یکبار باشد یا و اگرچه در تمام عمر و روزگار آن یکبار بشود به علت اینکه در قلب آدمی یک نقطه و یک دانه از جنون و جذام و برص وجود دارد که بوییدن گل نرجس آن نقطه و آن دانه را از بین می برد و آن را از بیخ می کند و ریشه کن می کند.»<sup>۲</sup>

مادر مصلح جهانی هم نام مبارکش نرجس است، او گلی است در بوستان فضیلت تربیت گردیده، خداوند او را در زمانی که نمرود صفتان بنی امیه و بعداً بنی عباس می خواستند ذریه پاک و معصوم خلیل الله را به خیال خودشان از بین ببرند، آتش عداوت و حسدشان شعله ها برافروخته بودند.

حجت معصوم پروردگار و فرزند فاطمه علیها السلام امام حسن عسکری علیه السلام در محاصره آتش نمرودیان قرار گرفت با تمام قدرت و نیرو، نمرودیان تلاش می کردند، نور خدا را برای همیشه خاموش گردانند حتی اهل حرم آن حضرت را هم تحت نظر داشتند تا اگر فرزندی بدنيا بیاید او را نابود سازند. خداوند گل زیبای نرجس را

۱ - سفینه البحار، ج ۲، باب النون، کلمه نرجس.

۲ - همان مأخذ.

پرورانید که نه تنها خلیل و خلیلیان را خوشحال و مسرور گردانید و آتش نمرودیان را بر فرزند پاک و معصوم فاطمة الزهراء علیها السلام سرد و بی خاصیت گردانیده و شرر و سوزانندگی آن را متوجه خود نمرودیان کرد و برای همیشه آرزوی شوم و خطرناکشان مبدل به یأس گردیده و در حسرت و حسد خود سوختند و می سوزند، بلکه همان گل زیبای نرجس یک روزی دست بر سر بشر بگذارد ریشه جنون را در قلب بشر نابود کرده و عقول آنان را به حد کمال می رساند.<sup>۱</sup>

امروز جهان بشریت در مسیر تمدن خود دچار جنون گردیده است هواپرستی، مادیّت پرستی، همه ابعاد زندگی بشر را به خود اختصاص داده و برای رسیدن به اهداف مادی خود از هیچ جنایت روگردان نیست.

به حق می توان گفت که: امروز دوران تمدن دیوانگان و هواپرستان است. عده ای شهوت پرست و سودجو و اسیر هوا و هوس بر سایر بشر مسلط گشته، همه چیز دیگران را در اختیار خود قرار داده بنامهای دفاع از حقوق بشر و نامهای زیبای دیگر بشریت را در قید و بند و اسیر هوا و هوس خودشان قرار داده، مال و جان و حقوق و همه چیز دیگران را از بین برده اجازه نفس کشیدن به دیگران نمی دهند. ظلم و ستم و جنایت آنان، زمین و زمان را پر کرده است. تنها یک راه نجات وجود دارد و بس. آری! تنها و فقط یک راه! و آن راه این است که همه روآورند به درگاه فرزند برومند حضرت

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸، روایت ۴۷.



نرجس حضرت مهدی علیه السلام و همه ملتها یک صدا و متحد از آن حضرت بخواهند تا در پیشگاه پروردگار جهان از بشر شفاعت نماید تا مورد عفو، مغفرت و رحمت آفریدگار توانا، مهربان و ولی او بگردند.

بله! امروز تنها راه نجات در این است که همه ملتها متحد به آن سو حرکت کنند که فرزند نرجس، صاحب العصر بقیه الله همه را به آن سو می خواند.

## ۵۲ (گل نرجس را خزان رسید)

روزی امام حسن عسکری علیه السلام ماجرای بعد از رحلت خود را برای نرجس شرح می داد و فرمود که: «بعد از من زنان و کنیزان من از طرف دولت بنی عباس تحت مراقبت قرار می گیرند تا هر کدام از آنها باردار باشد و وضع حمل کند، آن مولود را اگر پسر باشد بکشند و از بوجود آمدن امام دوازدهم شیعه که دنیا را پر از عدل و داد می گرداند و عناصر ظلم و فساد را از بین می برد، جلوگیری نمایند.»

جباران بنی عباس می دانستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این موضوع را بیان فرموده و این وعده الهی است که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و فرزند یازدهمین حجّت خدا امام حسن عسکری علیه السلام به دنیا می آید و دولتهای باطل را از بین می برد و کاخ طاغوت و طاغوتیان را واژگون می سازد.

دستگاه بنی عباس مخصوصاً از تحقق این موضوع وحشت و هراس شدید داشتند، چون همزمان و مقارن عصر زندگی امام حسن

عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای معصوم شیعه و وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرچم طاغوتی برافراشته و بر اریکه قدرت و سلطنت تکیه زده بودند.

گرچه طاغوتیان قبل از بنی عباس و بعد از آنان تا روز ظهور ولایت مطلقه الهیه حضرت مهدی علیه السلام وحشت و نگرانی و اضطراب شدید، کاخ همه جباران و طاغوتیان را فراگرفته و می لرزاند، بنی عباس به خیال خود که شاید بتوانند از تحقق و بوجود آمدن نور الهی جلوگیری نمایند و او را از بین ببرند اما خداوند اعلام فرموده که دشمنان حق و طاغوتیان می خواهند نور خدا را خاموش کنند، لکن خدای توانا اراده فرموده که نور خود را به اتمام و کمال برساند، گرچه مشرکین و کافرین از تحقق این موضوع کراهت دارند.<sup>۱</sup> و شدیداً ناراحت و عصبانی می باشند.

طاغوتیان بنی عباس همچون طاغوتهایی که می خواستند حضرت ابراهیم خلیل الرحمن را در آتش بسوزانند و موسی کلیم الله را در وقتی که از مادر به دنیا بیاید بکشند و عیسی مسیح را بردار بکشند بنی امیه نیز می خواستند خاندان رسول اکرم و آل علی علیهم السلام را نابود سازند. اینها نیز تلاش کردند تا از بوجود آمدن امام عصر و زمان جلوگیری نمایند، اما در مقابل اراده خدا خواسته های طاغوت محو و نابود است.

چون نرجس ماجرا را از امام حسن عسکری علیه السلام شنید از کمال

۱ - سوره توبه، آیه ۳۲ و سوره صف، آیه ۸.

عفت و عصمتی که داشت راضی نشد، تحت مراقبت زنان مأمورین بنی عباس واقع گردد، از این جهت از امام خود تقاضا نمود: «دعا کند خداوند مرگ او را جلوتر از وفات امام علیه السلام قرار دهد.» خداوند دعای ولی خود را اجابت فرمود، آنچه نرجس می خواست به او داد.

از مصدر جلال ربوبی خطاب آمد که: «ای نفس! که از کمال ایمان به مقام اطمینان خاطر رسیده‌ای برگرد بسوی پروردگار خود در حالی که از خدا راضی و خشنود خواهی بود و مورد خشنودی و پسند خدا هستی.»<sup>۱</sup>

ای عاشق دل و جان باخته و پر و بال سوخته در راه محبوب! ای عارف به حق و حقیقت رسیده! که در راه رسیدن به قرب من و وصال ولی من، اسارت را پذیرفتی و در راه عشق به ولی من سوختی، بیا! بیا! که من خود خریدار عشق توام و بهای عشق تو منم. بیا! بیا! و به رضوان من درآی که بهشت رضوان و رضوانیان و من، مشتاق دیدار توایم.»

نرجس دعوت حق را لبیک گفت و شاهباز روح او لبخند زنان به همراه فرشتگان مقرب پروردگار بسوی آشیان قدس و مقام قرب محبوب و بهشت جاویدان و فردوس اعلا و رضوان الله اکبر به پرواز درآمد و برای همیشه این قفس پرملال عالم خاک را ترک گفت و بدین سبب شمع سوزان و ماه تابان و خورشید فروزان وجود مادر مصلح جهانی در خانه امام حسن عسکری علیه السلام خاموش گردید و نور،

۱ - سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸.

ضیا و درخشندگی و پرتو خود را در عالم دیگر قرار داد.

بدن نازنین او را امام حسن عسکری علیه السلام در کنار مزار پدر بزرگوار خود امام علی النقی علیه السلام به خاک سپرد.

به! به! از این مقام والا! و چقدر شیرین و لذت بخش است به پیش چشم دوست جان سپردن و بدست محبوب به خاک قرار گرفتن و بر لوح قبرش مکتوب است که: «این است مزار مادر م ح م د.» (مادر مصلح جهانی).

(۱) «أَنَّهَا سَأَلَتْ أَبَا مُحَمَّدٍ أَنْ يَدْعُوَ لَهَا بِأَنْ يَجْعَلَ مِنْيَتَهَا قَبْلَهُ لَمَّا أَخْبَرَهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا تَجْرِي عَلَيْهِ عِيَالِهِ فَمَاتَتْ قَبْلَهُ فِي حَيَاةِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى قَبْرِهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ هَذَا قَبْرُ أُمِّ م ح م د.»<sup>۱</sup>  
باب النون کلمه نرجس:

درود فراوان به عدد آفریده‌های آفریدگار جهان به روان پاک و روح تابناک تو ای خانم زنان شایسته و بزرگ عالم و ای مادر خاتم الاوصیاء!

«يَا نَرْجِسُ إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ وَلَدِكَ بِقِيَّةِ اللَّهِ.»

در مقابل روایتی که نرجس خاتون پیش از امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده است، چندین روایت دیگر است که

دلالت دارند بر اینکه جناب نرجس خاتون بعد از ارتحال حضرت عسکری علیه السلام از این جهان بسوی ریاض قدس و ملاقات پروردگار زنده بوده و گرفتاریهای از طرف طاغوتیان بنی عباس به او رسیده و در راه خدا و دفاع از حجّت خدا جهاد فرموده است:

۱- در روایت معتبر از محمد بن حسین نقل شده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری وقت نماز بامداد به سرای باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه‌های بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه نوشته بود و در آن وقت نزد آن حضرت حاضر نبود مگر جاریه آن جناب که او را صیقل می‌گفتند و غلام آن جناب که او را عقید می‌نامیدند و آن کسی که مردم بر او مطلع نبودند، یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام.

عقید گفت که: در آن وقت حضرت امام حسن علیه السلام آبی طلبید که با مصطکی جوشانیده بودند خواست که بیاشامد، چون حاضر کردم، فرمود: «اوّل آبی بیاورید که من نماز کنم.»

چون آب آوردیم، دستمالی در دامن خود گسترده و وضو ساخت و نماز بامداد را ادا کرد و قدح آب مصطکی که جوشانیده بودند گرفت که بیاشامد. از غایت ضعف و شدّت مرض دست مبارکش می‌لرزید و قدح بردندانهای شریفش می‌خورد، چون آب را بیاشامید و صیقل قدح را گرفت روح مقدّسش به عالم قدس پرواز نمود و از عمر شریف آن حضرت بیست و نه سال گذشته بود و بعضی بیست و هشت نیز گفته‌اند و به اتفاق اکثر از محدّثان و مورّخان در هشتم ماه ربیع الاوّل دویست و شصتم هجرت بوده و مدّت امامت آن حضرت نزدیک به شش سال بود.

ابن بابویه و دیگران گفته‌اند که: «معمد آن حضرت را به زهر شهید نمود.»

۲ - در روایت دیگر که شیخ طوسی به سند خود از ابو سلیمان داود بن غسان بحرانی نقل کرده، دارد که: ابوسهل (اسماعیل بن علی نبویختی) گفت که: داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که به همان مرض از دنیا رحلت فرمود و در نزد آن حضرت بودم که امر فرمود خادم خود، عقید را. این خادمی بود سیاه از اهل نوبه و خدمت کرده بود حضرت امام علی النقی علیه السلام را و پروریده و بزرگ کرده بود امام حسن علیه السلام را، فرمود: «ای عقید! بجوشان از برای من آب را با مصطکی.» پس جوشانید و صیقل جاریه که مادر حضرت حجّت علیه السلام باشد آن آب را برای امام حسن علیه السلام آورد، پس همین که قدح را به دست آن جناب داد خواست بیاشامد، دست مبارکش لرزید و قدح به دندانهای ثنایای نازینش خورد، پس قدح را از دست نهاد و به عقید فرمود: «داخل این اطاق می شوی می بینی کودکی را به حال سجده، او را بیاور نزد من.»

ابوسهل گوید که: عقید گفت: «من داخل شدم به جهت پیدا کردن آن طفل ناگاه نظرم افتاد به کودکی که سر به سجده نهاده بود و انگشت سبّابه را بسوی آسمان بلند کرده بود، پس بر آن جناب سلام کردم. آن حضرت نماز را مختصر کرد و چون تمام کرد، عرض کردم که: سید من می فرماید تو را که نزد او بروی.»

پس در این هنگام مادرش صیقل آمد و دستش را گرفت و برد او را به نزد پدرش امام حسن علیه السلام.

ابوسهل می گوید: چون آن کودک به خدمت امام حسن رسید سلام کرد نگاه کردم بر او ... دیدم که رنگ مبارکش روشنایی و تالو دارد و موی سرش بهم پیچیده و مجعد است و مابین دندانهایش گشاده است، همینکه امام حسن علیه السلام نگاهش به کودکش افتاد بگریست و فرمود: «... ای سید اهل بیت خود! مرا آب بده، همانا من می روم بسوی پروردگار خود.» یعنی وفاتم نزدیک شده.

پس، آن آقازاده، آن قدح آب جوشانیده با مصطکی را گرفت بدست خویش و حرکت داد لبهایش را و سیرایش کرد. چون امام حسن علیه السلام آب را آشامید، فرمود: «مرا مهیا کنید از برای نماز.»

پس در کنار آن حضرت، دستمالی افکندند و آن طفل پدر خود را وضو داد به یک مرتبه، یک مرتبه، یعنی با اقل واجب و مسح کرد بر سر و قدمهای او. پس امام حسن علیه السلام به وی فرمود: «بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان! و تویی مهدی و حجّت خدا بر روی زمین و تویی پسر من و کودک من! و منم پدر تو! تویی م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و پدر تو است رسول خدا صلی الله علیه و آله و تویی خاتم ائمه طاهرین!

بشارت داد به تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و نام و کنیه داد تو را و این عهدی است بسوی من از پدرم از پدرهای طاهرین تو صلی الله علیه و آله اهل البیت ربنا انه حمید مجید.

پس وفات کرد امام حسن علیه السلام در همان وقت «صلوات الله علیهم اجمعین.»

۳- ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده و این روایت طولانی است و در آخر روایت دارد: جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این واقعه را نقل کرد. (واقعه نماز گذاردن حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر جنازه پدر بزرگوارش و تحویل گرفتن نامه‌های ابوالادیان و پول و همیان مردم قم را که نشان دهنده معجزات آن حضرت می‌باشد و در این روایت ذکر گردیده.)

معتمد، خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده، او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت: «حملی دارم من از آن حضرت.» به این سبب او را به ابن ابی الشوّازب قاضی سپرد که چون فرزند متولد شد، بکشند. بناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر مُرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد ایشان به حال خود در ماندند و کنیز از خانه قاضی به خانه خود آمد.<sup>۱</sup>

نگارنده گوید: مطابق این دسته از روایات معتبر و با در نظر گرفتن روایات حکیمه خاتون و اینکه فرمود: «بعد از رحلت برادرم امام علی النقی علیه السلام به دیدن امام حسن عسکری علیه السلام رفتم ...» و داستان میلاد حضرت صاحب الامر علیه السلام را بیان فرموده، می‌توان گفت که مدّت زن و شوهری امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس خاتون بعد از آنکه رسماً و ظاهراً درخواست اجازه توسط حکیمه خاتون از برادرش امام علی النقی علیه السلام درباره ازدواج و فراهم کردن وسایل

۱- منتهی الآمال، جزء دوم، ص ۲۷۶ - ۲۷۸ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۱ - ۳۳۳.



زفاف امام حسن علیه السلام گردید و صدور اجازه از آن حضرت شد، تقریباً شش سال یا هفت سال و یا مقداری کمتر از هفت سال می باشد. آن گلی که نرجس مدتها از هجر رخ او و آتش عشقش سوخت و بعد از گذشت حدود چهارده شب در عالم رؤیا به وصالش نایل گردید و مانند بلبل به دور گل رخ او گردید و رازهای محرمانه با او داشت و در مدت هجران او فکر و روحش در آسمان عشق او با فرشتگان هم نغمه و هم آهنگ بود و آن همه عوالم و سیر و سلوک داشت تا اینکه در راه عشق و رسیدن به وصال او از همه چیز گذشت. تن به اسارت داد تا به شهر محبوب رسید و مدتی در مکتب حکیمه خاتون به سیر و سلوک خود ادامه داده و تربیت گردید و به لیاقت وصل یار رسید و به دانشگاه امامت امام حسن عسکری علیه السلام قدم نهاد و به وصال آن حضرت و همسری او نائل آمد.

او در این مدت شش سال یا پیشتر به کمال لایق خود رسید و مدال افتخار این جمله معجز بیان و زیبا: «رضای خدا، رضای ما اهل بیت می باشد.»<sup>۱</sup> دیگر او ساخته و پخته شده به مقام والای اطمینان خاطر و مرتبه یقین خود را رسانده و خوف و حزن و اضطراب<sup>۲</sup> در وجود او راه ندارد تا جایی که به دست خود قدحی را که در آن شربت فراق و پرواز و عروج روح خورشید ولایت بسوی لقاء الله بود به دست محبوب داد و با دست خود باز پس گرفت.

۱ - امام حسین علیه السلام: «رضی الله رضانا اهل البيت». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲ - سورة فصلت، آیه ۳۰.

او آمد با دست خود، دست ولی الله حضرت صاحب الزمان  
فرزند اسرارآمیز خود را گرفت و او را نزد پدر بزرگوارش آورد تا  
منصب امامت و ولایت را به او واگذار نماید و به همراه فرزند خود با  
هم شاهد ارتحال خورشید امامت و ولایت بسوی مقام قدس  
آفریدگار جهان و ملحق شدن به جمع خمسۀ اصحاب کساء و پدران  
معصوم او باشند و به چشم خود رفتن جان و جانان و بهتر از جان  
خود را بسوی عالم بالا تماشا کند.

خدا می داند و نرجس که در آن لحظه حساس بر او و دل او چه  
گذشت هیچ خیال بلند پرواز نمی تواند آن لحظه و آن حالت نرجس را  
در تصوّر بگنجاند. نرجس قهرمان، نرجس عاشق ولایت، نرجس  
باوفا، بعد از محبوب خود نیز در راه حفظ و حراست و دفاع از مقام  
ولایت و حفظ و حراست از غنچه گل یادگار محبوب خود، فداکاری  
و ایثار نمود و حاضر شد در زندان جیره خوران بنی عباس قاضی  
ابوالشوارب مدتی شکنجه و عذاب را تحمل کند تا جان جانان و  
یادگار محبوب او مصلح جهانی، امام عصر و زمان و افتخار نرجس  
زیبا، دخت بالیاقت قیصر از شر طاغوتیان در امان بماند.

ای مادر پاک و مطهر امام عصر علیه السلام و ملیکه دوران! تو آنقدر  
بزرگی و عشق تو به مقام ولایت کبری و عظمای الهی آنقدر پاک و  
بی آرایش بود و مقام تو بس والا و بلند مرتبه است که قدرتمندترین  
فکر و عقل و قلم و بیان بشرهای غیر معصوم و غیرائمه طاهرین علیهم السلام  
نمی توانند از آن مقام و آن پاکی و طهارت تصویر و تصوّر واقعی را  
ترسیم نموده و به تقریر درآورد تا چه رسد به قلم ناتوان و فکر بسیار

ناچیز و بیان ناقص من نگارنده بی بضاعت.

اگر نتوانستم حق معرفی تو را ادا کنم از پیشگاه مقدس تو و فرزند برومند و شوهر محبوب و بزرگووار تو معذرت می خواهم این نوشته صرفاً عرض ارادت و اخلاص است و حکم مثل معروف «ران ملخ تحفه موری در بارگاه سلیمان» را دارد.

### ۵۳ (چکیده داستان)

آفریدگار توانای جهان، صفات جمال و جلال و کمال و اسمای حسنای خود را بصورت رمزی قرار داد و به آن تجسم بخشید و آنچه از صفات و سجایای نیک در عرب و ایران و روم بود، همه را جمع فرمود و از این ترکیب عالی و زیبا و عجیب، موجودی را آفرید بنام فرزند نرجس مصلح جهان بشریت حضرت مهدی علیه السلام.

پایان زیباترین داستان جهان

## زيارت والده حضرت قائم

السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ  
السَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ  
الْحُجَجِ الْمَيَامِينَ السَّلَامُ عَلَى وَالِدَةِ الْإِمَامِ وَالْمُودَعَةِ أَسْرَارِ الْمَلِكِ  
الْعَلَامِ وَالْحَامِلَةِ لِأَشْرَفِ الْأَنَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقَةُ  
الْمَرْضِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَبِيهَةَ أُمِّ مُوسَى وَابْنَةَ حَوَارِيِّ عَيْسَى  
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرِّضِيَّةُ  
الْمَرْضِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَنْعُوتَةُ فِي الْأَنْجِيلِ الْمَخْطُوبَةُ مِنْ  
رُوحِ اللَّهِ الْأَمِينِ وَمَنْ رَغِبَ فِي وَصَلَتِهَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ  
وَالْمُسْتَوْدَعَةُ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ  
الْحَوَارِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى بَعْلِكَ وَوَلَدِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ  
عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَحْسَنْتِ الْكِفَالََةَ وَأَدَّيْتِ  
الْأَمَانَةَ وَاجْتَهَدْتِ فِي مَرْضَاتِ اللَّهِ وَصَبَرْتِ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَحَفِظْتِ  
سِرَّ اللَّهِ وَحَمَلْتِ وَلِيَّ اللَّهِ وَبَالَغْتِ فِي حِفْظِ حُجَّةِ اللَّهِ وَرَغِبْتِ فِي  
وُصْلَةِ أَبْنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ عَارِفَةً بِحَقِّهِمْ مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِمْ مُعْتَرِفَةً بِمَنْزِلَتِهِمْ  
مُسْتَبْصِرَةً بِأَمْرِهِمْ مُشْفِقَةً عَلَيْهِمْ مُؤَثِّرَةً هَوَاهُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتِ  
عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيَةً بِالصَّالِحِينَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً تَقِيَّةً نَقِيَّةً  
زَكِيَّةً فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَأَرْضَاكَ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَاوِيكَ

فَلَقَدْ أَوْلَاكَ مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَوْلَاكِ وَأَعْطَاكَ مِنَ الشَّرَفِ مَا بِهِ  
 أَغْنَاكَ فَهَنَّاكَ اللَّهُ بِمَا مَنَحَكَ مِنَ الْكِرَامَةِ وَأَمْرَاكِ بِسِوَى كُنَى  
 سر خود را و می گوئی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَمَدْتُ وَرِضَاكَ طَلَبْتُ وَبِأَوْلِيَايَاكَ إِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ  
 وَعَلَى غُفْرَانِكَ وَحِلْمِكَ اتَّكَلْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَبِقَبْرِ أُمَّ وَلِيِّكَ  
 لَدْتُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَانْفَعْنِي بِزِيَارَتِهَا وَثَبِّتْنِي عَلَى  
 مَحَبَّتِهَا وَلَا تَحْرِمْنِي شَفَاعَتَهَا وَشَفَاعَةَ وَلَدِهَا وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهَا  
 وَاحْشُرْنِي مَعَهَا وَمَعَ وَلَدِهَا كَمَا وَقَّعْتَنِي لِزِيَارَةِ وَلَدِهَا وَزِيَارَتِهَا اللَّهُمَّ  
 إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِالْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْحُجَجِ الْمِيَامِينَ  
 مِنْ آلِ طَهٍ وَيَسَّ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ وَأَنْ  
 تَجْعَلَنِي مِنَ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبَشِرِينَ الَّذِينَ لَا  
 خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ قَبِلْتَ سَعْيَهُ وَيَسَّرْتَ أَمْرَهُ  
 وَكَشَفْتَ ضُرَّهُ وَأَمَنْتَ خَوْفَهُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى  
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهَا وَارْزُقْنِي  
 الْعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهَا  
 وَأَدْخِلْنِي فِي شَفَاعَةِ وَلَدِهَا وَشَفَاعَتِهَا وَاعْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ  
 وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا بِرَحْمَتِكَ  
 عَذَابَ النَّارِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا سَادَاتِي وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

### ۵۴ (اشعاری در رابطه با این داستان)

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| شاهنشاه روم دختری داشت     | در برج عفاف اختری داشت    |
| آنسینه عصمت و ادب بود      | دارای شرافت نسب بود       |
| می بود «ملیکه» نام نامیش   | می داشت پدر چو جان گرامیش |
| آزاده نواذة حواری          | شایسته هر بزرگواری        |
| برده نسب از دو سو ملیکا    | از قیصر و جانشین عیسی     |
| شمعون وصی مسیح جدش         | از باغ کمال رسته قدش      |
| در حسن، کمال مهر و مه داشت | از سیزده رو بچارده داشت   |
| پس خواست برای دختر خویش    | همسر پسر برادر خویش       |

\*\*\*

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| قیصرندمای خویش را خواست  | تا مجلس و جشن عقد آراست   |
| آراسته کاخ پادشاهی       | بازیب و حلل هر آنچه خواهی |
| تختی که جواهرش نشان بود  | در کاخ چو مهر زرفشان بود  |
| پس کرد به کاخ اختصاصش    | دعوت ز اکابر و خواصش      |
| پاپ و علما همه ستادند    | انجیل مسیح را گشادند      |
| تا آیه‌ای از کتاب خوانند | پس خطبه عقد را براندند    |
| داماد چو شد به تخت بنشست | سنگینی بخت تخت بشکست      |
| دیدند که تخت واژگون شد   | داماد ز تخت سرنگون شد     |
| آن سلسله‌ها ز سقف بگسیخت | از طاق صلیبها فرو ریخت    |
| تا مجلس شادیش بهم خورد   | داماد بجای شهد غم خورد    |
| حضر تمام مات گشتند       | مبهوت ز حادثات گشتند      |

داماد مگر سیاه بخت است  
 پیداست زوال بهارش  
 زد باد نحوست خزانیش  
 تا مجلس عقد از نو آراست  
 نحسش جبران به سعد این خواست  
 کز طالع سعد شان کند جفت  
 آن تخت دوباره نصب کردند

گفتند که: یارب! این چه بخت است  
 سالی که نکوست خواروبارش  
 در فصل بهار کامرانیش  
 پس پاپ ز شاه کرد درخواست  
 از بهر برادر کهن خواست  
 شه خواهش پاپ را پذیرفت  
 اسباب نشاط کسب کردند

\*\*\*

گشتند کشیها مهیا  
 آهنگ فصیح ساز کردند  
 بشکست دوباره زان نگون بخت  
 خوردند ازین قضا تأسف  
 افتاده بجان آن برادر  
 شد جمع مسیحیان پریشان  
 چشم از همه تخت و بخت بستند  
 در ششدر حادثات افتاد  
 بیهوده سخن به این درازی است

شد مجلس عقد چونکه برپا  
 انجیل مسیح باز کردند  
 داماد نشست چونکه بر تخت  
 شاه و وزرا و پاپ و اسقف  
 دیدند نحوستی برابر  
 حسرت زده پاپ باکشیشان  
 حضار زکاخ رخت بستند  
 زین حادثه شاه مات افتاد  
 یاللعجب این چه مهره بازی است

\*\*\*

رخ از همه حادثات تا بید  
 شد روح خدا بر او پدیدار  
 آمد بسرش به غمگساری  
 در هم‌رهی پسیمبرش بود

شب آمد و شاه رفت و خوابید  
 خوابید عروس بخت بیدار  
 عیسای مسیح باحواری  
 شمعون که نیای مادرش بود

در کساخ ز نور منبری دید  
 نباگاه گشوده گشت بایی  
 خورشید ازل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد  
 چون چشم ملیکه بر وی افتاد  
 آن چشمه نور و گرمی و جوش  
 فرمود به عیسی و حواری  
 تا خطبه کنم ملیکه از جد

\*\*\*

از بهرچنان پیمبری دید  
 تا بید به کساخ آفتابی  
 با یازده اختر خود آمد  
 تعظیم نمود و در پی افتاد  
 بگرفت مسیح را در آغوش  
 من آمده‌ام به خواستگاری  
 بهر پسر مابسی محمد

پس کرد مسیح رو به شمعون  
 وصل تو به گلشن سیادت  
 پس ختم پیمبران والا  
 خوش خطبه عقد را ادا کرد  
 آن زهره قرین مشتری شد  
 با میوه دل چو عقد بستش  
 گلهای محمدی به مجلس

\*\*\*

گفتا که مبارک است و میمون  
 شمعون به گفت زهی سعادت  
 از منبر نور رفت بالا  
 داماد عروس را صدا کرد  
 همسر به امام عسکری شد  
 بگذاشت بدست یار دستش  
 گشتند گواه عقد مجلس

از خواب ملیکه گشت بیدار  
 از هر طرفی نگاه می‌کرد  
 که ای گمشده در کجاست جویم  
 در خواب چوبخت من دمیدی  
 در خواب شدی تو همسر من  
 ای وای و هزار وای بر من

می‌جست بهر طرف رخ یار  
 از ماه سراغ شاه می‌کرد  
 در بند که مبتلات جویم  
 بیدار شدم زمن رمیدی  
 بیدارم و نیستی بر من  
 تنگ از غم توست جای بر من



دیوانه شد و کشید آهی  
آن گمشده را دگر نیابید  
کارش به قضا حواله می‌کرد

دل از کف من شد از نگاهی  
شبهای دگر هر آنچه خوابید  
می‌جست ز خواب و ناله می‌کرد

\*\*\*

پژمرده چو گل رخ نکویش  
تب کرد ز سوز اشتیاقش  
آتش به روان دختر افتاد  
می‌سوخت ولی به کس نمی‌گفت  
احوال ملیکه سخت تر شد  
ای وای از آن شب و ازین روز

از غصه پرید رنگ و رویش  
می‌سوخت در آتش فراقش  
بیمار شد و به بستر افتاد  
راز دل خود ملیکه بنهفت  
هرچند طیب چاره گر شد  
شب در تب و روز بود در سوز

\*\*\*

بختش بدمید همچو کوکب  
در تسیره شب آفتابش آمد  
دادند همه بشارت او را  
تعریف از آن فرشته خو کرد  
کن خواهش خود از او تو درخواست  
ز خواه تو پاره تنش را

یک شب ز پس چهارده شب  
زهرای مهین به خوابش آمد  
با مریم و صد هزار حورا  
مریم بسوی ملیکه رو کرد  
که این مادر شوهر تو زهراست  
برخیز و بگیر دامنش را

\*\*\*

وز دیده ستارگان فروریخت  
از دست فراق عسکری کرد  
باروی چو آفتابم آمد  
دیگر گلی از رخسار نچیدم

در دامن مهر ماه آویخت  
صدها گله پیش آن پری کرد  
گفتا که شبی بخوابم آمد  
یکبار جمال یار دیدم

در آتش غم مرا نشان ده  
برده است زدل قرار و تابم  
برخار فراق خود کشانده  
مرگ است دگر علاج جانم

\*\*\*

فرمود قبول دین ما کن  
بیزار ز مذهب تو عیسی است  
از خویش مسیح را رضا کن  
دینی که در آن تو پای بستی  
مریم متنفر از کلیسا است  
تا گفت ملیکه ذکر اشهد  
گردیده مشوب بت پرستی  
جان تازه نمود از وصالش  
آمد ز درش ابی محمد  
از میمنت شهادت او  
گل چید ز گلشن جمالش  
هر شب که بخواب ناز می شد  
شد دیدن یار عادت او  
چون دیده ز خواب باز می کرد  
بر او در وصل باز می شد  
افسانه شب دراز می کرد  
هر شب به خیال یار می خفت  
در خواب سخن بیار می گفت  
که ای مونس جان من کجایی  
در بیداری چرانمایی<sup>۱</sup>

\* \* \*

هوشیاری و روز من بیایی<sup>۲</sup>

فرمود: ملیکه منتظر باش  
قیصر چو رود به جبهه جنگ  
پیوسته نگاهدار سر باش  
در زئی کنیزکان مسلّس

۱- در اصل نسخه.

۲- تبدیل از نگارنده.

تا آنکه شوی اسیر اسلام  
 آیی بر ما عزیز گردی  
 باما به جهان شوی هم آغوش  
 زی جبهه جنگ شه شتاید  
 در راه خدا زکاروان شد  
 تا اینکه اسیر مسلمین گشت  
 عمر بن یزید و پس خریدش  
 طی کرده ره عراق و بغداد  
 فرمان به بشیر شیردادی  
 کز بهر تو عز و افتخاری است  
 تا دریابی رموز این خط  
 خاص است گمان من عمومی است

\*\*\*

مار است یکی عروس حجله  
 در پرده احتجاب باشد  
 از سنبل ناب رشته مویش  
 پرورده و دست پخت قیصر  
 پروانه صفت بگرد او شمع  
 در فکر فروش آن پیروست  
 از بهر خرید زر بیپاشد  
 مشتاق پی خریدن او  
 دختر بکشد زسینه فریاد

باید بفلان طرف زنی گام  
 در ظاهر اگر کنیز گردی  
 دستور مرا اگر کنی گوش  
 فردا که زشرق مهر تایید  
 با جمع کنیزکان روان شد  
 زان ره که شهنش نبود بگذشت  
 بین اسرای روم دیدش  
 با صاحب خویش آن پریراد  
 یک شب دهمین امام هادی  
 که ای نادره مرد باتوکاری است  
 این نامه بگیر و رولب شط  
 این نامه من به خط رومی است

وقتی که رسی کنار دجله  
 مستوره و باحجاب باشد  
 نقاش ازل کشیده رویش  
 آن باکره هست دخت قیصر  
 خلقی بینی به دور او جمع  
 عمر بن یزید مالک اوست  
 تا مشتری مگر که باشد  
 جمعی مایل به دیدن او  
 از دیدن طالبان بغداد

گوید که ز زندگی گذشتم  
یارب! بکجا است قسمت من

دیدم که چگونه خوار گشتم  
کن حفظ مقام عصمت من

\*\*\*

تو قاصد ما، در این میانه  
برگویی که من برید هستم  
این نامه بده به آن پریرو  
بادادن این دویت دینار  
پس نامه از او بشر بگیرت  
تا شد وارد به شهر بغداد  
ناگاه رسید کشتی از راه  
چون پرده گیان پیاده گشتند  
هر مشتری یکی پسندید  
ناگاه بشر برده‌ای دید  
خلقی حیران زدیدن او  
هر مشتری که پیش آید  
گوید با صاحبش بصدجوش  
آن مشتری است قسمت من  
القصه هر آنچه شاه فرمود  
شد پیش بشیر و نامه را داد  
یاد از خط روی عسکری کرد  
پس از لب لعل خود گهرسفت

شو جانب صاحبش روانه  
مأمور پی خرید هستم  
که آسوده زغم شود دل او  
آن گوهر قیمتی بدست آر  
آماده شد و مسیر بگیرت  
صبح آمد و بر لب شط ایستاد  
تا بید به چشم مشتری ماه  
از منظر طالبان گذشتند  
زر داد و برای خویش بگزید  
ماهی به میان پرده‌ای دید  
آماده پی خریدن او  
آن زهره از او حذر نماید  
آخر تو بهر کنم مفروش  
که او هست کفیل عصمت من  
در چشم بشر روی بنمود  
چشمش که به خط شاه افتاد  
بس بوسه به خطش آن پری کرد  
عمر بن یزید را چنین گفت

بفروش مرا به صاحب خط  
خود را فکنم و گرنه در شط  
زر داد و گرفت آن پیرا  
بانوی امام عسکری را

\*\*\*

بگرفت چو بشر آن امانت  
آن زهره بدست مشتری داد  
تا امام امام عصر گردد  
آرد پسری که شاه باشد  
آرد پسری که هست قائم  
آرد پسری که نور دارد  
ای حجّت قائم الهی  
امروز که روز قائم ماست  
روشن همه چشم ما برویش  
جز درگه حجّت الهی  
آورد به خاندان عصمت  
تحویل امام عسکری داد  
سرچشمه فتح و نصر گردد  
فرمانده مهر و ماه باشد  
فیضش به خلاق است دائم  
ظلم از سر خلق دور دارد  
از لطف به دوستان گاهی  
از او همه فیض دائم ماست  
بسته دل ما به تار مویش  
ما را نبود دگر پناهی<sup>۱</sup>

سید مرتضی میرفخرایی جندقی

اکنون که بعد از پایان این زیباترین داستان جهان زیارت حضرت ملیکه مادر والا گهر امام زمان علیه السلام را آوردم برای اینکه منافع داستان کاملتر بشود و بار دیگر به سبب این زیارت بسیار مهم و پر محتوی و عالی مرتبت، بصورت خلاصه و اشاره از اول داستان تا آخر آن و تمامی ابعاد آن تأکید گردد و چهره زیبای داستان با تمام محتوی و ابعاد در افق ذهن و فکر تجسم پیدا کرده و انوار معارف بسیار بالا مرتبه آن را در حد استعداد و سعه وجودی افکار و اندیشه خوانندگان متجلی بسازیم این زیارت نامه مهم را ساده و روان برای جوانان عزیز و آنهایی که آشنائی کامل با زبان و کلام عربی ندارند ترجمه کرده و به برخی از نکته‌های آن به اختصار اشاره می‌کنیم و در پایان با آوردن دو دعا و زیارت آل یاسین کتاب را به پایان می‌رسانیم:

این زیارت شریف نخست با سلام و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و ائمه طاهرين علیهم السلام و با ذکر القاب «الصادق الامین» و کلمه «مولانا امیر المؤمنین» و کلمه زیبای «الطاهرين الحجج الميامین» که حاوی نکات بسیار است شروع شده است، و بعد بدون فاصله آمده است: «درود بر والده (مادر) امام زمان علیه السلام که خزانة دار (رازهای) («ملک علام» خدای فرمان روای بسیار دانا است).

بانوئی که باردار شد اشرف خلائق و انسانها را، تا این جای زیارت به شکل غائب جمله‌ها آمده است، اما از این به بعد جناب نرجس خاتون علیها السلام مخاطب قرار گرفته و زیارت کننده خود را در پیشگاه مبارک او حاضر می‌داند و او را با جمله‌های بعدی

زیارت می‌کند که این انتقال از حال غائب به حال حاضر و خطاب خود معارفی و نکته هائی دارد:

«سلام و درود ما بر تو ای بانوی صدیقه و مرضیه (بسیار راسیگویی پسندیده حق) درود بر تو ای که مانند مادر موسی هستی، و ای دختر (شمعون) حواری (و وصی و جانشین) حضرت عیسی علیه السلام درود بر تو ای پرهیزکار پاکیزه، درود بر تو ای خشنود از خدا و پسندیده حق، درود بر تو ای (بانوئی که) وصف و صفات تو در کتاب آسمانی انجیل بیان شده است، و روح الله امین (حضرت عیسی علیه السلام) از تو (برای امام حسن عسگری علیه السلام) خواستگاری کرد و ای بانوی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله سید و آقای پیامبران و رسولان رغبت و میل پیدا کرد تو عروس او و زوجه فرزندش امام حسن عسگری علیه السلام بشوی و ای بانوئی که اسرار پروردگار عالمیان در ظرف وجود تو سپرده شده، درود بر تو و بر پدران تو که حواریین - جانشینان حضرت عیسی علیه السلام بودند - درود بر تو و درود (نامحدود) بر شوهرگرامی تو باد، و درود بر فرزند (عزیز و بزرگ) تو باد و درود بر روان (تابناک) و جسم پاک تو باد من گواهی می‌دهم که تو به نیکوئی کفالت و پرستاری امام زمان علیه السلام کردی و بسیار خوب اداء امانت نمودی، و در راه خوشنودی خدا تلاش و جهاد نمودی، و در آزمایشی که ذات خدا از تو نمود صبر و مقاومت کردی، و از (راز خدا) نگهداری نمودی و به ولی خدا باردار شدی، و در حفظ و نگهداری حجت خدا بسیار کوشش کردی، و به وصلت و ازدواج با فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه مندی و رغبت از خود نشان دادی، در حالیکه عارف بحق ایشان بودی و به راستی و

درستی ایشان نیز ایمان داشتی و به منزلت و مقام و مرتبت ایشان اعتراف کردی و به امر (ولایت) ایشان آگاه بودی، و مهربان و عاشق ایشان بودی، و خواسته‌های ایشان را بر خواسته‌های خود برگزیدی و ایثار و گذشت از خود ابراز کردی، من شهادت (و گواهی) می‌دهم که همانا تو با آگاهی و بصیرت از ولایت، درگذشتی و به شایستگان اقتدا کردی در حالی که خشنود از خدا و پسند حق و پرهیزکار و پاک و زکیه (و پاکیزه و ساخته شده) از دنیا رفتی، پس خدا از تو خشنود باد و خدا تو را خشنود گردانید و بهشت را منزل و جایگاه تو قرار بدهد و به یقین خداوند به تو احسان کرد از خوبیها آنچه کرد و از شرف (و بزرگواری) به تو عطا فرمود آنچه را که بدان بی‌نیازت ساخت. پس گوارا کند خدا برایت آن کرامتی را که بتو بخشید، و سودمندش کند آنرا برایت.

خدایا بر تو اعتماد کنم و خوشنودی تو را جویم و به وسیله اولیاء تو به درگاهت توسل جویم و به آمرزش و شکیبائیت توکل کنم و به تو نگهداری (از گناه) می‌طلبم و به قبر مادر ولی تو پناه آورده‌ام. پس درود فرست بر محمد و آل محمد و سود ده مرا به وسیله زیارتش و ثابت بدار مرا بر دوستی و محبتش و محرومم منما از شفاعت او و شفاعت فرزندش و روزیم گردان هم جواریش را و محشورم گردان با او و با فرزندش چنانچه موفقم داشتی به زیارت فرزندش و زیارت خودش. خدایا من بدرگاه تو رو کنم بوسیله امامان پاکیزه و توسل جویم بدرگاهت به وسیله حجتهای با میمنت و مبارک از آل طه و یس که درود فرستی بر محمد و آل محمد آن پاکیزگان، و اینکه قرار دهی



مرا از اطمینان یافتگان کامروایان و شادکامان مژده گیران، کسانی که هیچگونه ترسی بر ایشان نیست و نه اندوهناک شوند و قرارم ده از کسانی که پذیرفته کوشش او را و کارش را آسان کرده‌ای و گرفتاریش را بر طرف کرده‌ای و ترسش را ایمنی بخشیده‌ای. خدایا بحق محمد و آل محمد درود فرست بر محمد و آل محمد و قرارمده این زیارت مرا آخرین بار زیارتم از این بانوی (والا مقام) و روزیم کن بازگشتن به سوی زیارتش را همیشه تا زنده‌ام و هرگاه مرگ مرا رساندی پس مرا در گروه او محشور فرما و در شفاعت فرزندش و شفاعت خود او داخل گردان و مرا و پدر مادرم را و همه مردان و زنان با ایمان را بیامرزد و بده به ما در دنیا حسنه و خوبی و در آخرت نیز حسنه به ما عطا فرما و نگاهمان دار به مهر خودت از عذاب دوزخ و سلام بر همه شما باد ای آقایان من و رحمت خدا و برکاتش نیز بر شما باد.

نگارنده گوید: هر خواننده‌ای اگر اصل داستان را در این کتاب (زیباترین داستان جهان مادر امام زمان علیه السلام) از اول تا آخر خوانده باشد و اگر با مقدار کمی توجه این زیارت را بخواند و افرادی که با زبان عربی آشنائی ندارند این ترجمه بدون شرح و توضیح و روان و ساده را بخواند همه آن رازها که از زبان مبارک خود حضرت نرجس علیها السلام در اصل داستان بازگو شده و همه آن معارف و عشق به ولایت ولی الله و مطالب بلند عرفانی که در واقع و حقیقت و پشت پرده ظاهر برای حضرت نرجس علیها السلام اتفاق افتاده و با دید و نگاه جامع به احادیث معتبر و اعتقادات صحیح شیعه این زیباترین داستان جهان پرداخته شده خیلی شفاف در جلو افکار و اندیشه

خواننده محترم تجسم پیدا کرده و متجلی خواهد شد.

اکنون برای تیمن و تبرک و اینکه خواننده محترمی اگر با خواندن اصل داستان شور و شوق و عشق به ولایت فرزند والا گهر حضرت نرجس علیها السلام امام زمان علیه السلام و جان جهان و امید همه مستضعفان و دردمندان و دلسوختگان به هیجان آمد و خواست ارتباط معنوی با دلبر و دلربای خوبان برقرار کنند دو تا از دعاهایی معتبر را با زیارت آل یاسین در خاتمه کتاب می آورم و از آوردن همه روایات و مطالب که در خاتمه کتاب چاپ اول به عنوان (وظیفه دوستان در زمان غیبت امام زمان علیه السلام) به صورت ملحقات چاپ کرده بودم خودداری می کنم به دو جهت یکی از جهت اختصار که خواندن ملحقات ملال آور نشود و بر حجم کتاب نیز افزوده نگردد، جهت دوم اینکه کتابهای فراوانی منتشر شده و موجود می باشد که وظیفه دوستان امام زمان علیه السلام را بطور مشروح و کامل بیان کرده که هر کس بخواهد و مشتاق باشد به کتابهای مفصل دیگر مراجعه خواهد کرد.

از جمله: دعایی است که شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ در «غیبت» و نیز صدوق رحمۃ اللہ علیہ در «اکمال الدین» به اسانید معتبره صحیحه روایت کردند که شیخ ابو عمرو عمروی رحمۃ اللہ علیہ که نائب اول حضرت صاحب الامر علیہ السلام است املا فرمود به ابوعلی محمد بن همام و امر فرمود او را که: این دعا را بخوان! و آن دعایی است در غیبت قائم علیہ السلام:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وِلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتُ وِلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ فَثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلِيِّنْ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَثَبِّتْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ وَبِإِذْنِكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَأَمْرَكَ يَسْتَنْظِرُ وَأَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلِيَّكَ فِي الْأَذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ

مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأَخَّرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا كَشَفْتَ مَا سَتَرْتَ وَلَا أَلْبَحَثَ عَمَّا  
 كَتَمْتَ وَلَا أَنَاذِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ  
 لَا يُظْهَرُ وَقَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأُقَوِّضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ.  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيِّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ مَعَ  
 عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيئَةَ وَالْحَوْلَ  
 وَالْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ  
 صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَاضِحِ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا  
 مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَا رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ وَثَبَّتْ قَوَاعِدَهُ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ  
 عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْتِهِ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ.  
 اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ وَأَنْشَأْتَ  
 وَصَوَّرْتَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ  
 وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يُضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَاحْفَظْ  
 فِيهِ رَسُولَكَ وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ.  
 اللَّهُمَّ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ وَزِدْ فِي أَجَلِهِ وَأَعِنُّهُ عَلَى مَا وَلَّيْتَهُ وَاسْتَرْعَيْتَهُ  
 وَزِدْ فِي كَرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ الْمُهْتَدِي وَالطَّاهِرُ  
 النَّقِيُّ الزَّكِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ.  
 اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَأَنْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا  
 وَلَا تُسِنَا ذِكْرَهُ وَأَنْتِظَارَهُ وَالْإِيمَانَ بِهِ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ  
 وَالِدُعَاءِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقِنَّنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَيَكُونَ  
 يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيْقِينِنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا جَاءَ  
 بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا

عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا جَ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَقَوَّنَا  
عَلَى طَاعَتِهِ وَثَبَّنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ  
وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّى  
تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لِأَشَاكِينٍ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ  
وَلَا مُكْذِبِينَ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ  
وَدَمِّمْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهَرْ بِهِ الْحَقَّ وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ  
وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَأَنْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ وَأَقْتُلْ بِهِ  
جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ الضَّلَالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ  
وَالْكَافِرِينَ وَأَبْرِ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ وَالْمُلْحِدِينَ  
فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى  
لَا تَدَعَّ مِنْهُمْ دِيَاراً وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ أَثَاراً طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ  
صُدُورَ عِبَادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ  
حُكْمِكَ وَغَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا  
جَدِيداً صَاحِبِهَا لِأَعْوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ  
الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَأَرْتَضِيْتَهُ لِنَصْرِ  
دِينِكَ وَأَضْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ  
وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَيْتَهُ مِنَ  
الدَّنَسِ.

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شَيْعَتِهِ  
الْمُتَجَبِّينَ وَيَلْغُهُمْ مِنْ أَمْالِهِمْ مَا يَأْمُلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصاً مِنْ

كُلِّ شَكٍّ وَشُبُهَةٍ وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا تَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَغَيَّبْنَا إِمَامِنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا. اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَنَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِمَامٍ عَدْلٍ تُظَهِّرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لِرُؤْيَاكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَلَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَلَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَلَا حِدًّا إِلَّا فَالَلْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَلَا رَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَلَا شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ وَارْمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ وَاضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبَأْسِكَ الَّذِي لَا تُرَدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَعَذِّبْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ وَرَثَتِكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ وَرَثَتِكَ وَأَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيَّكَ وَحُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَكَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ وَامْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا وَاقْطَعْ عَنْهُ مَا دَاتَهُمْ وَأَرْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَخُذْهُمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَأَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ.

وَالْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَأَسْكِنَهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَأَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَأَصْلِهِمْ نَارًا وَأَحْسُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا

بِلَادِكَ.

اللَّهُمَّ وَأَخِي بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَأَرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لِأَلَيْلٍ فِيهِ وَأَخِي بِهِ  
الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَالشَّفِيفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعِغْرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ  
الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَأَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمَعْطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى  
لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ  
وَمُقَوِّيَةِ سُلْطَانِهِ وَالْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ  
لِأَحْكَامِهِ وَمِمَّنْ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ.

وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ الضَّرَّ وَتُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ  
وَتُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَاكْشِفِ الضَّرَّ عَنِّي وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً  
فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَجْعَلْنِي  
مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْغَيْظِ  
عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَاعِذْنِي  
وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَاجِرْنِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا عِنْدَكَ فِي  
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

و از جمله: دعای عهدی است که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه، هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند و آن عهد این است:

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرِيَةِ وَ لِأَنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ مُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ .  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْأَخْرُونَ يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ يَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَ يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ .

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ عَنِّي وَ عَنِ وَالِدَيَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ .

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لِأَحْوَالِ عَنِّيهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ



فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلِينَ لِأَوْامِرِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ  
إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ  
الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا  
كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ  
وَالْبَادِي.

اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظْرَةِ  
مَنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَنَهْجَهُ وَأَسْلُكْ بِي  
مَحَجَّتَهُ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَرْزَهُ وَأَعْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ  
عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا  
كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى  
بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ وَ يُحِقَّ الْحَقَّ  
وَ يُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ  
نَاصِرًا غَيْرَكَ وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَطِلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشِيدًا لِمَا وَرَدَ  
مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ  
حَصَّنْتَهُ مِنْ بَاسِ الْمُعْتَدِينَ.

اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ  
عَلَى دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ  
الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرِيهِ قَرِيبًا  
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سه مرتبه دست راست بران خود  
می زنی و می گویی: الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

زیارت آل یاسین

«سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَسِّ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَادَاعِیَ اللّٰهِ وَرَبَّانِیَّ اٰیَاتِهِ  
السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بَابَ اللّٰهِ وَ دِیَانَ دِیْنِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا خَلِیْفَةَ اللّٰهِ  
وَنَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ دَلِیْلَ اِرَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
یَا تَالِیَ كِتَابِ اللّٰهِ وَ تَرْجُمَانِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ فِی اَنَاءِ لَیْلِكَ وَ اطْرَافِ  
نَهَارِكَ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا مِثَاقَ اللّٰهِ الَّذِیْ اَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
یَا وَعْدَ اللّٰهِ الَّذِیْ ضَمِنَهُ السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ  
الْمَضْبُوبُ وَ الْعَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَ عِدَاً غَیْرَ مَكْذُوبٍ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ حِیْنَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حِیْنَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
حِیْنَ تَقْرَأُ وَ تُبَیِّنُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حِیْنَ تُصَلِّیْ وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
حِیْنَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حِیْنَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ السَّلَامُ عَلَیْكَ  
حِیْنَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حِیْنَ تُصْبِحُ وَ تُمَسِی السَّلَامُ  
عَلَیْكَ فِی اللَّیْلِ اِذَا یَغْشَى وَ النَّهَارِ اِذَا تَجَلَّى السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا  
الْاِمَامُ الْمَأْمُونُ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامُ عَلَیْكَ بِجَوَامِعِ  
السَّلَامِ اَشْهَدُكَ یَا مَوْلَایَ اَنِّیْ اَشْهَدُ اَنَّ لَ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ حِدَهُ لَا شَرِیْكَ  
لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ لَا حَبِیْبَ اِلَّا هُوَ وَ اَهْلُهُ وَ اَشْهَدُكَ  
یَا مَوْلَایَ اَنَّ عَلِیًّا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِیْنَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ الْحُسَیْنَ  
حُجَّتُهُ وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرُ بْنُ  
مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى حُجَّتُهُ وَ

مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ أَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقًّا لَأَرْيَبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ نَاكِرًا وَ نَكِيرًا حَقٌّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِرْصَادَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ الْحَشْرَ حَقٌّ وَ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ يَا مَوْلَايَ شَقِيَ مَنْ خَالَفَكَمْ وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَ أَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَتَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَ حُدَّةٌ لِأَشْرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلِيكُمْ وَ أَخْرِكُمْ وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ أَمِينَ أَمِينَ.»

و بعد از آن این دعا خوانده شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدِ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيْمَانِ وَ فِكْرِي نُورَ النَّيِّاتِ وَ عِزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَ دِينِي نُورَ الْبُصَايِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى الْفَاكِ وَ قَدْ وَقَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ فَتَغَشِّبْنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيَّ يَا حَمِيدُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَ لِيَّ

الْمُؤْمِنِينَ وَبَوَارِ الْكَاْفِرِينَ وَمُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ النَّاطِقِ  
 بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ  
 وَالْوَلِيِّ النَّاصِحِ صَفِينَةِ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى  
 وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ مُجَلِّي الْعَمَى الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا  
 وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتَّ ظُلْمًا وَ جَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ  
 عَلَى وَ لِيكَ وَ ابْنِ أَوْلِيَايَكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ  
 وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا اللَّهُمَّ أَنْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ  
 لِذِينِكَ وَ أَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَايَكَ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ شَيْعَتَهُ وَ أَنْصَارَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ  
 اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ احْفَظْهُ مِنْ  
 بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ آخِرُسُهُ وَ أَمْنَعَهُ مِنْ أَنْ  
 يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ آلَ رَسُولِكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ  
 الْعَدْلَ وَ أَيْدَهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَ اقْصِمْ قَاصِمِيهِ  
 وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ، الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ  
 الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ  
 أَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
 وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ اتِّبَاعِهِ وَ شَيْعَتِهِ وَ أَرِنِي فِي آلِ  
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ  
 آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

## فهرست مطالب

- ۱ (زیباترین داستان جهان) ..... ۵
- ۲ (توضیح مختصر از نگارش این داستان) ..... ۷
- ۳ (سوسن پاک) ..... ۱۱
- ۴ (نوزاد نابغه) ..... ۱۳
- ۵ (نقش عامل مذهب) ..... ۱۵
- ۶ (شاهدخت قیصر روم) ..... ۱۶
- ۷ (تربیت خانوادگی) ..... ۱۹
- ۸ (جشن عقد) ..... ۲۰
- ۹ (شادی و اضطراب به هم آمیخته) ..... ۲۲
- ۱۰ (مجلس جشن عقد با گلهای زیبا و فضای معطر) ..... ۲۴
- ۱۱ (دعوت شدگان به مجلس جشن عقد) ..... ۲۷
- ۱۲ (ورود قیصر به مجلس جشن) ..... ۲۹
- ۱۳ (حادثه شگفت انگیز) ..... ۳۲
- ۱۴ (برادر دیگر و حادثه وحشتناکتر) ..... ۳۴
- ۱۵ (ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد) ..... ۳۵
- ۱۶ (اجرای عقد در عالم نور) ..... ۴۰
- ۱۷ (تب عشق و درد هجران) ..... ۴۲
- ۱۸ (قیصر مضطرب گردید) ..... ۴۸
- ۱۹ (عشق پاک) ..... ۵۱
- ۲۰ (شب چهاردهم) ..... ۵۴
- ۲۱ (کاخ قیصر بار دیگر نور باران می شود) ..... ۶۱
- ۲۲ (شرک مانع وصال است) ..... ۶۷
- ۲۳ (سوسن مسلمان شد) ..... ۷۳

- ۲۴ (نخستین مرز یقین) ..... ۷۷
- ۲۵ (ماه منتظر آمد) ..... ۸۵
- ۲۶ (باز هم سیمای فرشته) ..... ۹۳
- ۲۷ (سرود سلطانی) ..... ۹۷
- ۲۸ (صحبت‌های محرمانه) ..... ۱۰۲
- ۲۹ (شبهای وصال) ..... ۱۰۵
- ۳۰ (از آزادی تا اسارت) ..... ۱۱۱
- ۳۱ (داستان اسارت سوسن از نظر تاریخ) ..... ۱۲۳
- ۳۲ (اخباری از نواحی بغداد) ..... ۱۲۷
- ۳۳ (بازار برده فروشان) ..... ۱۲۹
- ۳۴ (نامه مسرت بخش) ..... ۱۳۲
- ۳۵ (سودجویان بی انصاف) ..... ۱۳۴
- ۳۶ (دورنمای شهر محبوب معشوق) ..... ۱۳۹
- ۳۷ (شخصیت برده در اسلام) ..... ۱۴۰
- ۳۸ (سوسن در حضور امام هادی علیه السلام) ..... ۱۴۶
- ۳۹ (مژده مسرت بخش) ..... ۱۵۲
- ۴۰ (دو نمونه از امتحانات مهم) ..... ۱۵۴
- ۴۱ (باز هم یادی از شب عقد و عالم رؤیا و نور) ..... ۱۶۳
- ۴۲ (سیمای نرجس از افق روایات) ..... ۱۶۶
- ۴۳ (ترسیمی از سیمای نرجس) ..... ۱۷۳
- ۴۴ (تعلیم و تربیت) ..... ۱۷۷
- ۴۵ (نرجس در مکتب تعلیم و تربیت حکیمه خاتون) ..... ۱۸۱
- ۴۶ (دانشگاه تعلیم و تربیت امام حسن عسکری علیه السلام) ..... ۱۸۴
- ۴۷ (آغاز وصال) ..... ۱۸۸
- ۴۸ (مصلح جهان آمد) ..... ۱۹۲

- ۴۹ (أعجاز شیر نرجس) ..... ۲۰۸
- ۵۰ (علت اختلاف در نام مبارک مادر مصلح جهانی) ..... ۲۱۲
- ۵۱ (فضیلت گل نرجس) ..... ۲۱۳
- ۵۲ (گل نرجس را خزان رسید) ..... ۲۱۶
- ۵۳ (چکیده داستان) ..... ۲۲۶
- ۵۴ (زیارت والده حضرت قائم علیه السلام) ..... ۲۲۷
- ۵۵ (اشعاری در رابطه با این داستان) ..... ۲۲۹
- ۵۶ (ترجمه زیارت والده حضرت) ..... ۲۳۷
- ۵۷ (دعای اللهم عرفنی نفسک) ..... ۲۴۲
- ۵۸ (دعای عهد) ..... ۲۴۷
- ۵۹ (زیارت آل یاسین) ..... ۲۴۹

فهرست منشورات

- ۱- کلیات مفاتیح الجنان بخط کامپیوتری ..... ۴۰۰۰ تومان
- ۲- کلیات مفاتیح الجنان نیم جیبی ..... ۲۰۰۰ تومان
- ۳- منتهی الآمال دو جلدی ..... ۷۰۰۰
- ۴- منتهی الآمال تک جلدی ..... ۵۰۰۰
- ۵- مکیال المکارم دو جلدی ..... ۶۰۰۰
- ۶- دار السلام در احوالات امام زمان علیه السلام ..... ۳۰۰۰
- ۷- معراج السعاده ..... ۳۸۰۰
- ۸- اشکهای خونین در سوگ امام حسین علیه السلام ..... ۲۵۰۰
- ۹- حدیث واقعه یا در مدینه چه گذشت ..... ۲۵۰۰
- ۱۰- جواهر السعده در احوال امام عصر علیه السلام ..... ۲۵۰۰
- ۱۱- گشایش مشکلات (ختم سوره یاسین) وزیری ..... ۴۰۰
- ۱۲- بلوغ و دگرگونی های آن ویژه پسران ..... ۸۰۰
- ۱۳- بلوغ و دگرگونی های آن ویژه دختران ..... ۷۰۰
- ۱۴- عجب حکایتی (داستانها و حکایتهای پندآموز) ..... ۶۰۰
- ۱۵- کرامات المعصومین علیهم السلام ..... ۶۰۰
- ۱۶- سوختن پروانه (مدائح و مرثی حضرت زهراء علیها السلام) ..... ۵۰۰
- ۱۷- گنج خانواده ..... ۱۳۰۰
- ۱۸- شجره طیبه (زندگانی ۱۴ معصوم و پیامبران علیهم السلام) ..... ۱۷۰۰
- ۱۹- تجلی خدا در دعای سمات ..... ۸۰۰
- ۲۰- جهل عارفانه ..... ۱۱۰۰
- ۲۱- رهبری در بحران (زندگانی حضرت زینب علیها السلام) ..... ۳۵۰
- ۲۲- گشایش مشکلات جیبی (ختم سوره یاسین) ..... ۳۰۰
- ۲۳- فال شیخ بهائی ..... ۳۰۰



- ۲۴- فال شیخ بهائی همراه با سی دی ..... ۱۱۰۰ تومان
- ۲۵- ختوم و اذکار پولدار شدن ..... ۳۰۰ تومان
- ۲۶- ختم صلوات ..... ۳۰۰ تومان
- ۲۷- ارتباط معنوی با امام زمان علیه السلام ..... ۱۰۰۰ تومان
- ۲۸- دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه ..... ۲۵۰ تومان
- ۲۹- ادعیه مهدویه ..... ۲۰۰ تومان
- ۳۰- زیارت ناحیه مقدسه (اشکواره امام زمان علیه السلام) ..... ۲۰۰ تومان
- ۳۱- فال حافظ ..... ۵۵۰ تومان
- ۳۲- لالائی انتظار (برای کودکان در رابطه با امام زمان علیه السلام) ..... ۳۰۰ تومان
- ۳۳- لالائی معصومین ۱۴ جلد ..... ۴۲۰۰ تومان
- ۳۴- کرامات العباسیه ..... ۱۲۰۰ تومان
- ۳۵- کرامات الحسینیه ..... ۱۱۰۰ تومان
- ۳۶- ارتباط معنوی با امام زمان علیه السلام ..... ۸۰۰ تومان
- ۳۷- ارتباط با خدا ..... ۷۰۰ تومان
- ۳۸- تعبیر خواب ..... ۳۰۰۰ تومان
- ۳۹- سیاحت شرق و غرب ..... ۲۰۰۰ تومان